

نگاهی دیگر

ژول والس

طفل

مترجم:
عبدالله توکل

راهنمای انتقادی
درک مفهوم، قالب و سبک

ISBN: 964 - 90960 - 2 - 7 ۹۶۴ - ۹۰۹۶۰ - ۲ - ۷ شابک



بها: ۳۸۰ تومان

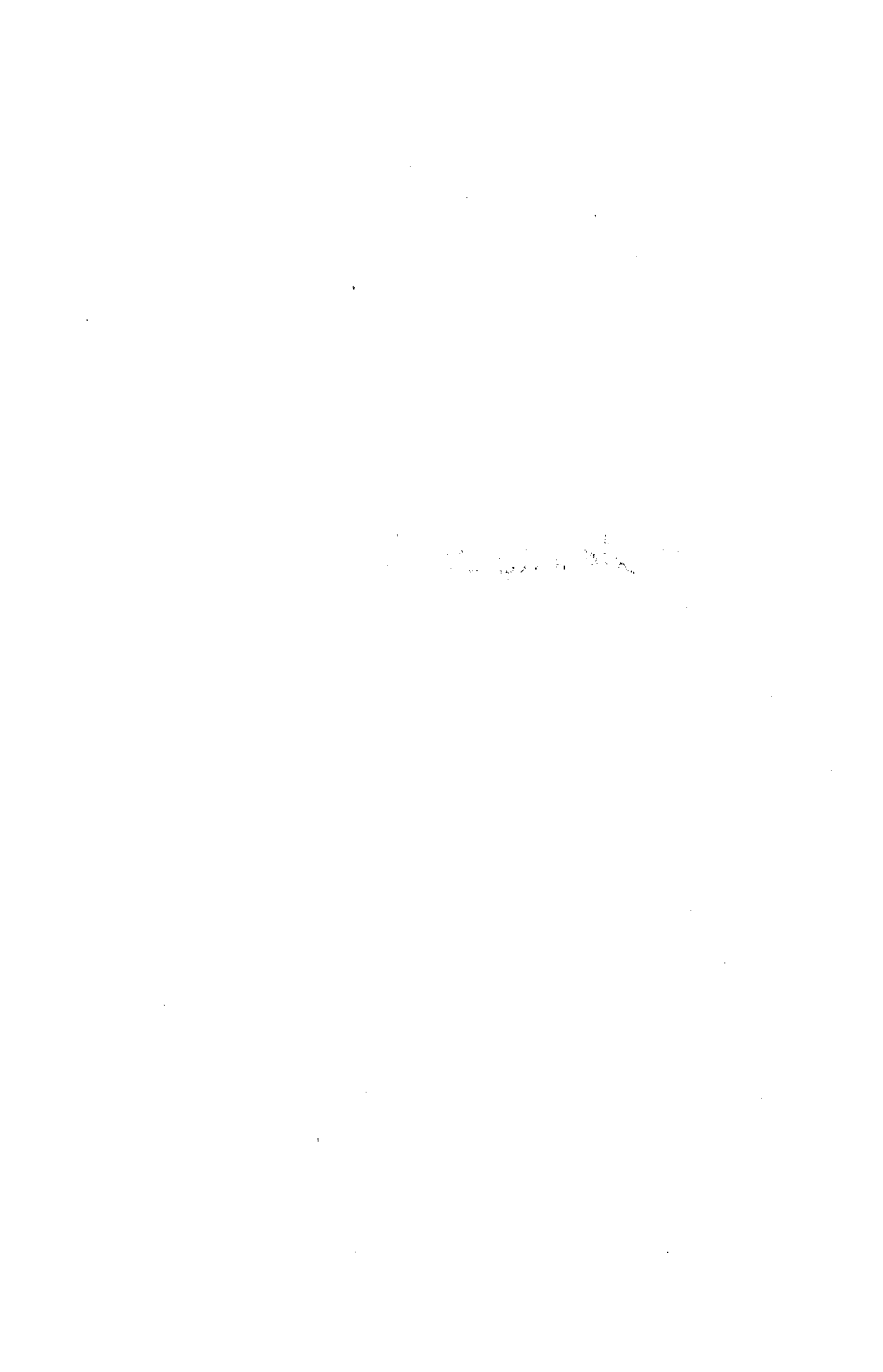
زول والس

طفل

١/٢٠

٤/١

به نام آفریننده قلم



طفل

نگاهی دیگر

بر

طفل

ژول والس

عبدالله توکل

راهنمای انتقادی درک مفهوم، قالب و سبک

این کتاب ترجمه‌ای است از:

profil d'une œuvre

L'Enfant

Jules Vallès

HATIER 1992



دفتر مطالعات ادبیات داستانی

نگاهی دیگر

بر

طفل / ژول والس

مترجم: عبدالله توکل

طرح جلد: علی خورشیدپور

چاپ اول: بهار ۱۳۷۷ تهران

تعداد: ۲۰۰۰ نسخه

شابک: ۷-۲-۹۰۹۶۰-۹۶۴

ISBN: 964 - 90960 - 2 - 7

بها: ۳۸۰ تومان

همه حقوق متعلق به نشر آنا و محفوظ است

فهرست مطالب

* ۱ - زندگی و آثار ژول والس

* ۲ - خلاصه داستان

* ۳ - رمانی که زندگی نامه خود نویسنده است؟

نیات و مقاصد ژول والس

عناصری از زندگی نامه خود نویسنده

تبدیل و تبدل داستانی

فاصله‌گیری

* ۴ - شخصیت اصلی: ژاک و تتراس Jacques Vingtras

کودکی به سوی مرد شدن

* ۵ - خانواده

پدر: انتوان و تتراس

مادر: خانم و تتراس

شخصیت‌های دیگر: سیماهای خویشاوندان خیالی

* ۶ - اجتماع

مدرسه

دهقانان

کارگران

* ۷ - پول و قدرت

از صرفه جویی تاخست

خوراک

پوشاک

* ۸ - فضا

فضاهای بسته

کوچه ها

فضاهای باز

* ۹ - سبک والس

حسیات

سبک روزنامه نگاری

غنای کلام

* ۱۰ - طنز

روش های طنز

نقش های طنز

پیشگفتار

همه کسانی که با رمان انسی دارند، احتمالاً این احساس را پس از مطالعه یک رمان داشته‌اند که برخی جنبه‌های رفتاری شخصیت‌ها، برخی حوادث رخ داده در متن داستان، برخی مناسبات میان قهرمانان و بسیاری نکات دیگر برایشان مبهم و نامفهوم مانده است و چه بسا در طی روزهای بعد که تأثیر رمان به طور مشهودی در ذهنشان حضور دارد، بی‌آنکه خود اراده کرده باشند، آن مجهول‌ها ذهنشان را رها نکرده، گاه مشغولیتی شود آزاردهنده. و چه بسا خواننده، احساس کرده باشد که کاش در کنار هر رمان ارزشمند، تحلیلی و نقدی وجود می‌داشت که این پرده‌های ابهام را کنار می‌زد و رازهای رمان را آشکار می‌ساخت، بی‌رنج بعدی خواننده. مجموعه حاضر شاید با این مقصود تصنیف شده و حتماً با همین مقصود ترجمه شده است و می‌تواند پرتوی روشن افکند از منظری دیگر بر داستانی که خوانده‌اید و یا می‌تواند شوقی انگیز تا رسانی را که نخوانده‌اید بیاید و بخوانید، ولی قطعاً خواننده را از مطالعه اصل رمان بی‌نیاز نمی‌کند.

این مجموعه عمدتاً به بررسی انتقادی رمان‌هایی پرداخته که بر ادبیات جهان تأثیر گذارده‌اند یا الاقل در سطح جهانی مطرح بوده‌اند و بی‌شک می‌تواند راهنمایی باشد ناشران و مترجمان کشورمان را تا آثار ترجمه نشده از این مجموعه را برگزینند و کمر همت به ترجمه و نشر آن بندند و در دسترس جامعه رمان‌خوان ایران قرار دهند.

در ترجمه این آثار کوشش شده که تا حد امکان از مترجمانی بهره گرفته شود که یا اصل اثر و یا آثاری از نویسنده رمان را ترجمه کرده و در

نتیجه با شیوه تفکر و نگارش نویسنده آشنا بوده‌اند. تاکنون ترجمه نقد و بررسی‌ها از دو مجموعه مونارک^۱ و متون^۲ صورت گرفته است، ولی این دفتر منعی نمی‌بیند که از سایر مجموعه‌های مشابه نیز ترجمه کند؛ یا به گزینی.

در این دو مجموعه روش واحدی برای نقد و تحلیل و تفسیر به کار گرفته نشده است، بلکه گاه در یکی به تاریخچهٔ رمان پرداخته شده، گاه با زندگینامهٔ نویسنده آغاز شده ولی هر دو مجموعه خلاصهٔ مفیدی از داستان است و سپس در جای جای به نقد و تحلیل پرداخته شده است. در پایان هر بخش، ناقد پرسش‌هایی را مطرح می‌کند و پاسخ‌هایی را عرضه می‌دارد که خود، کاوندهٔ بسیاری از ابهامات است و خوانندهٔ رمان و نیز نقد تحلیلی را وامی‌دارد تا در باب جنبه‌های دیگر رمان بیندیشد و کاوشی داشته باشد در یافته‌های خویش.

در بخش پایانی برخی از نقد و بررسی‌ها، منابعی دیگر برای مطالعه پیشنهاد شده است که می‌تواند خوانندهٔ علاقه‌مند را با تحلیل‌ها و نگرش‌های دیگری دربارهٔ آن رمان آشنا سازد.

همهٔ این تلاش‌ها با وقوف بر این امر است که رمان واسطه‌ای مطلوب است برای انتقال اندیشه‌ها و آرا و عقاید. و امید بسته‌ایم که با ترجمه و عرضهٔ این آثار بتوانیم معیارهایی در اختیار مترجمان و ناشران و سرانجام خوانندگان قرار دهیم که شناخت دقیق‌تری از رمان داشته باشند؛ و فزایندهٔ امید بسته‌ایم که این آثار تحلیلی، زمینه‌ای دیگر باشد قصبه‌نویسان جوان ما را که با بینشی وسیع‌تر به سراغ رمان روند و آثاری بیافرینند که بر ادبیات داستانی جهان تأثیر بگذارند.

مهدی افشار

۱. زندگانی و آثار ژول والس (۱۸۸۵ - ۱۸۳۲)

۱۸۳۲. روز یازدهم ژوئن، ژول والس، پسر ژان لویی والز Jean Louis Vallez^۱ و ژولی پاسکال^۲ که هر دو حسب و نسب دهقانی دارند، در پوئی آن وله^۳ (لوار علیا Haute-Loire) تولد یافت. از شش برادر و خواهرش، تنها ماری لوئیز^۴ زنده ماند که سه سال کم تر از وی داشت. پدرش در پوئی^۵ آموزگار است.

۱۸۳۹. ژول والس، پس از دو سال تحصیل در دبستان محلّه خودش به کالج پوئی می رود که پدرش ناظم آن می شود. توفیق هایی که در زمینه تحصیل به دست می آورد مایه آن می شود که جوایز بسیاری به او داده شود.

۱۸۴۰. ژان لوئی والز در سنت اتین^۶ به دبیری مدارس منصوب می شود.

۱۸۴۵. ژان لوئی والز در مسابقه اگرگاسیون^۷ پذیرفته می شود. اما

۱. نام خانوادگی در حقیقت والز Valle'z بود. رسم الخط والس (Valle's) که در سند ولادت این نویسنده بعد آمده است، نتیجه سهو و اشتباه است.

2. Julie Pascal

3. Puy- en -Velay (Haute - Loire)

4. Marie Louise

5. Puy

6. Saint - E'tienne

7. agrégation

رابطه‌ای که زنش به آن پی می‌برد، این خطر را پیش می‌آورد که افتضاحی به راه بیافتد: ضرورت اقتضا می‌کند که از سنت‌اتین بروند. خانواده در ماه دسامبر رهسپار نانت^۱ می‌شود.

۱۸۴۸. فوریه: شاه لوئی فیلیپ^۲ استعفا می‌کند: جمهوری دوم استقرار می‌یابد، والس در رأس جمهوری خواهان انگشت‌نما می‌شود. از عهده امتحان دوره دوم متوسطه بر نمی‌آید. پدر و مادرش می‌خواهند از نانت دورش سازند و از زن جوانی هم جدایش کنند. و بدین گونه به پاریس فرستاده می‌شود.

۱۸۴۹ - ۱۸۴۸. والس شاگرد مدرسه بناپارت (مدرسه کهنه‌دورسه^۳ امروز) در پاریس است و در پانسیون مسیولومنیان^۴ اقامت دارد. لوئی ناپلئون بناپارت در ماه دسامبر به مدت چهار سال به سمت رئیس جمهوری برگزیده می‌شود. والس اندک‌اندک با پاریس و دنیای کارگری آشنا می‌شود. اما در پایان سال تحصیلی جز ناکامی نتیجه‌ای به دست نمی‌آورد و باید به نانت برگردد.

۱۸۵۰ - ۱۸۴۹. این دوره در روابط والس و پدرش دوره بسیار دشواری است: دوبار ناکامی ژول در امتحان دوره دوم متوسطه و علاقه آتشینش به افکار جمهوری خواهانه و کارهای دستی، مایه نگرانی پدر و مادرش می‌شود. توفیق می‌یابد که به پاریس بازگردد.

1. Nantes

2. Louis _ Philippe

3. Condorcet

4. Lerneignan

بخشی از زندگانی والس که در داستان «طفل» بازگفته می‌شود،
در این جا به اتمام می‌رسد.

۱۸۵۱. والس ۱۹ سال دارد. دوستانی در پاریس پیدا کرده است که
افکار پیشرفته‌ای دارند.

روز دوم دسامبر، لوئی ناپلئون بناپارت، دست به کودتا می‌زند.
والس در صدد برمی‌آید که نهضت مقاومتی در برابر این کودتا پدید
بیاورد، اما چندان توفیقی در این راه پیدا نمی‌کند، در پایان ماه، به
هنگام مراجعه به آرای مردم که موجب تقویت شاهزاده - رئیس‌جمهور
می‌شود، والس به نانت باز می‌گردد.

روز ۳۱ دسامبر، پدرش که از بازتاب‌های درگیری سیاسی ژول در
مسیر زندگانی و شغل و حرفه خویش بیمناک است، به موجب حقی
که در آن دوره داشت، وی را در تیمارستان نانت محبوس می‌سازد
۱۸۵۲. ژول والس پس از دو ماه حبس که برایش دهشتبار است، در
سایه مداخله دوستانش رانک^۱ و ارنو^۲ روز دوم مارس از تیمارستان
آزاد می‌شود.

در ماه مه، گواهی نامه دوره متوسطه خویش را می‌گیرد و رهسپار پاریس می‌شود.

۱۸۵۳. والس ۲۱ سال دارد. در دانشکده حقوق ثبت نام می‌کند. در ماه ژوئیه، به اتهام درگیری در توطئه شکست خورده‌ای برضد ناپلئون سوم چهار پنج روزی در پاریس به زندان انداخته می‌شود. در ماه سپتامبر، پدر و مادرش از یکدیگر جدا می‌شوند. خواهرش ماری لوئیز^۱ که سخت بیمار است، ناگزیر در بیمارستانی بستری می‌شود (و به سال ۱۸۵۹، همچنان در بیمارستان می‌میرد).

والس با خرده مشغله‌های چند روزه‌ای امیرار معاش می‌کند و نخستین کتاب خویش را - بی‌نام و نشان مؤلف - به عنوان پول^۲ انتشار می‌دهد. این کتاب در واقع باز نویسی کتاب فتی درباره دنیاى بورس است. پدرش، در همان زمان می‌میرد. این ضایعه والس را از جان و دل متأثر و متالم می‌سازد.

۱۸۶۰. والس، پایه‌پای همکاری با روزنامه لوتان^۳ و لوفیگارو^۴ شغل اداری حقیری در شهرداری وزیرار^۵ پیدا می‌کند. اما بدهی روی بدهی توده می‌شود.

۱۸۶۲ - ۱۸۶۳. والس، با همه تنفیری که از کارمند امپراتوری شدن دارد، شغل نظامت دبیرستان کان^۶ را می‌پذیرد. از عهده امتحان لیسانس در دانشکده حقوق برنمی‌آید و چون از زندگی شهرستانی سرخورده است، پس از یک سال به پاریس باز می‌گردد و شغل پیشینش را از سر می‌گیرد.

۱۸۶۵. والس، پس از نطقی تحت نظر پلیس امپراتوری قرار می‌گیرد و

1. Marie - Louise

2. L'Argent

3. Le Temps

4. Le Figaro

5. Vaugirard

6. Caen

مجبور به استعفاء از شهرداری و ژیرار می شود. چندین مقاله انتشار می دهد و در ماه نوامبر، نخستین اثری را که متمردها^۱ باشد با اسم خودش منتشر می سازد.

۱۸۶۶. والس، کوچه^۲ را که مجموعه مقاله ای است و مقاله هایی را که در روزنامه ها نوشته است در بر می گیرد، منتشر می کند. چنان که عنوان این کتاب نشان می دهد در این مجموعه طرح هایی از زندگانی روزانه و از این گذشته گوشه هایی از خاطره شخصی و تصویرها و سیماهایی می توان یافت. مقاله هایی که والس در این مجموعه آورده است به بررسی موضوع های ادبی نیز می پردازد و از کتاب های تازه هم حرف می زند.

۱۸۶۷. والس در سی و پنج سالگی نخستین روزنامه خویش را تأسیس می کند: و این روزنامه هفته نامه ای به نام کوچه^۳ است که مدت هفت ماه دوام می یابد.

۱۸۶۸. مقاله ای درباره پلیس که در ماه مارس در روزنامه کوچه انتشار می یابد، موجب توقیف و تعطیل روزنامه می شود و یک ماه حبس برای والس به بار می آورد. در ماه دسامبر، دوباره به دنبال مقاله ای درباره کودتای ۱۸۵۱ به مدت دو ماه به زندان می افتد.

۱۸۶۹. دو روزنامه ای که والس بنیاد می نهد، چندان مدتی پایدار نمی ماند. والس در آن سال طرحی از طفل به عنوان وصیت نامه یک داستان باف^۴ انتشار می دهد که طرح اولیه این داستان است.

در ماه مه، با نامزدیش برای وکالت مجلس در برابر ژول سیمون^۵ نامزد جمهوری خواه معتدل بیش تر از چهارصد پانصد رأی نمی آورد.

1. Les Refractaires

2. La Rue

3. La Rue

4. Le Testament d'un blagueur

5. Jules Simon

۱۸۷۰. اعلان جنگ به پروس^۱ ذره‌ای از اعتقادهای صلح‌جویانهٔ والس را تغییر نمی‌دهد. در ماه سپتامبر، پس از شکست فرانسه، وارد «کمیتهٔ مرکزی بیست ناحیهٔ پاریس» می‌شود.

۱۸۷۱. در ماه ژانویه، در انشای «اعلان سرخ»: دعوت به شورش^۲ مشارکت می‌جوید. روز بیست و دوم فوریه روزنامهٔ فریاد مردم^۳ را بنیاد می‌نهد.

ژول والس، از ماه مارس تا ماه مه، با التهاب و حرارت بسیار در قیام کمون پاریس^۴ مشارکت می‌جوید. در ماه مه، هفتهٔ خونین^۵ شاهد قلع و قمع خشن این انقلاب کوتاه می‌شود. والس ناگزیر پنهان می‌شود و پس از سه چهار هفته، از راه بلژیک خود را به انگلستان می‌رساند.

۱۸۷۲. والس در این دورهٔ جلای از وطن در لندن مقیم می‌شود. در ماه ژوئن از مرگ مادرش که در ماه مارس اتفاق افتاده است، اطلاع می‌یابد و حقیقتاً غمگین می‌شود. در چهارم ژوئیه، شورای جنگ وی را به جرم تعلق به کمون پاریس غیاباً محکوم به مرگ می‌کند.

۱۸۷۵. والس از رابطه‌ای که با زنی دارد صاحب دختری به نام ژان ماری^۶ می‌شود که ده ماه پیش زنده نمی‌ماند. والس که سخت‌گرفتار تألم خاطر شده است به فکر نوشتن رمانی می‌افتد که بر مبنای زندگی‌نامه‌اش باشد.

۱۸۷۶. در ظرف چهار پنج هفته، جلد اول ژاک ووترس^۷ را به روی کاغذ می‌آورد. دست‌نشته را به فرانسه می‌فرستد و در صدد نوشتن دنبالهٔ آن برمی‌آید.

1. Prusse

2. Le Cri du Peuple

3. la Commune de Paris

4. la semaine sanglante

5. Jeanne - Marie

6. Jacques Vingtras 1

۱۸۷۸. والس یادداشت‌های یک شورشی^۱ را می‌نگارد. ژاک و نترایس ۱، از ماه ژوئن تا اوت در مجله قرن^۲ به نام مستعار لاشوساد^۳ انتشار می‌یابد. مشترکین مجله بر بی‌پروایی و قبحانه رمان اعتراض می‌کنند. ۱۸۷۹. والس چهل و هفت سال دارد. مجله دیگری یادداشت‌های یک شورشی را با نام مستعار ژان لارو^۴ انتشار می‌دهد (و این یادداشت‌های یک شورشی همان چیزی است که بعدها دیپلمه^۵ خوانده می‌شود). در ماه دسامبر، ژاک و نترایس ۱ با همان نام مستعار و با «اهداء نامه‌ای» تحریک‌آمیز به صورت کتاب انتشار می‌یابد عنوان طفل^۶ در چاپ بعد، به سال ۱۸۸۱، به کتاب داده می‌شود.

۱۸۸۰. والس پس از نه سال جلائی وطن، سرانجام در سایه قانونی که قانون عفو عام باشد، به پاریس باز می‌گردد. با سورین^۷ - همکار و منشی بعدی خود) آشنا می‌شود.

۱۸۸۱. دو مجلد نخست زندگی‌نامه خود نوشته‌اش با امضای (ژول والس) انتشار می‌یابد. نویسنده به کار روزنامه نگارش ادامه می‌دهد و سرگرم نوشتن مجلد سوم مجموعه‌ای می‌شود که چندی دیگر عنوان ثلاثه^۸ به آن می‌دهد.

۱۸۸۳. روزنامه فریاد مردم دوباره انتشار می‌یابد: والس سردبیر آن

1. Les Mémoires d'un Révolté

2. Le siècle

3. La Chaussade

4. Jean La Rue

5. Le Bachelier

6. L'Enfant

7. Séverine

۸. این واژه ثلاثه Trilogie که علی‌العموم بر مجموعه سه نمایشنامه‌ای اطلاق می‌شود که موضوع‌هایشان به هم ارتباط دارد، در اینجا مبین رابطه‌ای است که در میان سه لئه این اثر وجود دارد. طفل زندگانی والس را تا سال ۱۸۵۰ یادآور می‌شود. دیپلمه زندگانی وی را در دوره امپراتوری دوم - از سال ۱۸۵۰ تا سال ۱۸۷۰ در پاریس باز می‌گوید. خلاصه، شورشی به دوره ۱۸۷۱ - ۱۸۷۰ - جنگ فرانسه و پروس و کمون پاریس - تخصیص دارد.

است.

۱۸۸۵. والس که از سال‌ها پیش مبتلای دیابت^۱ بود، روز چهاردهم فوریه، در ۵۲ سالگی می‌میرد. پس فردای آن روز، ده‌ها هزار نفر از مردم پاریس به تشییع جنازه شخصی می‌روند که بسیاری از مردم به نام سخنگوی توده مردم می‌ستایند. سال بعد، شورشی مجلد سوم ژاک وئتراس منتشر می‌شود.

1. diabète

۲. خلاصه داستان

۱. مادر من

ژاک و نتراس از نخستین خاطره‌های دوره کودکی، شلاق زدن‌های مادرش بر لنگرهایش و نیکدلی و مهربانی همسایه‌ای به نام مادموازل بالاندرو^۱ را به یاد می‌آورد. در پنج سالگی، پس از مشاهده زخمی شدن پدرش در اثنای کار کردن برای ساختن اسباب بازی از بهر او منتقل می‌گردد. به تعریف و توصیف خانه‌اش، همسایگانش، محله‌اش، شهرش و خرده شادمانی‌های کودکیش می‌پردازد.

۲. خانواده

ژاک سیمای دو خاله خویش، خاله روزالی^۲ و خاله ماریو^۳ را ترسیم می‌کند. به ویژه دو عمه‌اش، ملی^۴ کرولال و آنیس^۵ عمه پارسای پدرش، در وی تأثیر داشته‌اند. بسیاری از خاطره‌های دوره کودکی با اینان ارتباط دارد. دایی ژوزف، «دهقانی که کارگر شده است»، با دنیایی

1. Balandreau

2. Rosalie

3. Mariou

4. Mélite

5. Agnès

آشنایش می‌کند که با دنیای پدر و مادرش تفاوت بسیار دارد. دختر عمو پولونی^۱ که دل از وی می‌ریاید و به زبان دیگر، والس شیفته و افسونزده اوست، وی را با خود به بیرون شهر می‌برد و به وی امکان می‌دهد که به زیبایی کوه‌های وله^۲ در پیرامون زادگاهش پوئی^۳ راه بیرد.

۳. کالج

ژاک در ده سالگی وارد کالج می‌شود. تضاد در میان جوش و خروش کوچه و غم و اندوه این مؤسسه بسیار شدید است. پدرش در این مدرسه ناظم است، طفل چگونگی بدرفتاری‌ها را با وی می‌بیند و ساکت و صامت شریک خواری‌ها و سرشکستگی‌های او می‌شود. دو سه سیمای دیدنی و بی‌بدیل در این جو گرفته و بی‌فروغ نمایان می‌شوند: یکی مدیر مدرسه که نویسنده کتابی برای کودکان است و یکی مسیو بلین^۴، معلم فلسفه که برای بررسی مافوق‌الطبیعه روش‌های هوسبازانه‌ای دارد.

۴. قصبه

این قصبه عبارت از شهر پوئی است. راوی داستان بیش‌تر از آن که به ابنیه و آثار علاقه داشته باشد به زندگی کوی و برزن علاقه دارد: بازاری که نانوایان تند و تیز در آن سرگرم کارند؛ دکان‌هایی که آلات و ادوات ماهیگیری یا شکار می‌فروشند. ژاک گاهی به دانشسرا می‌رود تا با پسر مدیر بازی کند: بر آزادی این بچه که به نحوی کاملاً متفاوت با او بزرگ می‌شود، غبطه می‌خورد.

1. Polonie

2. Velay

3. Puy

4. Beliben

۵. لباس

خانم و نتراس به این می‌نازد که لباس‌های پسرش را به دست خودش می‌دوزد: لباس‌های عجیب و غریب، ناساز و اسباب زحمت یا خنده‌آوری که برایش چه در بال‌کوستومه^۱ و چه در مراسم اعطای جوایز در دسرها و گرفتاری‌ها به بار می‌آورد.

۶. ایام تعطیل تابستان

ژاک گاهی می‌تواند به خانه سبزیکاری در محله‌های بیرون شهر برود و در آنجا بازی کند. یک‌ه و تنها به آن جا رفتن و در خلال این کار توی شهر پرسه زدن، احساس آزادی جانانه‌ای برایش به بار می‌آورد. در اثنای راه، شاهد صحنه‌های دیدنی یا دردناکی می‌شود که گاهی نمی‌تواند معنی آن را دریابد. اما زیباترین خاطره‌هایش خاطره‌هایی است که به دهکده خانواده پدریش، فاره‌رول^۲ و کارها و شادمانی‌ها و فاجعه‌های آن راه می‌برد.

۷. شادمانی‌های کانون خانوادگی

در این فصل سه صحنه پشت سرهم یادآوری شده است. هدایایی که روز اول ژانویه داده می‌شود، فرصتی برای خانم و نتراس فراهم می‌آورد که ژاک را از راه ضبط اسباب بازی و شیرینی‌هایی که دوستان پدر و مادرش به او می‌دهند، دلخور کنند. روز ۱۷ ژانویه، روز تعمید آقای و نتراس، روز برگزاری جشنی است که مداخله‌های بی‌جا و نابه‌هنگام مادر و خامی و ناپختگی پسر، منقّص می‌گرداند. خلاصه، خاطره‌های نوئل تصویرهای قدّاس نیمه شب را به رؤیاهای شکم‌پرستانه ربط می‌دهد.

1. bal costumé

2. Farreyrolles

۸. نعل اسب^۱

این فصل که با چند عنوان ثانوی قسمت به قسمت شده است، گردش‌هایی را در نقاط مختلفه شهر پوئی توصیف می‌کند. بچه در اینجا به نحوی مبهم به زیبایی طبیعت راه می‌برد و گرفتار تأثرها و هیجان‌هایی می‌شود که رنگ شهوی دارد - به ویژه، «خاطرخواه» پائولا^۲، چابکسوار سیرکی می‌شود که گذارش به آن سامان افتاده است.

۹. سنت اتین

از آنجا که آقای وئراس شغل بهتری به دست آورده است، همسر و پسرش برای پیوستن به او که قبل از آن‌ها روانه سنت اتین شده است، به آن شهر می‌روند. تجدید دیدار، با میعادی سرنگرفته و پرده برداشته شدن از روی اختلاف در میان پدر و مادر، در شهری برف گرفته و سرد، دردناک است.

۱۰. مردمان خوب

ژاک، در غیاب موقت مادرش که مدتی به نزد خویشانش برگشته است، با محله تازه خویش و خانواده‌های مهربان فابری^۳ کفشگر و ونسان^۴ بقال که زندگی خانوادگی پر هیجانی دارد، آشنا می‌شود. دارودسته‌های برویچه‌ها به مناسبت روز آخر کلوخ‌اندازان با هم جنگ می‌کنند. ژاک زخمی می‌شود. مادرش، از راه تنبیه، از آن پس دیگر نمی‌گذارد که برگردد و با این بچه‌ها بازی کند.

1. Le Fer - à - cheval

2. Paola

3. Fabre

4. Vincent

۱۱. مدرسه

طفل، به حکم وضع و موقع خودش که پسر دبیر مدرسه است، بیش تر از هر بچه دیگر گرفتار آزار و تنبیه است. و چون پس از زنگ تعطیل و خروج شاگردان، در مدرسه نگه داشته می شود، از راه خواندن داستان رابینسون کروزوئه^۱ به دنیای جادوی مطالعه راه می برد. برای آنکه کتاب های پر حادثه دیگری به دست آورد، «جاعل» می شود: امضای پدرش را به نفع همدرسانش تقلید می کند.

۱۲. مالش، شکمخواری، پاکیزگی

ژاک که وظایف خانه داری برگرفته اش گذاشته شده است، بی وقفه گرفتار خشونت های مادرش می شود. خورد و خوراک هم، به همین گونه، مایه کشمکش ها و دلخوری هاست. خلاصه، نظافت هفتگی و حمام سه ماهه حقیقتاً شکنجه هایی است که خانم و نتراس به بهانه های تعلیم و تربیت برگردۀ پسرش می گذارد.

۱۳. پول

در این فصل که رکن اساسی رمان است، مسأله پول، یعنی مسأله اساسی خانواده نشان داده می شود. پدر و مادر که گرفتار وسوسه صرفه جویی هستند، بر پول های ناچیزی که به ژاک داده می شود، نظارت خرده بینانه ای به کار می بندند. نخستین خرج شخصی وی تیراندازی در جشن بازار است: در این مسابقه برنده خرگوشی می شود که تحفه بسیار دست و پاگیری از آب درمی آید و سرانجام، پس از قضایای بسیار، سر سفره خانواده و نتراس نمایان می شود.

۱۴. سفر به ولایت

عمومی که کشیش شودرول^۱ است، ژاک را که در نظر دارد وارث خودش بکند، برای ایام تعطیل تابستان دعوت کرده است. ژاک که گذرش به پوئی افتاده است مادموازل بالاندرو^۲ مهربان را باز می‌یابد. با آزادی چنانی آشنا می‌شود که تا آن زمان به گمان نیامده بود. دو روز اقامت در خانهٔ عمومی روستایی خوشی‌ها و شادمانی‌های زندگی روستایی و مهربانی دو دختر عمومی مهربان را بروی نمودار می‌سازد.

۱۵. طرح‌های فرار

ژاک در کلاس هشتم، بیش‌تر از پیش، از خواری‌ها و سرشکستگی‌ها و تنبیه‌هایی که به نافش بسته می‌شود، رنج می‌برد. به حکم تقاص، به این فکر می‌افتد که به اتفاق دو همدرسی که مثل او گرفتار بدرفتاری و آزار هستند بگریزد، اما این طرح نقش بر آب می‌شود.

۱۶. فاجعه

طفل با آن سلامت نفس و زود باوری که دارد، به روشنی نمی‌تواند از رفتار زن همسایه‌ای به نام خانم برینیولن^۳ سردر بیاورد. گردش‌های شادمانه در دشت و دمن به خیر و خوشی پایان نمی‌یابد: شبی، مرافعهٔ زناشویی بسیار سختی مادر ژاک را که گرفتار حسد است با پدرش که متهم به خیانت است رو در رو می‌سازد. زندگی خانوادگی از این رهگذر بسیار سرد و بسیار آمیخته به خصومت می‌شود و پدر و مادر با اعمالِ خشنونتی بسیار بیش‌تر در حق پسرشان از یکدیگر انتقام می‌گیرند.

1. Chaudeyrolles

2. Balandreau

3. Brignolin

۱۷. خاطره‌ها

خانواده سنت‌اتین را به عزم نانت^۱ ترک می‌گوید. این نقل مکان، در آن واحد ارتقاء مقامی از لحاظ شغلی برای پدر و یکی از طرق دور کردن وی از خانم برینیولن برای مادر است. ژاک در آپارتمان خالی‌ای که نزدیک است ترک بگوید، یکه و تنها مانده است و در این آپارتمان خالی خرده چیزهایی پیدا می‌کند که به خاطره‌های گرم و زنده‌ای ارتباط دارد: روبانی متعلق به دختر خاله‌اش ماریان^۲ که گرفتار بد رفتاری‌ها و اهانت‌های خانم ونتراس است، سبد سگ ماده‌ای به نام میرزا^۳ که مرگش غم و غصه بسیاری برایش به بار آورد.

۱۸. عزیمت

تصور سکنی داشتن در نانت، در کنار دریا، ژاک را، چنان که گمان می‌برد، به رؤیاهای ماجراجویانه‌اش رجعت می‌دهد. اما سفر بادلجان و راه‌آهن، ماجرای از نوع دیگر است: وقتی که گذرشان به اورلئان^۴ می‌افتد، هر سه، به سبب خست خانم ونتراس، تمام شب، با آن باروبنه‌شان، گرسنه و تشنه در شهر پرسه می‌زنند. سپس پاکشتی در مسیر رود لوارد^۵ به راه می‌افتند. در غیاب مادر که سرگرم استراحت است، طرح همدستی‌ای در میان پسر و پدر ریخته می‌شود. اما این مهلت، مهلت موقتی بیش نیست. منزل پیدا کردن بسیار دشوار است و شهر نانت، شهری از آب درمی‌آید که مایه ناکامی و دماغ سوختگی و به دور از آن رؤیاهایی است که توی کتاب‌ها نوشته می‌شود. دست‌کم دو سال تحصیلی می‌گذرد و پشت سر هم سه کلفت به خانه آورده

1. Nantes

2. Marianne

3. Myrza

4. Orléans

5. Loire

می‌شوند. زندگی به آهنگ مجادله‌ها و مشاجره‌های پدر و مادر سپری می‌شود.

۱۹. لوئیزت^۱

آقای برگونیار^۲، همدرس قدیم آقای ونتراس به نام دانشمند شهرت دارد. اما در واقع دیوی است که بچه‌هایش را می‌زند. دخترک ده‌ساله‌اش، لوئیزت، بر اثر این همه خشونت می‌میرد. خانم و آقای ونتراس سه چهار چیزی را که ژاک به عنوان یادگار نگه داشته است با خشونت از دستش می‌گیرند: و آن وقت به نظر ژاک همدست قاتل شمرده می‌شوند.

۲۰. دوره دوم متوسطه من

ژاک اکنون چهارده سال دارد و در کلاس‌هایی درس می‌خواند که امروز کلاس‌های دهم و یازدهم خوانده می‌شود. محور دروسی که به او داده می‌شود، زبان و ادب یونانی و لاتینی است و این درس‌ها، به نظرش، بیش‌تر از پیش دور از زندگی واقعی می‌آید. با این همه، در انشاء نویسی تفوق دارد، اما این همنوایی و هم‌رنگی را تزویر و ریایی می‌شمارد که بزرگسالان در آن میان همدستی دارند. یک نفر مطرود ایتالیایی، هندسه به او می‌آموزد و نشانش می‌دهد که واقعیت شورانگیزتر از تجرید و انتزاع است.

۲۱. خانم دووینول^۳

مادر یکی از همدرسان، خاطرخواه ژاک می‌شود و در مقام مقدمه

1. Louise

2. Bergougnard

3. Devinol

چینی و فتح باب رابطه‌ای برمی‌آید (که وی چندان نمی‌تواند از آن سر دربیارود). از آنجا که اجازه داده شده است که با این زن بیرون برود، اندکی به او اعتماد پیدا می‌کند و به دنیای سحرآمیز تئاتر راه می‌برد. اما همچنان گرفته می‌شود و کم می‌ماند که فضاحتی به راه افتد: درصددِ دور کردن ژاک برمی‌آیند.

۲۲. پانسیون لونینیا^۱

در پاریس وارد پانسیونی می‌شود. مدیر پانسیون که وی را به انتظار کامیابی‌های درخشانی در امر تحصیل پذیرفته است، با وی از در تحقیر و اهانت درمی‌آید. روزهای تعطیل در زیر سلطه ملال و بی‌پولی است. - در پایان سال، ژاک در کنکور عمومی دبیرستان‌ها برنده هیچ جایزه‌ای نمی‌شود. آن سال تحصیلی قرین ناگامی و شکستِ شش‌دانگ است.

۲۳. خانم وتراس در پاریس

مادر ژاک به دیدنش آمده بود. به حسب معمول، خست و دناوت او، دیری نگذشته، مایه ننگ و شرمساری ژاک در اماکن عامه می‌شود. سرانجام پس از چهار پنج روز، ژاک هم در برابر فشار و ستم خانواده و هم در برابر درس‌هایی که برگرده‌اش گذشته می‌شود، فریاد عصیان برمی‌آورد. قلق و تشویشی از این رهگذر به مادر دست می‌دهد و مصالحه‌ای در میان آن دو شکل می‌گیرد که آزادی نسبی چند روزه‌ای در پی دارد. ژاک با دنیای کار و روزنامه‌نگاری و افکار انقلابی آشنا می‌شود. با این همه اقتدار پدری نیرومندترین عامل است و باید به نانت برگشت و آماده امتحان نهایی دوره متوسطه شد.

۲۴. بازگشت

ژاک که اکنون بیش تر از هر زمان دیگر از مسخره ها و دنات های دنیای معلمین آگاهی دارد، درس را از سر می گیرد. آماده امتحان نهایی دوره متوسطه می شود اما بواسطه بی سوادی و به ویژه بواسطه ناپختگی در امتحان شفاهی کامیاب نمی شود. آقای وئراس خشونت بسیار نشان می دهد و پسرش را تهدید به توقیف و حبس می کند. سکوت در میان نشان برقرار می شود، به ویژه هنگامی که ژاک به تعریف و توصیف طرح های آینده اش دعوت می شود و در جواب، این سه چهار کلمه را می نویسد: «می خواهم کارگر بشوم».

۲۵. رهایی

تنهایی ژاک که بی دوست و بی پول مانده است و پدر و مادرش از دامن خودشان رانده اند، بسیار سخت است. حتی به فکر خودکشی هم می افتد. روزی از روزها با جوانی که به پدرش اهانت کرده است دست به دوئل می زند. ژاک مجروح می شود. در دوره نقاهت خویش، به ناگاه گفتگویی را در میان پدر و مادرش می شنود و از این نکته آگاه می شود که پدرش به شیوه خویش، به وجهی بسیار خام و ناپخته دوستش می دارد. ژاک رهایی و آزادی خویش را به دست می آورد: و آن حق روی نهادن به سوی پاریس است. از لحاظ وی، این امر پای نهادن به عرصه «زندگی مردانگی» است.

۳. رمانی که زندگینامه خود نویسنده است؟

رمان *طفل* که به زبان متکلم وحده نوشته شده است، برای خواننده مسأله تعبیر و تفسیری پیش می آورد. آیا باید *طفل* را سرگذشت دوره کودکی نویسنده‌ای شمرد که حسب حال خویش را به روی کاغذ آورده باشد و این سرگذشت از آن سلاله‌ای باشد که با اعترافات روسو آغاز شده است؟ یا این که زول والس خواسته است داستانی بنویسد که داستان خیالی حقیقی باشد؟ برای آنکه بتوان به این سؤال جواب داد، باید به بررسی متن داستان و داده‌های تاریخ ادبیات پرداخت.

نیات و مقاصد والس

طفل پس از مرگ پدر و مادر والس و به هنگامی نوشته شده است که نویسنده جلالی وطن گفته در لندن به سر می برد و چهل و چهار سال دارد. این اثر نتیجه طرخی است که نویسنده از دیر باز در اندیشه آن بود. عناصری از دوره کودکی وی، به صورتی بسیار تبدیل و تبدل یافته، در آثار وی، آثاری چون نامه ژونیوس^۱ (۱۸۶۱) و وصیت نامه

1. Lettre de Junius

یک داستان بااف (۱۸۶۹)، نمایان شده است، اما آن چه در این نوشته‌ها آمده است، طرح‌هایی بیش نیست. والس در اندیشه «رمانی» بزرگ است (و پیوسته با این کلمه به تعریف آن می‌پردازد) و در نامه‌هایش راجع به این «رمان» حرف می‌زند: «آنچه می‌خواهم بنویسم کتابی خصوصی است [...] و با این همه اهمیت اجتماعی خواهد داشت.^۱» این جمله نشان می‌دهد که نیت والس پیچیده‌ای است و وی قصد ندارد اثری پدید بیاورد که به حصر معنی زندگینامه خودش باشد. اما، دو ماه بعد، اثری را که در جریان است «داستان سودازده» خاطره‌هایم» می‌خواند و در نامه‌ای دیگر این جمله را می‌بینیم: «سرگذشت من، خدایا، یاکم و بیش سرگذشت من».

از این رو، در مقابل این کتاب بشدت این وسوسه دست می‌دهد که انعکاس زندگانی والس را، به گونه‌ای که از سوی دیگر می‌توانیم از آن خبر داشته باشیم، همین جا بجوییم.

عناصری از زندگینامه خود نویسنده

اگرچه هیچ تاریخی تصریح نشده است، داستان طفل، دست‌کم به اجمال، حوادث اصلی زندگانی ژول والس را، در دوره‌ای که از تولد وی در سال ۱۸۳۲ تا سال ۱۸۵۰ ادامه می‌یابد، دنبال می‌کند. منازلی را که خانواده والس در لوپوئی و سنت‌اتین و نانت داشته است، در این کتاب باز می‌یابیم. دهکده‌های شوده رول و فاره رول^۲ واقعاً وجود دارد و خویشان نزدیک والس، مثل دایی ژوزف و خاله روزالی و خاله ماریو (آن ماری^۳) و دختر خاله روزالی که گاهی با اسم حقیقی‌شان در

۱. در نامه‌ای به اکتور مالو Hector Malot به تاریخ ۱۲ مارس ۱۸۷۶

2. Farreyrolles

3. Anne Marie

این اثر باز می‌یابیم، در این دهکده‌ها زیسته‌اند. آنیس^۱ - عمه پدری - و عمه آملی^۲ (ملی^۳) هم واقعاً وجود داشته‌اند، مثل عمویی که کشیش شوده‌رول و در واقع عموی پدری نویسنده بوده است. در این داستان جریان تحصیل طفل و بعد نوجوان را کلاس به کلاس دنبال می‌کنیم. او را می‌بینیم که رهسپار پاریس می‌شود و در امتحان نهایی دوره متوسطه کامیاب نمی‌شود و واقعیت این حوادث را پژوهش‌های مورخین تأیید کرده است.

پس داستان طفل در واقعیت ریشه دارد. با این همه نباید آن را با داستانی که مطلق زندگینامه خودنوشته‌ای است، یکی پنداشت. ژول والس، به وسایل بسیار، در میان خویش و قضایا و حوادثی که در کتاب باز گفته است، فاصله‌ای نگه داشته است.

تبدیل و تبدل داستانی یا انتقال واقعیت‌ها به کتاب

به حسب معیارهای منتقدی که متخصص «حسب حال - زندگینامه خود نوشته - Autobiographie» است^۴، کتاب طفل، تنها به این سبب هم که نام نویسنده کتاب با نام قهرمان اصلی - ژاک و نتراس - اختلاف دارد، بی‌چون و چرا رمان است. البته، به یکسانی و همانندی حروف اول و آخر این اسم‌ها - یعنی ژول والس^۵ - و ژاک و نتراس^۶ - توجه داشته‌ایم. با این همه قضیه آن است که این خیال پردازی، به تنهایی، بس می‌تواند باشد که ما را از جنبه داستانی اثر آگاه کند. اسم «ژاک» -^۷

1. Agnès

2. Amélie

3. Mélie

۴. فیلیپ لوزون Philippe Lejeune، میثاق حسب حال Le Pacte

autobiographique - (مؤسسه نشر ۱۹۷۵ - Le Seuil)

5. Jules Vallès

6. Jacques Vingtras

7. Jacques

با تعبیر و تفسیری نمادی در می‌سازد: و این اسم آن اسمی است که به حسب سنت به دهقان شورشی داده می‌شود (و کلمه jacqueries - شورش دهقانها - از این اسم آمده است) و در کتاب طفل به اهمیت این دو مضمون زندگی دهقانی و شورش پی می‌بریم. چنان‌که برخی از معاصران می‌گویند، والس نام خانوادگی را از نام پزشکی به نام دکتر ونتراس^۱ - نیک مردی که در آن دوره در لندن می‌زیسته است - الهام گرفته است.

نام‌های دیگری پس و پیش و جا به جا شده‌اند: نام شارل لوئی شاسن^۲ که در کالج نانت با او درس می‌خوانده است، در فصل بیست و دوم «ماتوسن»^۳ می‌شود. مدیر پانسیون پاریسی هم که نامش در همان فصل آمده است، در واقع مسیو لومنیان^۴ نام داشته است: تبدیل این اسم به لونیانیا^۵ آشکارا با استهزائی تطابق دارد.

قضایا هم گاهی تغییر یافته است: بدین سان، دوئلی که در فصل آخر کتاب سخن از آن به میان می‌آید، بی‌گمان در آن دوره در شهر نانت صورت نگرفت، که ژول والس، روزگاری پس از آن تاریخ، دست‌کم دوبار در پاریس به دوئل پرداخت. گاه شماری درست هم در فصل بیست و سوم پاس داشته نشده است: در سال ۱۸۵۳، یعنی پس از چندی دیگر است که خانم والس در پاریس به پسرش پیوست و مدتی با وی ماند.

از قلم افتادگی‌ها بسی شورانگیزتر و شنیدنی‌تر است. ژاک ونتراس یگانه پسر خانواده دیده می‌شود. اما، در واقع، ژان لوئی والز و ژولی پاسکال^۶ دارای هفت فرزند شدند. دو پسر، سه چهار روزی بیش زنده

1. Vingtras

2. Charles _ Louis Chassin

3. Matoussaint

4. Lemeignan

5. Legnagna

6. Julie Pascal

نماندند. ژول والس سومین پسر خانواده بود. چهار فرزند دیگر از پی او تولّد یافتند. پس نویسنده برادران و خواهرانی داشت که بی گمان تأثیری در زندگانی خانوادگی داشته‌اند: آبستنی‌های بسیار و نزدیک به هم، مرگ چند بچه در خردسالی، از آن دلایلی هستند که می‌توانند تأثیر اندازهای علل تند خویی و زود خشمی مادر را روشن گردانند. یگانه فرزندى که زنده ماند، ماری لوئیز^۱ خواهر ژول است که سه سال بعد، کوچک‌تر از وی بود. و همین ماری لوئیز در سال ۱۸۵۳ به تیمارستان فرستاده شد و در سال ۱۸۵۹ مرد. آشکار، تغییر شکل عمیقی که در خانه رمان، در بنیان خانواده صورت می‌گیرد، مایهٔ تشدید بیش‌تر سلطهٔ پدر و مادر بر طفل می‌شود. خانواده محدود و منحصر به جمع سه تنه‌ای می‌شود که در آن میان هر کدام، سخت مواظب و مراقب رفتار دو تن دیگرست، جایی که نوعی زندان اخلاقی است.

به همین لحاظ، اگرچه والس اغلب از شکست‌ها و ناکامی‌های آقای ونتراس، در جریان زندگی فرهنگی‌اش حرف می‌زند، باید دانست که که ژان لوئی والز، پس از سال‌ها سرسختی و پایمردی، در امتحان دولتی برای احراز حق تدریس در دبیرستان‌ها و دانشگاه‌ها پذیرفته شده. اما ذکر چنین توفیقی شاید در مورد «شخص» متوسطی که در رمان نشان داده می‌شود مصداق نمی‌توانسته است، داشته باشد.

خلاصه، حتی از انقلاب فوریهٔ ۱۸۴۸ و روزهای خونین ژوئن همان سال هم در طفل سخنی به میان نیامده است، در صورتی که می‌دانیم آن دوره در تکوین سیاسی ژول والسی که بعد نویسنده شد، تأثیر قاطع داشت. اما باید دانست که سیاست در ثلاثهٔ ژول والس از آن زمانی حقیقتاً به میان می‌آید که «دیپلمه» نوشته می‌شود.

پس، این گونه ناهمسنگی‌ها و ناهماهنگی‌ها با آنچه از واقعیت

می‌دانیم نشان می‌دهد که والس دربارهٔ قضایایی که واقعیت دارد کار رمان‌نویس را انجام می‌دهد. قضایا را تابع نوعی جهان بینی و قصد و نیتی می‌سازد که جنبهٔ زیبایی شناسی دارد: سرگذشت دوران کودکی وی باید به کار تفکر و تأملی دربارهٔ مقام کودک در خانواده و اجتماع بخورد.

فاصله‌گیری

روایت به وسیلهٔ روش‌هایی که هدف آن پدید آوردن فاصله‌ای انتقادی نسبت به قضایای منقوله است پیش برده می‌شود. خود عنوان رمان هم که طفل باشد، ضرورتاً خبر از طرح حسب حال‌نویسی نمی‌دهد؛ به عکس، بُعدی بسیار کلی تر و می‌توان گفت که بُعدی جهانی به کتاب می‌دهد. و به همین گونه، احتیاط مهم کتاب «به همهٔ آنان که از شدت ملال در مدرسه مردند یا در زیر فشار و ستم خانواده اشک ریختند [...]» نشان می‌دهد که ژول والس قصد آن دارد که با قربانیان بسیار ظلم و جور خانواده یا نظام مدارس همنا شود. بدین گونه این امر بسی از سرنوشت فردی فزاینده می‌رود.

ویژگی بدیع دیگری که این داستان نسبت به دیگر زندگی‌نامه‌های خود نوشته دارد، کناره گرفتن و بی‌نشان ماندن راوی بزرگسال است. البته ضمیر «من» در این سرگذشت تسلط و تفوق دارد، اما این ضمیر گاهی نمایندهٔ شخصیت طفل و گاهی نمایندهٔ راوی بزرگسال است. «صیغهٔ حاضر»ی که برای روایت به کار برده می‌شود، مثل سبک غیر مستقیم آزاد که شک و تردیدی دربارهٔ هویت متکلم به جای می‌گذارد، در این گم کردن دخیل است.

خلاصه، می‌توان چنین پنداشت که تبدیل و تبدل داستانی و انتقال واقعیت‌ها به عرصهٔ رمان هم شکلی از شرم و آرم است. چنین

می‌نماید که ژول والس، در برخی از جهات، خشونت تعلیم و تربیت خویش را تلطیف کرده است و پدر و مادرش را به آن ترسناکی که بوده‌اند نگاشته است و در این باره به دوستش اکتور مالو^۱ چنین می‌نوشت: «من نفرت دارم که مطلق از روی دلم [...] از روی دل خودم پرده بگیرم» تلبیس داستانی وسیله‌ای برای حمایت زندگی درونی‌اش فراهم می‌آورد. طنز هم که در این کتاب این همه نمایان است چنین نقشی دارد.^۲ والس، در فصل اول داستان دیپلمه این سخن را که در ذیل می‌آوریم توی دهن قهرمانش می‌گذارد: «تأثرهای درونیم را پیوسته با نقاب عدم مبالا و کلاه گیس طنز و طعنه خواهم پوشاندم.»

پس در این جا با رمانی سروکار داریم که به عنوان اثری تخیلی نشان داده می‌شود و مثل اثری تخیلی پیش برده می‌شود. البته، والس از دوران کودکی خودش حرف می‌زند و با تجربه و رنج‌های خویش به این کتاب قوت و غنا می‌دهد.

1. Hector Malot

۲. مراجعه فرمایید به فصل دهم این کتاب که در دست دارید.

۴. شخصیت اصلی داستان:

ژاک و نتراس

عنوانی که ژول والس در چاپ اول به کتاب خویش داده بود، ژاک و نتراس^۱ بود. در چاپ دوم که به سال ۱۸۸۱ انتشار یافت، عنوان آن طفل شد. مطلب در این جا تغییر معنای گویایی است که مثل اتحافی که مقارن تغییر نام کتاب به میان آمد، آن بُعد کلی را خاطر نشان می‌سازد که والس قصد دارد به تفکر و تأمل خویش دربارهٔ کودکی بدهد، بدین گونه از خلال سرگذشت فردی خویش خواننده را به تفکر و تأمل انتقادی دربارهٔ کودکی و نوجوانی می‌خواند.

کودکی

تصویر خویشتن به قلم خود و تصویرها

ژاک به هنگامی که در مقام ترسیم تصویر خویش برمی‌آید، به خودستایی نمی‌پردازد: «سروکله‌ای دارم که زبر و زمخت است، گونه‌هایی دارم که استخوان‌هایشان جلو آمده است و آرواره‌هایی هم

1. Jacques Vingtras

دارم که وضع همین استخوان‌های گونه‌هایم را دارد و دندان‌های تیزی مثل دندان‌های سگ دارم». اما در زمانی که حسب حال نویسنده باشد و به زبان دیگر زندگینامه‌ای باشد که به قلم شخص نویسنده نوشته شده است، نحوه دیگر برای توصیف خویشتن، گزارش تفکرهای دیگران است، خواه این تفکرها برای شنیده شدن و خواه برای شنیده نشدن بوده باشد. این امر امکان تعدد و اختلاف نظرها را درباره شخصیت فراهم می‌آورد. ژاک، در مدرسه، از لای دری می‌شنود که مدیر از وی حرف می‌زند، در صورتی که نمی‌داند که او حرف‌هایش را می‌شنود: «بچه بدبخت و بینوایی که مثل میمون لباس به تنش می‌کنند، چندان می‌زنندش که کم می‌ماند بمیرد، بچه‌ای که بی‌شعور نیست، مهربان و رثوف است». از لحاظ ژاک، این نگاه عطوفتی که متوجه اوست، به منزله اکتشافی است. اگرچه داوری‌های مادر همیشه آمیخته به تحقیر است، داوری‌های شانلر^۱، یکی از همکاران پدر، یا داوری‌های خانم دوینول^۲ اندک‌اندک اعتماد به نفسی به او می‌دهد.

پسر

سیماهای پدر و مادر در این کتاب به اندازه‌ای خشونت‌آمیز و به اندازه‌ای ستمگرانه است که جا دارد پیش از هر چیز شخصیت ژاک، شخصیت این طفل، را از لحاظ روابطی که با پدر و مادرش دارد. بررسی کنیم. کلمه‌ای می‌تواند همه چیز را خلاصه کند: «آمین! کلمه‌ای است که اغلب در دوره کودکی شنیده‌ام». این کلمه عبری خاتمه بسیاری از دعا‌های مسیحیون است و وجود آن در این جا یادآور مقام مذهب در جامعه قرن نوزدهم و تعلیم و تربیت است، اگرچه از تعلیم و تربیتی که پدر و مادر ژاک و تراس می‌دهند، چنین برمی‌آید که چندان

1. Chanlaire

2. Devinol

مقامی به ایمان شخصی داده نمی‌شود. بعلاوه، آمین به معنی «چنین باد» است و اهمیت این کلمه که اغلب در ربع اول کتاب آورده می‌شود، نمودار تمام آن اطاعت و خضوعی است که از کودک کم سال خواسته می‌شود.

این تعلیم و تربیت ناکامی و سرخوردگی مستمر و مداوم است، تعلیم و تربیتی است که بیشتر از آن که از مفاهیم مثبت ساخته شده باشد از منع و نهی ساخته شده است. محبتی در میان نیست. اگر اسم‌هایی را در مد نظر بگیریم که مادر به زبان می‌آورد، به تواتر بسیار به «ژاک» برمی‌خوریم (که اغلب جمله امری در پی دارد)؛ سه چهار فقره «پسرم» یا «بچه جان» که به زبان می‌آید به ویژه به اشخاص ثالثی اختصاص دارد. اما کم‌ترین اسم مصغری، کم‌ترین کلمه مهرآمیزی به میان نمی‌آید. اسم مصغر ژاکینو^۱ که یگانه اسم مصغری است که در زمان می‌یابیم اسم مصغری است که دختر خاله پولونی به زبان می‌آورد.

در برابر این تعلیم و تربیت، جز کناره جستن و در پناه پستویی یا در خلوت حجره‌هایی در خود فرورفتن چه باید کرد؟ ژاک به مرحله‌ای می‌رسد که در خود فرو می‌رود و ریاکار می‌شود و با تشویق و اضطرابی جواب مثبت می‌دهد که مادرش جواب منفی می‌پندارد و جز در فواصل مراقبت‌ها و نظارت‌های مادر، مثل زمانی که بر کشتی‌ای نشسته است که به سوی نانت می‌رود، نمی‌تواند حقیقتاً زندگی کند. «حتی» زیر حرفش هم زده می‌شود. گفتگوی مستقیم برای پاسخ‌های ژاک و تئراس که اغلب کوتاه است یا اغلب گسسته می‌شود، چندان جایی نمی‌گذارد بماند. در برابر پدرش اغلب ساکت می‌ماند. در پایان کتاب ارتباط و مراوده در میان دو شخصیت کاملاً بریده می‌شود. تنها

سه چهار کلمه که به روی کاغذ می آید به ژاک امکان می دهد که اندیشه اش را بیان کند: «من می خواهم کارگر بشوم.»
پس، طفل، به مفهوم خانوادگی کلمه، خودش را از حق شخصیت داشتن محروم می بیند.

دانش آموز

تصاویر چندی از ژاک دانش آموز که به ظاهر تناقض دارند و در واقع تصاویر کلمه ای هستند، به ما داده می شوند.
به نظر معلم هایش، دست کم در نخستین سال های تحصیل شاگرد درخشانی است که اغلب در انشاء شاگرد اول است و جوایز بسیاری می گیرد و «قریحه و استعداد» دارد. به ویژه در زبان یونانی و زبان لاتین شاگردی ممتاز است. اما راوی، در واقع، از روی غل و غش عمیقی که این آموزش بر پایه آن استوار شده است، پرده برمی دارد. موضوع چیزی جز تکرار خود به خود جمله ها و مفهوم ها، چیزی جز عمل طوطی نیست که کاری جز تکرار شفته هایش انجام نمی دهد و فکر خاص ندارد.

اگر و نتراس دانش آموز آن همه جایزه می گیرد، در سایه قریحه و استعداد خویش است، برای آن که روش های کامیابی را دریافته است، اما شوق و علاقه ای ندارد: «ایمان نداشتم و در بند جایزه گرفتن یا جایزه نگرفتن نبودم.» آموزش کاملاً از زندگی متفک است و آن چه علاقه ژاک را برمی انگیزد زندگی است.

عشق و علاقه به زندگی

شخصیت ژاک، به رغم همه کوشش های پدر و مادر و معلم هایش چندین بار نمایان می شود. اگرچه، مادرش در خانه هرگز نمی خندد،

این راز را با ما در میان می‌گذارد: «من فطرۀ خوش و خندانم. دوست می‌دارم که بخندم و گاهی از خنده روده بر می‌شوم!». این نشاط مجال بسیار کوتاه و زودگذری برای خودنمایی پیدا می‌کند و بس: در کلاس، از راه هیاهوها یا خرسک بازی‌هایی که برایش تنبیه‌ها و بازداشت‌هایی به بار می‌آورد. در زندگی خانوادگی، بچه خردسال می‌تواند از هر وضع و موقعی - دیوانگی‌های خویشاوندی که در اثنای دعا و عبادت تنش را می‌خارد، نقوش و تصاویر پرده‌های اتاقی، دعوایی که با دایی ژوزف برای شوخی صورت می‌گیرد - سرگرمی و تفریحی برای خودش فراهم می‌آورد. به گواهی دلش خوشی‌ها و شادمانی‌هایی را درمی‌یابد که بازیچه‌ها و شیرینی‌هایی می‌تواند برایش فراهم بیاورد، بازیچه‌ها و شیرینی‌هایی که برخی از دوستان برایش به ارمغان می‌آورند و مادر بسیار زود در مقام ضبط آن برمی‌آید.

ژاک در جوار خویش می‌تواند با بچه‌های خانواده و نسان و خانواده فابره در سنت‌اتین رفاقت‌های کودکانه‌ای به وجود بیاورد. «پسرک‌های خوب، بچه‌های تندرست پینه دوزها، بچه‌های مهربان! بسیار دوستشان می‌دارم.» و مادرش می‌داند که یکی از بدترین تنبیه‌ها و مجازات‌هایی که می‌تواند بارگرده او بکند، بازداشتنش از رفت و آمد با این بچه‌هاست. ژاک بچه‌ای است که به جبر و عنف به تنهایی واداشته می‌شود، اما می‌تواند با دیگران، بچه‌های شهر و کوه‌نشینان کم‌سال، برای شوخی و خنده و خوشی و شادمانی و ماجراهای خطرناک دوست شود.

به رغم قهر و قمع مادر، بسیار کنجکاو است. «پس نمی‌داند که به هر باری که درصدد خاموش کردن و از میان بردن یا سرکوبی کنجکاویم برآمده است، تمناهایم مثل پوستم در زیر تازیانه به او کرده

است. اختیار در دست خودم نیست.» به یقین چنین اختناق شخصیت پرمایه نوجوان همیشه نمی‌تواند دوام داشته باشد و این رمان را می‌توانیم به عنوان سرگذشت رهایی و آزادی روزافزون وی بخوانیم.

در این رمان، به سبب آنکه نویسنده به سبب آنکه نویسنده به سبب آنکه نویسنده

به سوی مرد شدن

دوستی‌ها و عشق‌ها

ژاک بر سر راه «آزادی و رهایی» خویش به موجوداتی برخورد که در پیدا کردن اعتماد به نفس یاری‌اش دادند. ابتداء رفقای، همدرس‌هایی چون مالاستا^۱ و روزه^۲ که ژاک برای اثبات وجود خویش و کسب احترام شاگردان دیگر با ایشان دست به گریبان می‌شود. در ایام تعطیل تابستان، درحول و حوش پوئی، شریک زندگانی چوپانان جوانی به سن خود می‌شود و بدین‌گونه به زندگانی سالم و ساده راه می‌برد. به دور از رد و طرد اجتماعی و به خلاف پدر و مادرش، به تجربه دوستی و برادری می‌پردازد.

به ویژه دوستی که سیمایش چندی دیگر در رمان پدیدار می‌شود، در یاری دادن به ژاک مشارکت می‌جوید: این دوست ماتوسن^۳، یکی از رفقای دوران تحصیل در کالج نانت است که ژاک در جریان سالی که در پانسیون لونیانیا، گذشت در پاریس باز می‌یابد. ژاک، به وسیله این دوست، از محیط بسته‌ای که تا آن زمان محیط زندگانی‌اش بود، بیرون می‌آید و با عده‌ای از جوانان همسال خویش که نشان خودشان را در می‌آورند و خوش و خندان و آزاد هستند، مراوده و معاشرت پیدا می‌کند. به روزنامه‌نگاری هم برمی‌خورد که وی را با تاریخ انقلاب آشنا می‌سازد، با خود به چاپخانه‌ای می‌برد و خلاصه ذهنش را باز

1. Malatesta

2. Rosée

3. Matoussaint

می‌کند. ژاک برای بیان تغییر و تحولی که در آن دوره نوجوانی در وی پدید می‌آید، با خود چنین می‌گوید: «از دنیای مرده‌ای به دنیای زنده‌ای جستم».

در زمینه‌ای دیگر، دوشیزگان یا زنان جوانی به او امکان می‌دهند که اعتماد به نفس پیدا کنند. نخستین شور و هیجان‌های «عشق» را سلیناگاریه^۱ و یا پائولای^۲ چابک سوار یا دخترخاله پولونی^۳ در دل طفل برمی‌انگیزند. ژاک اینک بزرگ‌تر شده است، در خانه عمویی به همراهی دو دختر عموی خوشگل که یکیشان به نام مارگریت بیش‌تر محل توجه اوست، چهار پنج روزی که نظیر نمی‌تواند داشته باشد از خوشبختی برخوردار می‌شود. عشقی که دلش به وجود آن گواهی می‌دهد، خانم دووینول دلفریب، مادر یکی از دانش‌آموزان نانت است که با آن آشنایش می‌سازد. این مرحله، مرحله بسیار مهمی در تحول و تکامل ژاک است که در دوره کودکی‌اش گرفتار آن همه خشونت و تحقیر بود. خانم دووینول خوشگلش می‌پندارد و به صحبت وی علاقه نشان می‌دهد. ژاک را به تئاتر می‌برد و از این راه افق فکری وی را توسعه می‌دهد. ژاک از نظر وی شخصیتی دارد. اندک‌اندک سادگی و زودباوری و خامی و ناپختگی نوجوان از میان می‌رود. به سعادت دوست داشتن و دوست داشته شدن راه می‌برد و چون اطمینان خاطری بیش‌تر یافته است به زودی درباره بسیاری از ارزش‌هایی که تا آن زمان در ذهنش فروکرده‌اند، اظهار شک و شبهه می‌کند.

اظهار شک و شبهه درباره مدرسه

دیدیم که ژاک با اطاعت و انقیاد، اما بی‌اعتقاد، به تکالیفی که

1. Céline Garnier

2. Paola

3. Polonie

مدرسه برگرداندش می‌گذارد، تن درمی‌دهد. در مقابل، هرچه سالش بیش‌تر می‌شود، بیش‌تر به این قالب‌ها و این مضمون‌ها که مطلقاً انتزاعی و گسسته از تجربه است اعتراض می‌کند. ژاک پس از سالی که در پاریس می‌ماند و در امتحان نهائی دوره متوسطه قرین ناکامی می‌شود، درباره این آموزش صرفاً کتابی اظهار شک و شبهه می‌کند. نمی‌خواهد مثل آن ولگرد بیچاره‌ای که روزی صبح لب رودخانه سن^۱ دید، روشنفکر وامانده‌ای بشود. اگر آموزش به جایی جز این راه نمی‌برد، ژاک چنین آموزشی را طرد می‌کند. به وجه نمادی، کتاب‌هایی را که به رسم جایزه به وی داده شده است، برای خرید کراواتی می‌فروشد: می‌خواهد در زمان حال زندگی کند، و مثل آن سال‌هایی دراز دوره تحصیل در گذشته زندگی نکند.

عصیان در برابر فشار و ستم خانواده

طفل فرمانبرداری که خشونت‌های جسمی و روحی و ضرب و شتم پدر و مادرش را تحمل می‌کرد، به تدریج جای خود را به نوجوانی می‌دهد که حس انتقاد و کنجکاوی بس بیش‌تری پیدا کرده است. البته، عصیان وی نتوانست از حدود عصیان درونی فزاینده‌تر برود. قانون وی را تا بیست و یک سالگی تحت امر پدر و مادرش نگه می‌دارد و اقتدار پدری از لحاظ قانونی چندان حدودی ندارد.

ژاک به پیرامون خودش هم می‌نگرد و به مقایسه رفتارها در خانواده‌های گوناگون می‌پردازد. مادرانی خونگرم و مهربان و پدرانی چشم‌پوش و آسان‌گیر و بخشایشگر می‌بیند. بچه‌های بسیاری هم می‌بیند که مثل ریکارد^۲، بچه ملایم و غمگین سلیطه‌ای، لث زده می‌شوند. این شکنجه خشم وی را برمی‌انگیزد و مایه دلخوری و

بیزاری‌اش می‌شود. به ویژه شخصیتی در حافظه‌ی تصویر بسیار نمایان دارد و آن لوئیزت برگوینیار^۱ کوچولوست که فصلی سر تا پا به وی تخصیص یافته است، بیجه کوچولویی که در ده سالگی بر اثر ضربه‌های پیاپی پدرش، مردی که با همه این چیزها از لحاظ اجتماعی آدم محترم و آبرومندی بود، کشته شد. این بی‌دادگری، بدترین بی‌دادگری است. والس نمی‌تواند در برابر این شکنجه و آزار کودکان که ادبیات دوره ژول والس بازها و بارها بر آن گواهی داده است، بی‌اعتناء بماند. فصل آخر کتاب نشانمان می‌دهد که ژاک و نتراش، عزم راسخ دارد که در سراسر زندگی‌اش به مبارزه پردازد: «من مثل دیگران که از حقوق بشر دفاع می‌کنند، از حقوق کودک دفاع خواهم کرد.» والس، در مقام روزنامه‌نگاری، در راه این آرمان به مبارزه برخاست.

خویشتن بودن

روی هم رفته، آزادی قهرمان داستان «طفل» که به تدریج فزونی می‌یابد، پیشروی به سوی کشف خویشتن به دور از نمونه‌هایی است که مدرسه یا خانواده برگرده‌ها می‌گذارد. ژاک، اندک‌اندک، در مقام مطالبه حق انتخاب، انتخاب لباس‌های خود، انتخاب شغل و حرفه خود، برمی‌آید. و نتیجه همین چیزها آن تشبیهی است که راجع به دوئلی که داستان آن در فصل آخر بازگفته می‌شود می‌بینیم: «دوئل مثل پالتو تازه‌ای است که مادرم انتخاب نکرده باشد، [...] نخستین بار است که عمل مردانه صورت می‌دهم.» پس، زمان طفل آن تولد دردناک تازه است. این نیست و پنج فصل، از مادر تارهایی، مسیر معنوی و روحی طفل بدبختی است که والس در آن ایام دشوار غربت در لندن و مرگ دخترکش که هر آینه می‌توانست دوستش بدارد، باز ساخته است. با

این همه، پایان رمان ممکن است خوش بینانه به نظر آید، زیرا که این رمان بر پایه امید به زندگی مستقل و آزادی خاتمه می‌یابد که ژاک سرانجام می‌تواند خودش، به نیروی خویشتن، وجود داشته باشد.

در این رمان، ژاک به عنوان یک شخصیت اصلی، با وجود اینکه در ابتدا به عنوان یک شخصیت منفی معرفی می‌شود، اما در طول داستان، او به یک شخصیت مثبت تبدیل می‌شود. او به عنوان یک شخصیت که به دنبال آزادی و استقلال است، به تصویر کشیده می‌شود.

در این رمان، ژاک به عنوان یک شخصیت اصلی، با وجود اینکه در ابتدا به عنوان یک شخصیت منفی معرفی می‌شود، اما در طول داستان، او به یک شخصیت مثبت تبدیل می‌شود. او به عنوان یک شخصیت که به دنبال آزادی و استقلال است، به تصویر کشیده می‌شود. او به عنوان یک شخصیت که به دنبال آزادی و استقلال است، به تصویر کشیده می‌شود. او به عنوان یک شخصیت که به دنبال آزادی و استقلال است، به تصویر کشیده می‌شود.

در این رمان، ژاک به عنوان یک شخصیت اصلی، با وجود اینکه در ابتدا به عنوان یک شخصیت منفی معرفی می‌شود، اما در طول داستان، او به یک شخصیت مثبت تبدیل می‌شود. او به عنوان یک شخصیت که به دنبال آزادی و استقلال است، به تصویر کشیده می‌شود. او به عنوان یک شخصیت که به دنبال آزادی و استقلال است، به تصویر کشیده می‌شود.

۵. خانواده

در داستانی که ژاک و نتراس از زندگانی خودش به روی کاغذ می آورد روابطش با پدر و مادرش جای کاملاً مهمی دارد. اما تعداد شخصیت‌هایی که می‌توانیم شخصیت‌های «درجه دوم» بخوانیم بسیار بیش از اندازه است. اکثر این شخصیت‌ها در داستان، چه از لحاظ قیاس مشابهت و چه از لحاظ تضاد و تقابل، نقش‌هایی نزدیک به نقش‌های پدر و مادر دارند. پس، این شخصیت‌ها را به عنوان سیماهای خویشاوندان و کسان خیالی و از لحاظ وضع و موقع طفل نسبت به ایشان به عنوان پدران یا مادران ساختگی بررسی خواهیم کرد.

پدر:

انتوان و نتراس

انتوان و نتراس، تصویر از شکل انداخته ژان لوئی والز، اصل و نسب دهقانی دارد. جاه‌پرستی و بلندپروازی پدر و مادرش خواست که کشیشی از وی بسازد؛ در آن دوره، کشیش شدن، وسیله‌ای برای استخلاص از بینوایی و ترفیع مقام اجتماعی بود. جوان راه دیگری برای رسیدن به مراتب و مناصب پیدا می‌کند و می‌خواهد در زمره

دبیران و استادانی درآید که وظیفهٔ تعلیم و تدریس را به عهده دارند. داستان طفل تا اندازه‌ای این مسیر را دنبال می‌کند. انتوان و نتراس که در پوئی، ناظم ذلیل و سخره، «مستحفظ محکومین به اعمال شاقه» است، «در سایهٔ حمایت دوستی»، در شهر سنت‌اتین معلم کلاس ششم می‌شود. و در خلال این احوال که مطیع و منقاد مدیر مدرسه و اولیای دانش‌آموزان است، با کار و کوشش و رنج بسیار آمادهٔ امتحان دولتی برای احراز حقِّ تدریس در دبیرستان‌ها و دانشگاه‌ها می‌شود و پایه پای این کارها با تدریس خصوصی بر مواجب ناچیزش می‌افزاید. در شهر نانت، باز هم در سایهٔ مداخلهٔ دوستی، صاحب کرسی دستور زبان می‌شود. وضع و موقعش، چه از لحاظ نفوذ و اعتبار و چه از لحاظ مالی بهبود می‌یابد. اما آقای و نتراس، در سراسر کتاب، شخصیت ناچیزی می‌ماند که بیش‌تر از هر چیز دیگر در بند ترفیع مقام و شهرت خویشتن است.

موجودی پیچیده

نام روز تعمید آقای و نتراس که انتوان باشد، در جریان داستان جز به ندرت به میان نمی‌آید و خواننده در سالروز تعمید وی از آن آگاه می‌شود. این واقعه جنبهٔ دیگری از این شخصیت را نشان می‌دهد. البته، از تهیه و تدارک بساط سالروز تعمید بی‌خبر نمانده است، اما «مثل بچه‌ای ساده و زودباور و مثل پدر خانواده‌ای مهربان» پای در این بازی می‌نهد. این مرد جنبه‌هایی بسیار گیرا و گاهی تأثرآور دارد. نخستین باری که در داستان نمایان می‌شود، می‌بینیم که «با خام دستی و ناپختگی، مثل هر کاری که می‌کند» برای پسرش که بعداً آن همه از اسباب بازی محروم ماند، مشغول به تراش و ساخت ازابه‌ای چوبی است... کسی است که می‌تواند، به اختصار، «بی‌خشم اما با وقار و

«مناعت» درس اخلاقی دربارهٔ حرمت نان بدهد که طفل هرگز فراموشش نکرد... و گاهی هم می‌تواند مقررات کالج را زیر پا بگذارد و برای ژاک که به منظور نوشتن تکالیف و یاد گرفتن درس‌هایش در مدرسه مانده است کتلتی آغشته به خرده نان بیاورد.

این نشانه‌های محبت و عطف در جریان کتاب کمیاب‌تر می‌شود و پدر و پسر که از جهات بسیار به هم شباهت دارند، دیگر، پس از آن، جز به استثناء احساس همدستی نمی‌کنند. می‌توان واقعهٔ ناهاری را خاطرنشان کرد که در عرشهٔ کشتی که آن دو را به نانت می‌برد خورده می‌شود. انتوان و نتراس که مدتی از وصایت سلسلهٔ مراتب و وصایت زنش رهایی یافته، کاملاً تغییر شکل داده است «قیافه‌اش چه قدر جوان شده است! و هرگز او را ندیده‌ام که این همه از ته دل بخندد.»

آقای و نتراس که به احتمال در زندگانی زناشویی‌اش بدبخت است (خواننده به سبب آن‌که نگاه در این جا نگاه طفلی است که از چنین مسائلی چندان آگاه نیست، مردم این نکته را حدس می‌زند) بر اثر ورود ناگهانی در زندگانی خانوادگی خانم برینولن^۱، در سنت‌اتین، کاملاً تغییر شکل می‌یابد. «آن که خوشبخت به نظر می‌آید، پدر من است! مثل بچه بازی می‌کند...»

اما این چیزها میان پرده‌هایی بیش نیست، میان پرده‌هایی که بسیار زود به پایان می‌رسد. این مرد به ندرت رفتاری طبیعی و خود جوش دارد. دم به دم قیافه‌ای به خودش برمی‌بندد و این نقش آمیخته به تصنع بسی بیش‌تر نفرت برمی‌انگیزد.

«پدر خانواده»

آقای برگونیار^۲، یکی از رفقای انتوان و نتراس، به ژاک یاد می‌دهد

1. Brignolin

2. Bergougard

که «فلاسفه یونان باستان و روم پسرانشان را با تمام نیرو لث می زدند.» و او، کسانش را، «به نام اسپارت و روم» لت و پار می کند. می دانیم که این آقای برگونیار تا آن جا پیش رفت که لوئیزت کوچولو را زیر مشت و لگد کشت. آقای ونتراس هم با اتکاء به اقتدار پیشینیان همین نقش سلطه جویانه را در قبال پسرش بازی می کند. مثلاً در فصل بیست و چهارم و استان این نکته را از نحوه رفتاری که در مورد استقبال ژاک پیش می گیرد در می یابیم. مقایسه با پدر «رومی» به تفصیل شرح و بسط داده شده است. اما این نقش، نقشی آمیخته به تصنع است، پدر ورود می کند و مضحک به نظر می آید.

آقای ونتراس، به نام پیشینیان و از این گذشته، برای آن که قانون مدنی، در قرن نوزدهم، در قبال پسران قدرت بی کرانی به پدران می دهد، به ویژه در نیمه دوم کتاب در توسل به زور تردید نمی کند، در صورتی که خشونت مادر در قبال نوجوان اندکی سست می شود.

پدر که مقهور سلطه و اقتدار زن خویش است و برای آن که با خانم برنیبولن گیر افتاده است، احساس گنهکاری می کند، مثل عنصری ضعیف عکس العمل نشان می دهد و انتقام خودش را از ژاک می گیرد. «دق دلش را سر من خالی می کند.» فصل هفدهم که «خاطره ها» باشد، از آزار جسمی و آزار روحی که پدرش بر وی روا می دارد، مثال های بسیاری می آورد. آثاری از این آزارها و لت زدن ها بر صورت ژاک دیده می شود و به یقین، به همین ترتیب هم، آثاری در دل و جاننش به جای مانده است.

وقتی که ژاک، پس از یک سال اقامت در پاریس، به نانت برمی گردد، «پرتگاه دهان باز کرده است»: روابط پدر و پسر چندان تنزل یافته است که دیگر در میانشان چیزی جز سکوت سرد و تهدید وجود ندارد. پدر، حتی به موجب قانونی که به او حق می دهد، از ژاندارم ها

خواستار باز داشت پسرش هم می‌شود. رشته‌ای از سوء تفاهم‌های دردناک این دو موجود را از یک‌دیگر جدا می‌کند. ژاک باید برای دفاع از پدرش دست به دوئل بزند تا خشونت این شخص اندکی کاهش بیابد و رفتار و کردار خویش را درستکارانه تجزیه و تحلیل کند. «این مقام استادی پیره سگی از من ساخته است که احتیاج دارد بدجنس به نظر بیاید، و بدجنس هم می‌شود.» نقش اجتماعی‌اش چندان بیگانه‌اش کرده است که دیگر نمی‌تواند مهر پدری‌اش را به زبان بیاورد.

والس در این تصویرِ انتوان و نتراس به مقیاس وسیعی از احوال و اخلاق پدرش الهام گرفته است. حتی چنین می‌نماید که اندکی هم در مقام تلطیف و تعیین رفتار پدرش برآمده است. چنانکه در سطور گذشته گفته شد، فراموش نکنیم که ژان لوئی والز به اندازه‌ای از بازتاب‌های اعمال پسرش در شغل و حرفه خودش بیم داشت که در واقع کاری کرد که ژول در تیمارستانی زندانی شود. در زمان طفل با شخصیت پیچیده‌ای سروکار داریم که گاهی مضحک است، اما در دقایق کوتاه و زودگذری می‌تواند احساس‌های انسان دوستانه‌ای داشته باشد.

مادر: خانم و نتراس

خانم و نتراس در این کتاب مقامی بسیار بسیار مهم دارد. از فصل اول که به او تخصیص یافته است تا واپسین سطور کتاب که حرف آخر را به او وامی‌گذارد، چه از لحاظ جسمی و چه در ذهن و منابع اخلاقی پسرش پیوسته حضور دارد.

پیچیدگی منش او باعث آشفتگی و سردرگمی خوانندگان و منتقدان شده است. فسادِ آمیخته به سادیسم^۱ به او نسبت داده‌اند و

راستش این است که در قبال همه آن کسانی که به‌اشان نزدیک می‌شود، و به یقین، پیش از همه، در قبال پسرش قدرتی سلطه جویانه یا خشونت‌آمیز به کار می‌بندد یا در صدد اعمال چنین قدرتی برمی‌آید. اما برای پیدا کردن وحدتی در این شخصیت، شاهد بهتر آن باشد که او را به چشم زنی روستایی بنگریم که دوران کودکی بینوایانه‌ای داشته است. برای تقابل ارتقاء اجتماعی که در آرزوی آن است اشکال بسیار دارد.

زنی روستایی

خانم و نتراس، مثل شوهرش، حسب و نسب روستایی دارد. از آن جا که در دوره کودکی گرفتار فقر و فاقه بوده است، دستخوش وسوسه پول است و طبعاً برایمان می‌گوید که از زمانی که چهار سال داشته چه گونه خرده سودهایی به دست می‌آورده است. به گفته مدیر مدرسه سنت‌اتین «همیشه آماده است که برایتان از خوک‌هایی که نگه داشته است و «رقص‌هایی» که کرده است حرف بزند». آموزش مختصری بیش ندیده است؛ نوشتن می‌داند، اما وقتی که نامه‌ای بنویسد، «ویرگول‌ها و علامت‌های جمع» را ژاک می‌گذارد. حسب و نسب روستایی‌اش در زبانش هم نمایان می‌شود که هم زبانی مبتذل و عامی و هم زبانی مخلوط است. «نابکار، بی همه چیز معلون نامم می‌داد - معلون به جای ملعون - و به جای «بوگر»^۱، «بوفر» می‌گفت. اما از «لهجه» اوورنیای^۲ خودش خجالت نمی‌کشد. به عکس، از این لهجه و به همین گونه از فرهنگ مرد مسیحی، دم می‌زند که نمونه‌های آن در

۱. bougre به معنای ناکس، رند، الدنگ است. واژه buffre ساختگی است و معنی

ندارد.

۲. زبانی که در ولایت اوورنی Auvergne معمول است.

این جا رقص معروف به «بوره»^۱ و ترانه‌هایی با گویش محلی است. سلیقه بدش، به ویژه در موضوع لباس، باعث انگشت‌نما شدنش می‌شود.

ژاک، دوبار، لباس‌های او را از حیث تضادی که با لباس‌های خانم برنیولن اریک‌سو و زن ناظم مدرسه نانت از سوی دیگر دارد، توصیف کرده است.

ادعاهای خرده بورژوازی منشانه

این زن روستایی به موجب ازدواج خویش و ارتقاء بسیار نسبی مقام اجتماعی شوهرش به محیطی نزدیک می‌شود که با محیط اصل و نسبش تفاوت بسیار دارد. وی که از این تفاوت آگاهی دارد برای تقبل آن به وجه احسن کوشش به کار می‌برد، اما این کوشش‌ها، چنان که دیدیم، بیش‌تر از آن که در راه سرو وضع خودش باشد، در راه تعلیم و تربیتی است که قصد دارد پسرش را از آن مستفیض گرداند. خواهان آن است که «آقای» از وی بسازد و در نتیجه، وقتی که می‌بیند که ژاک علاقه‌نمایی به زندگانی روستایی و به زبان دیگر، به زندگانی دهقان‌ها دارد سخت غم و غصه می‌خورد.

و او که زن استاد است، به نظر خانواده‌های کارگری که در سنت‌اتین در همان خانه‌ای می‌نشینند که خانواده و نتراس نشسته است، زنی است که مقام متفاوتی دارد. به نخستین بهانه‌ای که به دست می‌آورد، مانع از آن می‌شود که با بچه‌های آن خانواده‌ها معاشرت و مراوده داشته باشد. تعلیم و تربیت وی بیش‌تر از هر چیز عبارت از آن است که پسرش را خلّقا و خلّقا از هر معاشرت و مراوده‌ای باز دارد. از لحاظ مادی، لباس‌های دیوانه‌واری برایش می‌دوزد و از لحاظ روحی و

1. bourrée

معنوی در سلسله‌ای از منع‌ها و نهی‌ها زندانی‌اش می‌کند که به صورت موجودی مضحک یا احمق درش می‌آورد.

تعالیمی که کوشش دارد توی کلهٔ ژاک فرو کند، در واقع می‌توان گفت که منحصرأ منفی است. و این چیزها بسی بیش‌تر از آن‌که عبارت از تشویق و تحریض ارزش‌هایی راستین باشد، خودداری از هرگونه واکنش خود جوش است. نباید به فقراء صدقه داد، نباید بند بازی کرد، نباید لباس‌های خویش را کثیف و ضایع کرد، مخصوصاً نباید بی‌تصنع حرف زد یا بی‌تصنع رفتار کرد. ژاک تعریض به کار می‌برد و «آن جای» شیشهٔ نوشابه می‌گوید. یاد می‌گیرد که «خنصرش» را در هوا نگه دارد. وانگهی، این کار رنج بیهوده است، زیرا که خامدستی و ناپختگی ژاک، تأثیری را که از درس‌هایی انتظار می‌رود که به او خواست مادرش، آقای سوباسون^۱ در زمینهٔ طرز رفتار اجتماعی به او می‌دهد، باطل می‌سازد. خلاصه، متوجه تضادی می‌شویم که در میان رفتار روستایی منشانهٔ خودش - که چنان‌که دیدیم از آن دم می‌زند - و خشونت آن چه برگردهٔ پسرش می‌گذارد، دیده می‌شود.

مریبه‌ای خودکامه

خانم و نراس در ادعاهایی که در زمینهٔ تعلیم و تربیت دارد - به شیوهٔ خودش - «منطق» نشان می‌دهد. «به مادری برخوردیم که عقل سلیم و روش دارد». گوشمال دادن‌ها و لت زدن‌ها یکی از پایه‌های این روش است. خشونت و ضرب و جرح، از همان صفحهٔ نخست، سراسر این سرگذشت را فرا می‌گیرد. این امر از لحاظ ما در شیوه‌ای برای نشان دادن قدرت خویش در عمل است. رضای خاطر مسلمی که از لت زدن وی احساس می‌کند، از همین جا سرچشمه می‌گیرد. برای یک نفر مادر

1. Soubasson

چه سروری که فرزندش را در دسترس خویش احساس کند و با خود بگوید: «خودش است، فرزند من است، ثمرهٔ من است، این «گونه» مال من است، - ذرق!» مگر سادیسیم دارد؟ اگر حقیقتاً سادیسیم داشت، بی‌گمان مسؤولیتِ تأدیبِ روزانه را که در اوائل داستان یادآوری شده است، به عهدهٔ مادموازل بالاندرو^۱ نمی‌گذاشت. اما خانم ونتراس چنین می‌پندارد، یا از راه تظاهر چنین گمان می‌برد که تعلیم و تربیتی خوب در سایهٔ توسل به چوب‌تر فراهم می‌آید. ژاک، طفلی که باشد، این پیام قلع و قمع را سراپا پذیرفته است: «این امر به خیر و مصلحت من است. از این رو، هر چه بیش‌تر موهایم را بکند و هر چه بیش‌تر توی سرم بزند، بیش‌تر اعتقاد پیدا می‌کنم که مادری خوب و مهربان است و من فرزندی نمک‌ناشناسم». این خشونتِ آثاری در روح وی، اما پیش از همه در جسم وی به جای می‌گذارد. اشاره‌هایی بر کنفلش که آثار تازیانه‌های مادر (و بعد پدر) در آن مانده است، یعنی اشاره‌هایی که تا اندازه‌ای همیشه به شکل تعریض به میان می‌آورد، در کتاب بسیارست. حتی این آثار را، به طنز و طعنه، علائم شناسایی هم می‌خواند.

ژاک، با این همه، حس می‌کند که در زندگانی خانوادگی اش فاقد چیزی به نام محبت و خوشبختی است که در زندگانی خانواده‌های دیگر می‌تواند ببیند. مثل همهٔ کودکان عاشق خنده است، احتیاج به نشاط و حرکت دارد. بدبختانه «مادرم زن پارسایی است که نمی‌خندد، که گل‌ها را دوست نمی‌دارد، که باید مقام و تربیت خویش - آبروی خویش را نگه دارد، ژاک!». شوخی‌های بسیار انگشت شمار مادر همیشه به صورت ناپختگی‌های زنده‌های درمی‌آید. ساده‌ترین جلوه‌های مهربانی در میان پدران و مادران کودکان در این جا همیشه شکست و ناکامی

1. Balandreau

است: می‌توان در کتاب ملاحظه کرد که هر دفعه‌ای که ژاک درصدد بوسیدن پدر و مادرش برمی‌آید، این حرکت به جایی نمی‌رسد یا با ضربه‌ای روحی پایان می‌یابد.

ناکامی و سرخوردگی این طفل که به وجهی جگر خراش از محبت محروم است از نخستین سطور کتاب نمایان می‌شود: «در آن زمانی که بسیار خردسال بودم نوازشی یاد ندارم... حتی مهری هم که کوشش دارد بر سگ ماده‌ای به رسم میرزا^۱ بیافکند، با استهزاءهای مادر دست انداخته می‌شود. با این همه از مادرش دلخور نیست، زیرا که مادر این اعتقاد را در وی پدید آورده است که «نباد بچه‌ها را لوس بار آورد». با همه این چیزها، به تدریج که بزرگ‌تر می‌شود، درباره این یقین اظهار شک می‌کند.

تحول خانم و تراس

اصول سختگیری و صرفه جویی که اصول مادرست تا پایان سالی که ژاک در پاریس به سر می‌برد، پا برجا نگه داشته می‌شود. در جریان بازدید مادرش، سرانجام پس از یک هفته که خواری‌ها و سرشکستگی‌ها دو چندان می‌شود، بانگ برمی‌آورد و کینه‌ای را که از تعلیم و تربیت مکتسبه در دل دارد و میل و علاقه‌ای را که به روی پای خود ایستادن دارد باز می‌گوید، آن دقت، مادر در برابر این استقلال تازه پسرش، خَلْقاً و خَلْقاً تغییر شکل می‌دهد. «دیگر به جایش نمی‌آوردم. تمام شعر درد و رنج در روی این نقاب زن روستایی بود. مثل بانویی بزرگ سفید بود. این تغییر شکل و تحول اجتماعی که آن همه در خلال اصول و سختگیری خویشتن جو یایش بود، در سایه اشک‌هایش، نخستین اشک‌های راستین مادری، ناگهان و به وجهی حیرت‌آور تحقق

پذیرفت. و در واقع، از آن لحظه، خانم و نتراس یار و یاور ژاک با دست کم واسطه‌ای در میان پدرش و او شد و در صدد برآمد که این پیوند گسسته فرزندی را از نو استوار سازد.

خانم و نتراس، گول تعصب‌ها و عدم بصیرت خویش را خورده است، و بی‌شک حقیقتاً چنین پنداشته است که از این راه مایه خوشبختی پسرش می‌شود. بنا بر این همه پا به پای خوشنودی که بدین‌گونه پیدا کرده، مرتکب اشتباه بزرگی شده است که ژاک در پایان کتاب از آن آگاه می‌شود» هر آینه بهتر می‌بود که آشکارا دوستم بدارند!....».

شخصیت‌های دیگر:

سیماهای خویشاوندان خیالی

ژاک، پا به پای این زندگانی خانوادگی که آمیخته به ناکامی و سرخوردگی است، به بزرگسالان بسیاری از مرد و زن نزدیک می‌شود. اکثر این بزرگسالان به صورت پدران یا مادران بالقوه‌ای نگاشته شده‌اند که ژاک با پدر و مادر واقعی خودش مقایسه‌اشان می‌کند.

شخصیت‌های مرد

بسیاری از آدم‌هایی که در دوران تحصیل خویش به‌اشان برمی‌خورد، همانند پدرش، عناصری سخت سرکوب هستند، شاید برای آن که نقشی چون آقای و نتراس بازی کنند. دبیران مدارس مختلفه زندانی دانش خودشان، زندانی وسوسه‌های خودشان هستند و جز به ندرت، قریحه و استعداد فهم و ادراک نشان نمی‌دهند. بدترین همه این دبیران آن دوست پدرش، آقای برگونیار، است که در پس نقاب فیلسوفی بی‌غل و غش در واقع جلاد بچه‌هاست. خشم نویسنده، در

فصلی از کتاب که فصل نوزدهم باشد، به جوش می‌آید و به صراحت یادآور تشابه و تقارنی می‌شود که در میان آقای برگونیار و پدر و مادر خودش که گرمی‌ترین خاطره‌هایش را نابود می‌سازند، وجود دارد: «قاتل‌ها! قاتل‌ها!»

شخصیت‌های دیگری بی‌غیرت یا غائب نشان داده می‌شوند. بدین‌سان آقای گرلن^۱، در شهر پوئی، به نام «آن بیچاره گرلن» خوانده می‌شود و بس. زنش به او خیانت می‌کند، اما «او بی‌اندازه خشنود است» و طفل در رؤیا فرومی‌رود: «اگر پسر گرلن می‌بودم، بسیار خوشبخت‌تر می‌توانستم باشم. آقای ونسان^۲ که از زنش جدا شده است، بیهوده در صدد برمی‌آید که یکی از پسرانش را باخود ببرد. ژاک خودش را در چنین وضعی می‌انگارد: «اگر پدرم این قول را به من داده بود که به جایی دور از مادرم ببرد چه نَفَس خوشی و شادمانی می‌کشیدم!» آقای برنییولن هم «به ندرت توی خانه‌اش حضور دارد، یک نفر دانشمند است». پی پژوهش‌های خودش می‌رود و از رابطه زنش با آقای ونتراس خبر ندارد، یا می‌خواهد در آن باره تجاهل کند.

اما آدم‌هایی دیگر تصویر پدر آرمانی، پدر دلخواه را برای طفل به تجسم می‌آورند. به ویژه، دایی‌ها و عموها که شمارشان در این داستان بسیارست نمونه سیماهای مثبتی هستند. «شوهر خاله ماریو به صورت «برزگری خوشگل»، همپایه رب‌النوعی روستایی نشان داده می‌شود. گرمی‌ترین شخصیت، دایی ژوزف است، «دهقانی که کارگر شده است»: این مرد عکس آن معلمینی است که نامشان در سطور گذشته به میان آمده است و طفل دست ردّ برسینه‌اشان می‌زند. از دانش عینی و ملموسی برخوردار است و دست‌های کارآزموده‌ای دارد.

چندی دیگر، دایی ژوزف و دایی شادنا^۱ را از سیماهای انقلاب و تجسم عصیان فقر و فاقه و گرسنگی می‌پندارد.

عمویی هم با سایه روشن‌های بیش‌تری نگاشته شده است. عمویی که کشیش ناحیه شودرول^۲ باشد، به صورت ظاهر کمی نفرت‌آورست. اما طفل، در جریان اقامت در خانه وی، به مراتب مهربانی‌اش راه می‌برد، و بدین گونه رؤیای خویش را باز می‌یابد: «او!» ای کاش این عموی نیکدل پدر من بود!

پس، در این کتاب، به خلاف پدری واقعی که آن همه مایه سرخوردگی و ناکامی از آب درمی‌آید، فرزندی امیدوارانه و آرزومندانه‌ای هست که تا اندازه‌ای - به میزان بسیار کم - آن را جبران می‌کند. قضیه نسبت به مادر هم به همین ترتیب است.

شخصیت‌های زن

طفل به همان گونه‌ای که درباره پدرش گفته شد، پیوسته در مقام مقایسه مادران دیگران با مادر خودش برمی‌آید. به این نکته پی می‌برد که همه‌شان سرکوب و تندخو نیستند - به استثنای مادر ریکار^۳ که او هم پسرش را می‌زند و خوار و سرافکنده‌اش می‌سازد. گاهی، مادران به نظرش بیرون از اندازه اهل اغماض و مساهله و کرامت می‌نمایند. خانم اوسار^۴، در شهر پوئی، به فرزندش اجازه تاب بازی می‌دهد: خانم اوسار پسرش را، به آن اندازه‌ای که مادر من دوستم می‌دارد، دوست می‌دارد و با این همه اجازه آن کارهایی را به او می‌دهد که مادرم از آن باز می‌دارد. مادر مالاتستا^۵، شاگرد شبانه روزی مدرسه سنت اتین،

1. Chdenas

2. Chaudeyrolles

3. Ricard

4. Haussard

5. Malatesta

برای پسرش شیرینی و پول می‌فرستد. به نظر ژاک که همیشه تابع اصول مادریست مادر مالاتستا «مادر بد»ی بیش نمی‌تواند باشد. و آن تضادی را که در میان محبت و تعلیم و تربیت بد هست، معلول چیزی جز وضع اجتماعی نمی‌داند: این زن گوشت خوک فروش است، در صورتی که خانم و نتراس هرگز رضا نمی‌داد که گوشت خوک فروش باشد.

در سنت اتین نیز با زحمت می‌تواند از معنی رفتار زنان همسایه‌ای چون خانم ونسان^۱ و خانم فابر^۲ سر در بیاورد: «جراتِ زدنِ فرزندشان را نداشتند، برای آن که هر آینه از مشاهده گریه او رنج می‌بردند [...] مادر من دل و جراتِ بیش‌تری داشت». در این جا می‌بینیم که باز هم به تفوقِ اصولِ تربیتی که برگرده‌اش گذشته می‌شود، ایمان دارد.

اما این پسری که آن همه تشنه محبت است، در بسیاری از زنانی که می‌بیند به سیمای نشاط و بشاشت و محبتی هم که در خانه‌اشان دیده نمی‌شود راه می‌برد. دختر خاله پولوئی^۳ که از حیث سن بزرگ‌تر از اوست، اضطراب و هیجان مبهمی در دلش برمی‌انگیزد و مایه آن می‌شود که معنی و مفهوم خوشبختی را احساس کند. خانم برنیولن که مادر سه فرزند است این هنر را دارد که به یکشنبه‌ها نشاط و حرارت بدهد و به همه آن کسانی که به او نزدیک می‌شوند خوشی و شادمانی ارزانی بدارد. تضادی که با خانم و نتراس دارد، به وجه غیر مستقیم، از راه توصیف لباس‌های بسیار دگرگونشان به خاطر آورده می‌شود. خانم دووینول^۴، مادر یکی از هم‌درس‌ها در نانت، در فتح باب رابطه نیمه مادرانه و نیمه عاشقانه‌ای با ژاک پیشگام می‌شود. «برای آن که من می‌توانم مادر تو باشم، می‌دانی؟». ژاک، در این جا، پانزده سال دارد، و

1. Vincent

2. Fabre

3. Polonie

4. Devinol

در دل خود می‌گوید: «آه! چه قدر ترجیح می‌دادم که چنین باشد!»
 اما مادرِ راستینِ دلخواه از همان صفحه نخست کتاب حضور دارد:
 و آن پیر دختر مهربانی به نام مادموازل بالاندرو^۱ در شهر پوئی است و
 اگر چه در مقام تظاهر به ایفای نقش مادر برمی‌آید و چنین وامی‌نماید
 که ژاک را تنبیه بدنی می‌کند، ژاک در واقع همه آن محبتی را که خانم
 ونتراس از وی دریغ دارد، به او ارزانی می‌دارد: در خفا نقل و نباتی کف
 دستش می‌گذارد. به جای مادر که بیمارست، او را به مدرسه می‌برد.
 «گاهی دلم بسیار پر است، های‌های گریه می‌کنم و دردها و رنج‌هایم را
 برایش می‌گویم.» همین مادموازل بالاندروست که در ایام تعطیل
 تابستان «توی ولایت» ژاک را با آغوش باز می‌پذیرد: «به رویم بوسه‌ها
 می‌دهد، به رویم بوسه‌های می‌دهد، چنان بوسه‌هایی که هرگز مادرم
 نداده است.» این شخصیت که با محبت و تأثر بسیار نگاشته شده
 است، دوباره در داستان دیپلمه^۲ جلد دوم ثلاثه ژاک ونتراس - پدیدار
 می‌شود: دارایی اندکش را به ژاک هبه می‌کند. بدین گونه ژاک فرزند
 خوانده اوست.

خلاصه، این طفل بسیار تنها و خیال پرست، شیفته زنان تقریباً
 دسترس ناپذیری هم می‌گردد که برایش مایه تجسم آزادی در حیاتی
 غیر واقعی می‌شوند و در همان زمان که می‌گوییم، در شهر پوئی، گو
 این که هنوز بچه‌ای بیش نیست، زن چابک سوار سیرک بوتور^۳ مایه آن
 می‌شود که خودش را «خاطرخواه» او بخواند و چندی دیگر که بچه
 پانزده ساله‌ای است، وقتی که به اتفاق خانم دووینول به تئاتر می‌رود،
 یک دم چشم از روی مادموازل ماسون، هنرپیشه، برنمی‌دارد. در
 زندگانی آرمانی، باز هم وقتی بسیار بدبخت است، خودش را

1. Mile Balandrean

2. Lr Bacheiler

3. Bouthors

سياه پوست به تصوّر می آورد. «پیش از هر چیز، زنان سياه پوست بچه های خودشان را دوست می دارند. - هر آينه می توانستم مادر مهربانی داشته باشم که دوستم بدارد».

بدین گونه، همه این تصویرها، همه این برخوردها نشانه وجه مشترکی هستند: آن چه ژاک را وامی دارد که در هر بزرگسالی جویای پدر یا مادری دلخواه باشد، احتیاج بی کران به محبت است.

تحول روابط خانوادگی

چنان که دیدیم، ژاک در مرحله ای نخست کاملاً تابع اوامری است که اگر چه از معنی اشان سردر نیاورد، می پذیرد و به آن تن در می دهد. «خواندن را از روی کتابی یاد می دهند که توی آن با حروف درشتی چنین نوشته شده است: «باید مطیع پدر و مادر خویش بود: مادرم خوب کاری کرد که لَتم زد». ژاک، در اوان کودکی، مخصوصاً متحمل اقتدار مادر است. سپس فاجعه «سنت اتین که در فصل ١٦ باز گفته می شود موجب تشدید اختلاف و عدم تفاهم پدر و مادر می شود و همین امر نخستین مرحله ای در تکامل ژاک به وجود می آورد. «مادرم رهايم کرده است، پدرم گریبانم را می گیرد.» اگر چه مادر بدبخت دست از خشونت برداشته و نرمی پذیرفته است، پدر انتقامی از پسرش می گیرد. آن وقت، ژاک رفته رفته از دنیای کودکی جدا می شود و در قبال پدر و مادر که بیش تر از پیش به ضعف هایشان پی می برد، فاصله ها می گیرد. «زندگانی را با انگشتان پر از مرکب لمس کردم»: دانش آموز ساده و زودباور و مطیع در شرف از میان رفتن است.

به این ترتیب خانواده در این جا دو پهلوی دارای دو وجه دگرگون به نظر می آید. به معنی محدود کلمه (چون دیدیم که ژول والس هنگام طرح ریزی رمان خود شکل و ترکیب خانواده را کوچک تر می کند)،

گروه سه تنه ستمکار و بی دادگری می نمایند که جا دارد هر چه زودتر خویشتن را از چنگش رهایی داد. خانواده به معنی وسیع کلمه، خانواده‌ای که عموها و دایی‌ها و عمه‌ها و خاله‌ها و عموزاده‌ها و دایی‌زاده‌ها و عمه‌زاده‌ها و خاله‌زاده‌ها به وجود می آورند، می تواند جای خوشبختی و شکفتگی باشد. سپس خانواده دلخواه و آرمانی هست، خانواده‌ای که می توان برگزید، خانواده‌ای که جز در داستان‌ها و مخیلهٔ طفلی نامهربانی دیده وجود ندارد.

۶. اجتماع

طفل مسلماً این هدف را ندارد که با رمان‌های بزرگ ناتورالیستی عصر خود، از قبیل رمان‌های برادران گنکور^۱ یا رمان‌های امیل زولا که تصویر روشن و تقریباً کاملی از اجتماع آن زمان برایمان ترسیم می‌کنند، کوس برابری بزند. تجربه‌ی راوی داستانی که تعلق به سرگذشتی دارد که برایمان باز می‌گوید قهراً محدود است، به ویژه آن که سخن از طفلی در میان باشد. با این همه، رمان طفل درباره‌ی برخی از جنبه‌های اجتماع فرانسه در خلال سال‌های ۱۸۴۰ و ۱۸۵۰ نظرهای شایان توجهی برایمان به ارمغان می‌آورد.

هدف پدر و مادر ژاک و نتراس آن است که در اجتماع به مقامی ارتقاء یابند. اینان که از طبقه‌ی دهقان‌ها برخاسته‌اند، آرزو دارند چنان که دیدیم به سلک طبقه‌ی بورژوازی درآیند. تفاوت و تمایز ارتباط به سطح زندگی و زبان و از این گذشته به وضع لباس دارد که موضوع اساسی در داستان طفل است. خلاصه، برخی از «علائم بیرونی دارایی و توانگری» مثل عمل استخدام یک نفر کلفت، در این ارتقاء مقام اجتماعی دخیل است. ژاک که به حکم میل و اراده‌ی پدر و مادرش

دانش آموز شده است، خودجوشی و صرافت طبعش را در دنیای دهقان‌ها باز می‌یابد و چندی دیگر، در نظر دارد که قریحه و استعداد خویش را به نام کارگر کشف کند. و داستان طفل بیش‌تر از هر محیط دیگر این سه محیط را برای ما توصیف می‌کند.

مدرسه

نهاد

ژاک پشت سر هم، در شهر پوئی، به یک مدرسهٔ کوچک محله و بعد، در همان شهر به کالج پادشاهی می‌رود. پدرش که در پوئی معلم تمرین دروس است، در تمرین‌ها و درس‌خوانی‌های شبانه‌گاهی مراقبت دانش‌آموزانی را که در سنین مختلفه هستند به عهده دارد، سپس، ترفیع درجه پیدا می‌کند و در سنت اتین معلم کلاس ششم یعنی «معلم ابتدایی» می‌شود. طفل در مدرسهٔ سنت اتین چندین سال درس می‌خواند، تا آن که پدرش باز هم تغییر سمت پیدا می‌کند و در شهر نانت، «معلم دستور زبان» می‌شود. کلاس‌های دستور زبان - در نظام آموزشی فرانسه - با کلاس‌های هفتم و هشتم و نهم کنونی مطابقت دارد. دو سال تحصیل «زبان و ادبیات یونانی و لاتینی»، یعنی کلاس‌های دهم و یازدهم از پی می‌آید «ژاک سپس در پاریس، در پانسیون آقای لونیانیا^۱ به کلاس و توریک^۲ یعنی کلاس دوازدهم می‌رود. این پانسیون در واقع موسسهٔ آموزشی فوق برنامه است: دانش‌آموزان در مدرسه‌ای که موسسهٔ شبانه روزی نیست درس می‌خوانند و در مورد ژاک باید گفت که در مدرسهٔ بناپارت (مدرسه‌ای که اکنون مدرسهٔ کندورسه^۳ پاریس نام دارد) درس می‌خواند.

1. Legnagna

2. rhétorique

3. Condorcet

دانش‌آموزان در پانسیون از غذا و خوابگاه برخوردار می‌شوند و تحت مراقبت و نظارت درس می‌خوانند. این مؤسسه‌های خصوصی دانش‌آموزان را با جد و جهد و حرارت بسیار برای «کنکور بزرگ» که دبیرستان‌هایی را که در سطح خوبی هستند با هم رو در رو می‌سازد، آماده می‌کنند. ژاک در این امتحان که با «کنکور عمومی دبیرستان‌ها» مطابقت دارد و هنوز هم که هنوز است وجود دارد، هیچ جایزه‌ای به دست نمی‌آورد. از این رو، به میل و اراده پدرش، به نانت باز می‌گردد تا در آن جا سال فلسفه‌اش را دنبال کند. در عید پاک، ژاک در شهر رن، مرکز حوزه آموزشی و دانشگاهی منطقه و دواير مربوطه، برای اخذ گواهینامه پایان دوره آموزش دبیرستانی (باکالورآ) امتحان می‌دهد. ابتداء امتحانی به نام امتحان شفاهی در حضور هیأت داوری داده می‌شود که عبارت از ترجمه متنی کهن و ریاضی و فلسفه است. ژاک مردود می‌شود. به این ترتیب، در خلال داستان تحصیل ژاک - داستانی که در این زمینه کم‌تر جنبه خیالی دارد - همه مراحل تحصیلات متوسطه را که با باکالورآ^۲ پایان می‌پذیرد، به عیان می‌بینیم.

اماکنی که والس توصیف می‌کند نکبت‌بار است. کالج با زندان مقایسه می‌شود، مقایسه‌ای که بارها در نوشته‌هایش از سر می‌گیرد. همه چیز در آن‌جا، مخصوصاً برای بچه کوچکی تاریک و رعب‌آور است. همه شهادت‌های معاصرین درباره کهنگی و فرسودگی و وضع کثیف و بسیار بد اماکن تأکید دارد.^۳

روابط انسانی در این دنیای بی‌ترحم دشوار است. مسأله، مسأله

1. Rennes

2. baccalauréat

۳. در این مورد مخصوص و همچنین در مورد تمام این فصل مراجعه فرمایید به کتاب «زندگانی روزانه در لیسه‌ها Lycées و کالج‌های فرانسه در قرن نوزدهم، تألیف پل ژریو P. Gerbod - از انتشارات آشت Hachette سال ۱۹۶۸.

دنیایی منحصرأ مردانه است. در واقع، دختران در آن دوره به تحصیلات متوسطه دسترس ندارند. دانش‌آموزان مدام گرم مسابقه آموزشی هستند و اغلب با شدت و خشونت با هم نزاع دارند. معلّم‌ها که شمارشان در این کتاب بسیارست، عموماً (مثل مسیو بلین^۱ که وجود خدا را با لویا و چوب کبریت اثبات می‌کند) موجوداتی خنده‌آور نشان داده می‌شوند یا موجودات ضعیف‌النفسی که بیش‌تر از هر چیز دیگر دربند ترفیع مقام هستند، سعی می‌کنند که باعث دلخوری نشوند و می‌کوشند تا فقر و مسکنت خودشان را با مناعت پنهان بدارند. آقای وئتراس از عهده اعاشه خانواده‌اش که خانواده محدودی هم هست برنمی‌آید مگر این که ساعت‌ها درس خصوصی، درس تکمیلی بدهد و حق‌التدریس این ساعت‌ها را بر مواجب خودش بیافزاید. این امر سرانجام مایه آن می‌شود که آقای وئتراس پول بسیاری به دست بیاورد، چندان که آقای لونیانیا به او حسد می‌برد: «پدرتان امسال بیش‌تر از من پول درآورده است.»

پدر که با ذکاوت و شعوری به تجزیه و تحلیل رفتار خودش می‌پردازد، در پایان کتاب تصویر رقت‌باری از معلّمی به دست می‌دهد: «این کار سنگدل‌تان می‌کند» و از بس که قیافه بدمنشانه‌ای به خود می‌گیرید، بدمنش می‌شوید، شریر و خبیث می‌شوید.» از این رو، ژاک نمی‌خواهد حرفی از پیش گرفتن شغل پدری بشنود. و اگر چنین چیزی را هم می‌خواست، مشاهده و لگرد علامه‌ای در کناره‌های رود سن^۲ قطعاً از این کار منصرفش می‌ساخت. چه فایده‌ای دارد که در تحصیلات خودتان توفیق پیدا کنید و مثل آن بیچاره‌ای که به خیال ژاک کشیده‌ای بیخ گوش ناظمی زد یا عقاید خودش را بسیار آشکار به زبان آورد، زیر پل‌ها دستمال شوی بشوید؟ ژاک این دنیای سنگ و

ترش را به شدت نفی می‌کند.

مضمون‌ها و روش‌ها

کلمه «اومانیته»^۱، چنان‌که در سطور گذشته دیدیم، در آن زمان تنها دوره‌ای آموزشی نیست، بلکه مطالعه آثار مؤلفین دوره باستان هم هست. و طبق شهادت والس شاه ماده نظام آموزشی است. زبان فرانسه، مثل درس فلسفه در جریان سال آخر تحصیلات متوسطه، برای خودش جایی دارد که محدودترست. تعلیمات مذهبی با مواد غیر مذهبی درآمیخته است و این است که ژاک، در شهر پوئی، جایزه درس تاریخ مقدس را می‌گیرد و شاگردان همین ماده را به سبب بازدید با درس کل از نو مرور می‌کنند. در این کتاب می‌توان متوجه مهم بسیار محدودی بود که به مواد علمی داده می‌شود. راستش این است که «ادبی‌ها» تظاهر به تحقیر علمی‌ها می‌کردند. ژاک که در ادبیات شاگرد درخشانی است، وقتی که در هندسه شاگرد اول می‌شود، اسباب تعجب همه شاگردان کلاس می‌گردد.

طفل درباره تکالیفی که برای دانش‌آموزان تعیین می‌شود، سند شورانگیزی به وجود می‌آورد. چنین به نظر می‌رسد که ترجمه متون فرانسه به زبان لاتینی و زبان یونانی بیش‌تر از ترجمه متون لاتینی و یونانی انجام می‌پذیرد. معلم خواستار آن هم می‌شود که دانش‌آموزان، به حسب قواعد بسیار دقیق شعر لاتینی، درباره موضوعی که معین و مقرر می‌شود، انشاءهایی به شعر لاتینی بنویسند. ژاک در این کار تفوق دارد، چندان‌که از راه فروش نوشته‌هایش به دانش‌آموزان دیگر کمی پول توجیبی هم درمی‌آورد. موضوع‌ها گاهی حیرت‌آور است:

«موضوعی که برای ما تعیین کرده بودند بازگویی داستان مرگ یک ظوطی بود». انشای لاتینی، به نشر، قهرمانان دوران باستان را زنده می‌کند و این امر، چه در سطح دانش‌آموز دبیرستانی و چه در سطح پدر که آماده امتحان دبیری و استادی می‌شود، انجام می‌گیرد. این جا قوه تخیل خواسته نمی‌شود. ژاک، در چنگ پشیمانی، اعتراف می‌کند که تکالیفی که می‌نویسد، از اقتباس‌هایی ساخته می‌شود و بس. این کار، امری عادی است و آقای لونیانیا این پند را به او می‌دهد: «به‌اتان می‌گویم، نباید چیزی از خود مایه گذاشت، باید تقلید نویسندگان دوره باستان کرد». تقلید، حتی در انشای فرانسه هم شاه کلام است. معانی و بیان بسیاری به کار برده می‌شود و به تمجید زبانی مغلق و ساختگی پرداخته می‌شود. و می‌توانیم احساس کنیم که ژول والس تا چه حد نقاب از چهره آموزشی برمی‌دارد که شخصیت‌ها را دست می‌اندازد و تحقیر می‌کند و زبان ساختگی و دروغینی به زور برگردۀ دانش‌آموزان می‌گذارد.

برای تهییج و تحریک این دانش‌آموزان انشاء مقام مهمی در زندگانی آموزشی پیدا می‌کند. اوراق انشاء دانش‌آموزان را مدیر مدرسه، به طرزی رسمی به کلاس می‌آورد و به ایشان بازپس می‌دهد. اولیای دانش‌آموزان از راه ربط و وصل جایزه‌ای به رتبه‌های خوب - جایزه‌ای چون مبلغی پول، یا رفتن به تئاتر - رقابت را تشدید می‌کنند. سال تحصیلی با مراسم رسمی توزیع جوایز که والس در فصل پنجم طفل با استهزاء توصیف می‌کند، به پایان می‌رسد. به دانش‌آموز لایق جایزه می‌دهند، کتاب‌هایی به رسم جایزه می‌دهند. به نظر ژاک این لحظه یکی از آن لحظه‌هایی است که جنبه ساختگی نهاد آموزشی و کوشش بی‌هوده‌اش در راه دستیابی به عظمت به چشم می‌خورد. تنبیهات اغلب در این کتاب به یادآورده می‌شود. چنین به نظر

می‌رسد که بیش‌تر از آن‌که برای جلوگیری از قصور در کار باشد، برای رفع بدرفتاری صورت می‌گیرد و ممکن است به شکل جریمه باشد: به این معنی که سطوری، ایباتی، یا صفحه‌هایی از دبستور زبان یونانی رونویسی شود. دانش‌آموز هوشمند و چیره‌دستی حتی قلمی هم درست کرده است که چهار نوک - و به زبان دیگر چهارسر - دارد و این امکان را فراهم می‌آورد که چهار بیت با هم رونویسی شود. تنبیهات دیگری هم وجود دارد: یکی از این تنبیهات جلوگیری از خروج است که حتی ممکن است روز یکشنبه هم صورت بگیرد. یکی دیگر، بازداشت است که در آن صورت دانش‌آموز را در مکان در بسته‌ای که مثل سیه‌چال و خلاصه زندانی حقیقی در داخل کالج است یکه و تنها نگه می‌دارند. پس نظام آموزشی تا اندازه‌ای نظام سرکوب و بازدار است و مدرسه‌ای که والس توصیف می‌کند دنیای فشار و اجباری به نظر می‌آید که اهمیت کاری که در آن پیشنهاد می‌شود به ندرت مطرح می‌گردد.

کتاب‌ها

بدیهی است که در این رمان نوجوانی از کتاب‌های بسیاری نام برده می‌شود و ژاک که می‌خواهند «آقای» درس خوانده‌ای بارآورده شود، دور و برش پر از کتاب است. سه چهار کتاب آموزشی و درسی کتاب‌های اساسی هستند: یکی از این کتاب‌ها فرهنگ زبان لاتینی تالیف کیشرا^۱ و یکی دیگر فرهنگ زبان یونانی تالیف الکساندر^۲ است. گرادوز - اد - پازناسوم^۳ - مدارج عروج به پازناس [فرهنگ عروض و شعر زبان لاتینی] - روشی برای سرودن شعر لاتینی است که در کالج

1. Quicherat

2. Alexandre

3. Gradus ad Parnasum

های قرن نوزدهم بسیار معمول و مقبول بود. نویسندگانی که والس نامشان را بیش‌تر از نام نویسندگان دیگر می‌برد، در مورد نویسندگان دورهٔ باستان هومر و ویرژیل و اوراس^۱ و در مورد ادبیات فرانسه بوسوئه^۲ و لافونتن هستند. چنین به نظر می‌رسد که آموزش کاملاً از عصر خود بریده است و برای مطالعهٔ شخصی متون چندان جایی ندارد و تقدّمی برای چنین کارهایی قائل نیست.

آیا می‌توان امیدوار بود که کتاب‌های غیردرسی برایش درجه‌ای به سوی دنیا باز کند؟ راوی داستانِ طفل، یعنی والس از تعطیلات اوسکار^۳، اثر خیالی منتسب به مدیر مدرسهٔ پوئی، سخن می‌گوید. این کتاب برای طفل قدرت تلقین بسیاری دارد. رابینسن کروزوئه^۴ و رمان‌های پرحادثهٔ دیگر در عالم خیال افق‌های گسترده‌ای برایش باز می‌کند. یگانه راه‌بردهش به ادبیات آن عصر خواندن رمان‌های والتراسکات^۵ است که معلمی که چندان همنوا و هم‌رنگ جماعت نیست از وجود آن آگاهش می‌کند.

کتاب‌هایی که به رسم جایزه به او داده شده است و وی از نویسندگان نشان - سنت بوو^۶ و بوسوئه و ویکتورکوزن^۷ فیلسوف - نام می‌برد کتاب‌هایی است که تا اندازه‌ای خشک است. ژاک، در این زمینه، بزرگ‌ترین خرده‌ای را که بر کتاب‌ها می‌گیرد، شرح می‌دهد: «اگر توی این کتاب‌ها چیزی وجوه می‌داشت که به‌ام می‌گفت نان به چه قیمتی به دست می‌آید و چه گونه می‌توان نان درآورد، هرآینه نگهشان می‌داشتیم. توی این کتاب‌ها چیزی جز داستانِ دنیای دیگر پیدا نکردم!»

1. Horace

2. Bossuet

3. Les Vacances d' Oscar

4. Robinson Crusoé

5. Walter Scott

6. Sainte Beuve

7. Victor Cousin

پس دنیای آموزش از زندگی بریده است و چیزی جز دانشی ساختگی انتقال نمی‌دهد. درس و مطالعه، به عکس آن چه گفته می‌شود، مایهٔ فرزاندگی بیش‌تر نمی‌شود و به این دلیل، آقای برگونیار^۱ با این که مؤلف عقل در میان یونانیان^۲ است بچه‌هایش را شکنجه می‌دهد. کتاب اغلب برای تشدید اقتدار به کار می‌آید: از نخستین کتاب قرائت «که تویش با حروف درشت نوشته شده است که باید فرمانبردار پدر و مادر خویش بود» تا قانون مدنی که نوجوان به آن مراجعه می‌کند.

پس بزرگ شدن رهایی یافتن از قید کتاب خواهد بود: «من بیش‌تر از آن که در این اندیشه باشم که بینم به سر فلان امپراتور روم چه آمده است، در اندیشهٔ آن هستم که بینم چه به سرم خواهد آمد و چه خواهم شد.» این رمان طفل اظهار شک و شبهه دربارهٔ آموزش و پرورش آن زمان است. البته، می‌توان تعجب کرد که کسی مثل والس که آن همه سواد داشت و زندگانی‌اش را صرف قلم‌زدن کرد، در این جا به چنین ادعای بی‌مهری برضد مدرسه و کتاب بپردازد. اما از لحاظ وی، مدرسهٔ حقیقی مدرسهٔ تجربه است. دنیای مدرسه، دنیای آموزش به طرزی ساختگی از زندگی جدا شده است و بدبختان یا حاشیه‌نشینانی که پشت پا به سخن و ضوابط کهن زده‌اند، به نظر وی «قربانیان کتاب» هستند که تصویر ساختگی و دروغینی از واقعیت نشان‌شان داده است. غریزهٔ زندگی و نشاط ژاک وی را به سوی دنیاهای دیگری جز دنیای مدرسه جلب می‌کند، به سوی دنیاهایی چون دنیای دهقان‌ها که تصویر بسیار زنده‌ای از آن رقم می‌زند.

دهقان‌ها

اگر فصلوی را که پهلوی هم گذاشته شده‌اند بررسی کنیم، متوجه

تضاد شدیدی در میان برخی از این فصل‌ها می‌شویم. فصل ششم که فصل «تعطیلات تابستانی» باشد بین دو فصل «پوشاک» و «خوشی‌ها و شادمانی‌های کانون خانواده» که «عنوان استهزاء آمیزی» است، جای داده شده است و این تناوب نشان می‌دهد که ژاک تا چه اندازه بین دنیای پدر و مادر و دنیای عموها و دایی‌ها و عمه‌ها و خاله‌ها در روستاها گرفتار کش و واکش است. به همین ترتیب هم فصل چهاردهم که فصل «سفر به ولایت» است استطرادی است که باید استطراد خوشبختی در میان خانواده و مدرسه شمرده شود. ژاک برای آن آورده می‌شود که در دهکده‌های حول و حوش پوئی ریشه‌های خانوادگی و شاید طبع عمیق و ذات بدیی و اصلی خویش را باز یابد.

دنیایی نزدیک به طبیعت

توصیف‌هایی که راوی داستان از این دهقان‌ها و تن و لباس‌های‌شان می‌نگارد، آنان را به قوای بنیادی طبیعت پیوند می‌دهد. این نکته را در تشبیه‌ها و قیاس‌ها و استعاره‌ها می‌توان دید. دهقان‌ها «پوستی چون پوست درختان و عروقی چون ریشه‌های درختان دارند»، «لباس‌های روستایی» دهقان‌هایی که به بازار می‌آیند، با تمام جزئیاتشان، از عناصر زندگانی حیوانی یا نباتی قیاس گرفته می‌شود. کوشش‌هایشان نیز چه در زمینه کار و چه در زمینه اوقات فراغت به زمین نزدیکشان می‌سازد: ژاک اهمیت دامپروری را در این منطقه کوهستانی بیش‌تر از اهمیت کشاورزی توصیف می‌کند. اما گندم هم کاشته می‌شود و راوی داستان در موضوع نانواپی‌های پوئی از آن هم حرف می‌زند. در ضمن توصیف گاری‌هایی بزرگ و انباشته از کیسه‌های گندم یا آرد که از لحاظ وی با کارناوال شادی قرین است، فراوانی نعمت را القاء می‌کند. جشنی به تفصیل توصیف می‌شود:

جشنی که موسوم به جشن انتخاب شاه و ملکه توی دهکده است و رنارژا خوانده می‌شود. این جا میل و اراده والس را در مورد استقرار و تثبیت سنت‌های کهن احساس می‌کنیم. این جشن جشنی بسیار رنگین و درخشان است و گاهی به خشونت تبدیل می‌یابد. اما ژاک در آن جا خودش را میان خویشان و نزدیکانش احساس می‌کند و آرزو دارد که در این دنیا زندگی کند.

دنیایی دور از قراردادهای بورژوازی

در واقع، این دنیای دهقان‌ها با آن چه پدر و مادر ژاک سعی دارند در ذهن او رسوخ دهند تضاد و تناقض دارد. پیش از هر چیز دنیایی است که به نظرش کاملاً مساوات طلب است. سرسفره، همه روزها، مثل روزی که روز جشن باشد، همه افراد، ارباب و خدمه، به همدیگر درمی‌آمیزند. بچه‌هایم، مثل بزرگسالان، به خلاف آنچه در دنیای مدرسه دیده می‌شود، اختلاف‌های اجتماعی را احساس نمی‌کنند.

احساس‌ها و رفتارها نمایان و خودجوش و طبیعی است: «مثل بچه‌های گنده می‌خندند. وقتی که قهقهه می‌زنند مثل خر خره می‌کشند، یا مثل گاو نعره می‌زنند.» وقتی که ژاک به توصیف و تفسیر زندگانی دهقان‌ها می‌پردازد، کلمه «زندگی» بر قلمش می‌رود. «در زندگی خودمانی و آسوده و پر بار و سالم شناور می‌شوم». دنیای ساختگی مدرسه چندان دورست که رؤیای ژاک شکلی روشنی پیدا می‌کند: به این فکر می‌افتد که دهقان بشود. با همه این چیزها، این رؤیا دوام نمی‌یابد. بر اثر تماس با حرفه‌ها و شغل‌های دیگر، طرح آینده متفاوتی در ذهن ژاک شکل می‌گیرد.

کارگراها

در دروره سلطنت ژوئیه (یعنی از سال ۱۸۳۰ تا سال ۱۸۴۸)، در آن عهدی که حوادث این کتاب [داستان طفل] رخ می دهد، «کارگر» کم و بیش کسی است که می توانستیم «پیشه ور» بخوانیم. بسی پیش از انقلاب صنعتی، هنوز دوره خرده حرفه هایی سنتی است، مثل حرفه آن زنان و دختران دانتل باف پوئی که والس تصویر بسیار خوشگل از آن رقم می زند. اما در داستان طفل سه حرفه کارگری به تفصیل بیش تری شرح داده می شود: و آن سه حرفه حرفه های منبت کاران و کفشگران و حروف چینان است.

منبت کاران

دایی ژوزف در شهر پوئی، منبت کار است، «دهقانی است که کارگر شده است». ژاک دوست می دارد که شب این دایی ژوزف را در آن کارگاه کوچکی که به حساب خودش کار می کند و احساس آزادی و آسودگی به انسان دست می دهد، و رانداز کند، چیزی که در نفس ژوزف و توی کارگاهش که آن همه به هم ارتباط دارند به نظر بچه خوشایند است عقل سلیم و دست و دل بازی است. ژوزف، دوبار رو در روی آقای بلبین، معلم فلسفه نهاده می شود و مقایسه همیشه به نفع کارگرس است. و این یکی که کارگر باشد، بارفتار انسانی خودش در حق گدایی که همه رانده اند - بی آن که حرف های بیهوده ای بزند، - درس اخلاق و تفاهم به ژاک می دهد. طفل از اصطلاح «آقایان باشلری messieurs de la Bachelierie»، اسم آمیخته به تحقیری که برپایه کلمه باشلیه^۱ - یعنی دیپلمه - ساخته شده است و دایی ژوزف به آموزگاران و دبیران می دهد، بیش تر خوشش می آید. و ژاک ضمن

1. bachelier

تعمیم قضیه چنین نتیجه می‌گیرد: «با این آقایان باشلری - این دیپلمه‌ها - گرفتار ملال می‌شوم و با مثبت‌کاران بسیار خوشوقتم!».

ژوزف مثل بسیاری از کارگران آن دوره عضو کونیانیوناژ^۱ یعنی اتحادیه‌های همبستگی کارگران یک حرفه است. اعضای «اتحادیه‌های همبستگی» باید مثل اعضای اتحادیه‌های دیگر گرداگرد فرانسه بگردند و در هر شهری - و به عبارت دیگر، در هر منزلی از منازل، مسافرخانه‌ای پیدا کنند که به دست «مدیره» ای اداره می‌شود. علایم مشخصه‌ای چون گوشواره و عصای کارگری آراسته به نوار و شاهکاری) که هر کارگری باید به منظور پذیرشش به وجود بیاورد، چیزهایی است که می‌تواند برای بچه کوچکی گیرایی و جاذبیت داشته باشد. اما آن چه ژاک بیش‌تر از هر چیز دیگر احساس می‌کند، محیط خوشی و شادمانی و رفاقت بی‌روی و ریایی است که در میان این کارگران فرمانروایی دارد.

کفشگران

وقتی که مجموعه آثار والس را بخوانیم می‌توانیم متوجه شویم که این حرفه تأثیر افسونگرانه‌ای در وی داشته است. والس این پیشه‌وران را، در پوئی و سنت اتین، با ویتترین‌های بسیار دیدنی‌شان و بوهای واکس و چرمی که طفل به احساس‌های خوشایند و مایه خشنودی پیوند می‌دهد، توصیف می‌کند. همه ابزارها، از سوزن و نخ گرفته تا گزنه و درفش به خاطر آورده می‌شود. این ابزارها گاهی برای مقایسه‌هایی بسیار آراسته به تشبیه و استعاره به کار برده می‌شود؛ «این حرف مثل درفشی توی گوشم رفت و مثل زفت به آن چسبید».

این پیشه‌وران، مثل دایی ژوزف، به «اتحادیه‌های همبستگی» تعلق

دارند. کفشگر سنت اتین «فابرا» نام دارد و این کلمه از لحاظ لغوی به معنی سازنده، به معنی آفریننده است. خوشی و شادمانی و آفرینندگی و به زبان دیگر قوهٔ ابتکار و ابداعی که در این کارگران احساس می‌شود، مسلماً منشاء تمایل ژاک و نتراس به کارگری است و این تمایل، تمایلی است که پدر و مادر و معلمینش به چشم تحقیر می‌نگرند، در صورتی که خود طفل چنین می‌پندارد که «انسان با جُبه (ردای سیاه معلّمین) فقیر و مسکین و با پیش‌بند چرمی [کفشگر] آزاد است!» با این همه، ژاک که تابع میل و اراده پدر است یک سال در پاریس به مدرسه می‌رود و آن وقت به حرفه‌ای پی می‌برد که بسی فریبنده‌تر است، حرفه‌ای که حرفهٔ حروف چینی است.

حروف چینان

خیابان کوکرون^۱ که در داستان طفل نامی از آن برده می‌شود، خیابانی است که محل چاپ بسیاری از روزنامه‌ها بود. ژاک که به چاپخانهٔ بزرگی برده می‌شود، به پیشه‌ای در آن جا راه می‌برد که تجدد خواهی بسیار دگرگونش کرده است. «ماشین می‌غلّتد، ورقه‌های کاغذ را بلع می‌کند و بالا می‌آورد، تسمه‌ها خرناس می‌کشند.» مشاهده می‌شود که ماشین در این جا شخصیت پیدا می‌کند و گاوهای مادهٔ دوره کودکی ژاک را به خاطرش می‌آورد، زیرا که چند سطر پایین‌تر به مقایسه‌ای با بوی پهن و گرمای اصطبل برمی‌خوریم. رؤیای دهقانی طفل در این جا با خوشی و شادمانی کار و کوشش کارگر و به همین گونه با رؤیای فرار پیوند می‌یابد، زیرا که ماشین با کشتی هم مقایسه می‌شود. این دفعه، ژاک حقیقتاً چنین می‌پندارد که به ذوق و تمایل خویش راه یافته است و با عبارت‌هایی تقریباً حماسی از این حرفه

1. Faber

2. Coq - Héron

حرف می‌زند.

تصویر این دنیای کارگری، تصویری که اندکی به صورت آرمانی درآمده است، به نوجوان امکان می‌دهد که طرح آینده‌ای را بسازد که در جبریان آن می‌توان در سایه این حرفه نان خود را درآورد و در همبستگی کارگری و شاید حتی در همبستگی انقلابی هم مشارکت جست. این دنیای کارگران با دنیای مدرسه تضاد مطلق دارد. و در عرصه آن یکرویی و یکرنگی هست، برادری هست و ارزش‌های راست و درستی هست. «به خلق در آمیختم، خنده‌هایی شنیدم که آمیخته به زبان فرانسه کج و معوج، اما سرشار از صدق و صفا بود. حرف‌هایی شنیدم که درباره توده مردم و شهروندان زده می‌شد، از «آزادی» که حرف می‌زدند، کلمه لیبرته^۱ فرانسه را به کار می‌بردند. نه کلمه لیبرتاسن^۲ را که مال زبان لاتینی و خواص فضل فروش است. ژول والس، خودش، روزنامه‌نگار شده حروف چین... در جراید وسیله تازه‌ای برای ابلاغ اندیشه‌های خویش و انتقال تأثیرها و هیجان‌های خویش یافت. تعهد سیاسی وی فزاینده‌تر رفتن از دنیای تنگ و ترش مدرسه و هم‌آواز شدن با توده کارگر بود. طفل این امکان را به ما می‌دهد که اجتماعی را بشناسیم و درک کنیم که ذوق و تمایل در آن تولد یافت.

۷. پول و قدرت

یکی از خصوصیات ادبیات فرانسه در قرن نوزدهم اهمیتی است که پول در آن میان پیدا می‌کند. برای درک این معنی باید به بالزاک و ویکتور هوگو و امیل زولا توجه داشته باشیم. والس در سلک این نویسندگان جای دارد. پول^۱، عنوان نخستین کتاب اوست که در سال ۱۸۵۷ انتشار یافته است. به نظر وی که آن همه به توده مردم و بی چیزان نزدیک است، پول موضوع تفکر و تأمل اساسی است. در میان بیست و پنج فصلِ طفل، عنوان فصل سیزدهم نیز که دقیقاً در مرکز داستان و به زبان دیگر در وسط داستان جا گرفته است «پول» است. اما این اشتغال خاطر محدود و منحصر به یک فصل نیست، در زندگانی خانواده و تراس اساب دغدغه خاطر است.

از صرفه جویی تا خستِ رقم‌هایی چند

رقم‌هایی چند

در داستان طفل اشاره‌های بسیار زیادی به قیمت‌ها هست. برخی از

1. L'Argent

این اشاره‌ها را باید به خاطر سپرد. ژاک مدت درازی دست نمی‌داند پدرش چه مبلغی درمی‌آورد. آقای و نتراس، «به قرار ماهیانه بیست و پنج فرانک» به گروه‌هایی از دانش‌آموزان چندین جلسه درس خصوصی می‌دهد و این حق‌التدریس را بر موجب دبیری خودش می‌افزاید و این تدریس خصوصی، طبق مجازی معنوی که راوی داستان برای اثبات موضوعی از راه نفی متضاد آن به کار می‌برد «در هر دوره سه ماهه، درآمد بسیار قابل توجهی برایش فراهم می‌آورد». آقای لونیانا به دانش‌آموز شبانه‌روزی خودش، در اواخر سالی که در پاریس به سر می‌آورد، اطلاع می‌دهد که «پدرش امسال هشت هزار فرانک درآورده است» و بی‌گمان این مبلغ را از راه افزودن موجب سالیانه‌اش به درس‌های خصوصی‌اش به دست آورده است. ژاک، آن وقت از این بابت که پدرش بر سر هزینه شبانه‌روزی چانه زده و سیصد فرانک تخفیف گرفته است، سخت دلخور و رنج می‌شود، زیرا که این امر برای نوجوان خواری‌ها و سرشکستگی‌های بسیاری بار می‌آورد.

در همان دوره با یازده «سو»^۱ می‌توان یک گلدان شمعدانی خرید.^۲ برای رفتن به یسرک و نشستن در روی صندلی‌های ارزان‌تر ده سو بس است. یک وعده غذا خوردن در یک رستوران متوسط، توی پاریس، ۳۲ سو خرج دارد و قیمت دو بلیت در تئاتر پالهرویال^۳ چهار فرانک می‌شود.

البته ممکن است دلمان بخواهد این مبلغ‌ها را که بارها و بارها در کتاب به آن اشاره می‌شود، به معادل کنونی‌شان تبدیل و تسعیر کنیم.

1. Sou

۲. هر فرانک در آن زمان به بیست «سو» تقسیم می‌شد. به این معنی که هر فرانک

بیست «سو» بود.

3 Palais - Royal

اما چنین تبدیل و تبدیلی بسیار مشکل است. معقول به نظر می‌رسد که برای در دست داشتن مقداری تخمینی، مبالغی را که در کتاب طفل آمده است در ۱۵ ضرب کنیم، اما باید دانست که نتیجه، نتیجه‌ای تقریبی بیش نخواهد بود.

عادت‌های خانوادگی در زمینه صرفه جویی

خانم ونتراس که دختر روستایی بی‌چیزی بوده است از حسب و نسب خودش عادت یک شاهی یک شاهی پس انداز کردن را همچنان حفظ کرده است. این میل و علاقه به صرفه جویی در بسیاری از تعبیرها و تقریرهای او پیدا می‌شود. «چهار "سو" به یک فرانک بیافزایید، در همه جا بیست و چهار سو می‌شود: به این ترتیب است که خانم ونتراس امتناع خودش را از قبول دسته‌گلی - که تجمل بیهوده می‌خواند - یا از قبول هر هدیه دیگری توجیه می‌کند.

به عقیده او، پول باید یک، شاهی یک شاهی پس انداز شود. بدینسان، پولی که برای کسب نتیجه‌ای خوب در زمینه درس و مشق خودش به ژاک وعده داده شده است، توی شکم قلکی می‌رود که طفل شخصیتی به آن می‌دهد: «قلکی که دهنه‌اش به ریشم می‌خندد» این صرفه جویی و پس انداز از لحاظ مادر دلیل موجهی دارد، زیرا که به منظور خرید جانشینی برای خدمت سربازی صورت می‌گیرد.^۱ حتی پدر و مادرش دست به اختلاص این پول می‌زنند، چه در موقع عزیمت از سنت اتین، ژاک خرده‌های قلک خودش را که مادرش شکسته است توی آپارتمان خالی پیدا می‌کند.

۱. در آن زمان همه جوانان به خدمت سربازی نمی‌رفتند. سربازگیری به حسب فرعه کسی انجام می‌گرفت و وقتی که فرعه سربازی به نام جوانی درمی‌آمد، خانواده آن جوان به وجه بسیار قانونی می‌توانستند جانشینی برای پسر خودشان بخرند.

مضمون پس اندازهای نهفته چندین بار در کتاب به میان می‌آید. عمه آنیس چهار پنج «سوی» قدیم را توی جوراب کهنه‌اش نگه می‌دارد و بی‌شک مثل زن همسایه‌اش که سکه‌های سه فرانکی را توی خمره کره می‌گذارد، سکه‌هایی دازد که بسیار خوب پنهان کرده است. چند صفحه آن ورتر، در دوره‌ای که بدترین دوره اختلاف و مجادله پدر و مادر است، دست یافتن پدر به جورابی که تا قوزک انباشته از سکه‌های پنج فرانکی است و توی چمدان کهنه‌ای نهفته شده است، باعث مشاجره شدیدی می‌شود.

خست

اگر چه صرفه جویی ممکن است یکی از صفات زن خانه دار خوبی به نظر بیاید، در بسیاری از وقایع رمان طفل به صورت خست درمی‌آید. این خست یا در قصد کاهش همه هزینه‌ها و قصد چانه زنی، یا به عکس، در خواستاری استفاده از هر چیزی که توی سفره‌خانه‌ای به نرخ ثابت سرمیز مشتری‌ها آورده می‌شود، نمایان می‌گردد. در شهر تور^۱، سرمیز مشتری‌ها، خانم و نتراس بانگ بر ژاک می‌زند و دستور می‌دهد: «از همه چیز بخور!» و بعد، «خوردنی‌هایی را که روی میز می‌ماند، پنهانی برمی‌دارد و توی جیبش فرو می‌کند» و به این ترتیب باعث سرخ شدن پسرش و تمسخرها و استهزاهای مشتری‌ها می‌شود. خست پول را بر همه ارزش‌های دیگر مقدم می‌دارد: وقتی که ژاک زخمی می‌شود، مادرش همه هزینه‌ها را حساب می‌کند و خرج پانسمان‌ها را دستاویزی برای سرکوفت زدن به او می‌سازد... و به این ترتیب خست در زمینه پول را بر صحت و سلامت و زیبایی و حتی عزت و مناعت مقدم می‌دارد. به عکس، پول به نظر ژاک نشانه آزادی

است. از این رو، وقتی که می‌تواند به حسب میل و اراده خود، مثل آن ده فرانکی که داییش به او می‌دهد، پولی شخصی در اختیار داشته باشد در مقام این جسارت برمی‌آید که به آرزوی دیرینه‌ای جامه عمل بپوشاند و کفشش را هر روز صبح، برای آن که واکس زده شود، توی خیابان به دست واکس زن بسپارد! و چندی دیگر که به این فکر می‌افتد که کارگر چاپخانه بشود و روزانه پنج فرانک بگیرد، همان دم متوجه مزیت چنین وضعی می‌شود: «وابسته کسی نخواهم بود».

پول پرستی صدق و صفای روابط خانوادگی را تباه می‌سازد. اگر به ژاک اجازه داده می‌شود که در تعطیلات تابستان به خانه عموی پدرش - [کشیش شوده رول^۱] - که خانم ونتراس با او به هم زده بود - روانه شود، به این سبب است که میراثی کیسه دوخته بودند. درخصوص عمه آنیس هم قضیه به همین ترتیب است.

در واقع، پول داشتن، اعمال قدرت در خانواده است و مادر این نکته را بسیار خوب می‌داند. تولیت پولی که شوهرش درمی‌آورد، در دست اوست. در سفر همه پول‌هایی که شوهرش در دست دارد، باید به دست او سپرده شود و مادر خانواده بدین گونه بر کمترین خرج‌ها نظارت می‌کند. به عکس، وقتی در پاریس، به تفاهم بیش‌تری در حق ژاک می‌رسد، نخستین توجهی که از او دیده می‌شود این است که چنته پولشان را در اختیار وی می‌گذارد.

غذا

محرومیت

«آیا مادرم به من شیر داده است؟» این جمله، نخستین جمله داستان طفل است، و تصور گرسنگی و محرومیت که بارها در کتاب به میان

1. Chaudeyrolles

می‌آید، به این زودی در این کلمه‌ها که نخستین کلمه‌های کتاب باشد، نمایان می‌شود. چه در این خانواده که مادر هر کیسه را سفت و سخت بسته است، اغلب گرسنگی هست. ژاک، در کالج پوئی از شنیدن بوهای خوش آبدارخانه عذاب می‌کشد، در صورتی که چیزی برای خوردن ندارد. و چنان که چند صفحه آن ورتو توی داستان می‌بینیم، در جریان سفری به سوی نانت، هنگامی که به اورلثان می‌رسند، هر سه نفر به حکم اراده خانم و نتراس از شام خوردن می‌گذرند.

چنان که می‌دانیم، غذا هم ارزشی عاطفی دارد. چنان که از همان سطورِ اولیه داستان، تداعی پستان مادر و نوازش‌ها نشان می‌دهد، از نظر مادر، دریغ داشتن از غذا، مسلماً دریغ داشتن از ابراز محبت به پسر خودش هم هست. از این لحاظ و سوسه غذا در این کتاب، ممکن است تقاضای بی‌کران محبتی تعبیر شود که طفل در قبال پدر و مادر خویش دارد. ژاک بسیار خوب احساس می‌کند که مادر، همدرسش مالاتستا^۱ که «همیشه برایش هندوانه و خرما و پرتقال می‌فرستد» بدین گونه محبت مادرانه‌ای ابراز می‌دارد که از وی دریغ داشته می‌شود. از مزه شیرین نقل و نبات هم چندان خبری ندارد. مادرش که چیزی به او نمی‌دهد یا به او جیره می‌دهد، پی نمی‌برد که علاقه به شیرینی مایه حظ و لذت قوه شامه و باصره و ذائقه است و بادام سوخته‌ای که «با نان» خورده می‌شود شاید «خوراک مفید»ی باشد، اما تمام ارزش عاطفی خودش را از دست می‌دهد.

مفهوم مضحکی که مادر در خصوص ادب توی ذهن ژاک فرو کرده است، وی را و می‌دارد که به نحوی کاملاً غیرمنطقی از قبول غذایی که آقای لوریه^۲ می‌دهد امتناع کند: «وقتی به خوردن چیزی دعوت می‌کنند، مثل دله به رویش نپر، ملتفت هستی.» در این واقعه سنت

اتین به وضوح دیده می‌شود که محرومیت و افراط در رابطه‌ای که طفل با غذا دارد، چه گونه با هم تلاقی می‌کنند.

افراط، بیزاری

اصول صرفه جویی و میل به معارضه خانم و نتراس نیز محرومیت را با افراط در برخی از غذاها یا تهیه غذاهای نفرت آور همراه می‌سازد. آیا ژاک تره را دوست می‌دارد؟ تره را دوست نمی‌دارد و تره نمی‌خورد، از پیاز که حالش را به هم می‌زند نفرت دارد، در هفته باید دوبار پیاز بخورد. موضوع این است که میل و علاقه و اشتهای شخصی طفل از روی قاعده و اسلوب معین نابود شود. همچنین ژیکو توی حلقش می‌تپاند و تحمل این وفور مفرط گاهی به اندازه تحمل محرومیت دشوارست.

به کلفت‌هایی هم که از لحاظ علاقه به آبرومندی در اجتماع به خدمت می‌آورند، غذاهای گندیده یا نفرت آور داده می‌شود. خانم و نتراس «چیزهایی به‌اشان می‌دهد که نخواسته‌ایم بخوریم [...] چیزهایی که رگ و پی و پوست و پیه پخته باشد.» خست خصلت عمه بزرگ آنیس هم هست که طفل توی خانه وی چیزی جز شلغم و یک دانه تخم‌مرغ نمی‌خورد و خوردن این یک‌دانه تخم‌مرغ، عملی مثل «خروس گشی» است، زیرا همیشه جوجه کوچکی تویش هست.

بزم و سوز

پس از غذا بیش‌تر از آن که درک حظ و لذتی باشد، احساس جبر و قهری است که به زور برگرده نهاده می‌شود. با این همه گاهی و اغلب دور از چشم مادر، غذا در نظر طفل ارزش خودش را پیدا می‌کند، ارزشی که بزم و سوز و نصیب و قسمت می‌توانست داشته باشد. در

ایام تعطیل تابستان، در خانهٔ خویشاوندان و بستگانی که در روستا به سر می‌برند، در بزم و سوری شرکت می‌جوید و آن وقت همه از وفور نعمت بهره‌مند می‌شوند: «بی‌چیزترین کس، حتی ژان لاغره هم برای خودش خمرة شراب و تغار برنج آمیخته به شکر دارد.» لذت قوهٔ شامه بر لذت قوهٔ باصره افزوده می‌شود و خوشبختی هیچ نقصی ندارد. اغلب، در صحنه‌هایی که به خاطر آورده می‌شود، سخن از غذاهای ساده و روستایی، تخم مرغ و پنیر و میوه و شراب و شیر فراوان، به میان می‌آید: شوق و علاقهٔ والس به زندگانی روستایی در این انتخاب‌ها شرح داده می‌شود. بر برهه‌ای که برههٔ استثنایی خوشبختی در روستا، نزدیک سنت اتین، است واقعیت زندگانی خانوادگی به رویای روستایی می‌پیوندد: جابه‌جا «شامی از میوه و شیر و نان پسته فواهم می‌آورند.» اما چنین صحنه‌هایی در خانهٔ خانوادهٔ ونتراس به ندرت دیده می‌شد.

در مواردی دیگر، غذاهای استثنایی اندیشه‌های تجمل و مبالغه در لذت طعام را به خاطر می‌آورد. در واقعهٔ معترضهٔ سفر به سوی نانت که سوار بر کشتی صورت می‌گیرد، بی‌پروایی حیرت آور پدر که به خوشی‌ها و شادمانی‌های شکم پرستی در می‌آمیزد به شکل نگرشی به گذشته یادآوری می‌شود. «اوه! هنوز هم مزهٔ سس سنت منو^۱ با آن عطر موسیرش، و بوی شراب سفیدی که همراه آن خورده شد، توی دهنم مانده است!» شب همان روز، اقامت در یکی از مهمانخانه‌های شهر تور^۲ احساس تجملی برای ژاک به بار می‌آورد و طفل برای بیان این نکته، به سواد کتابی خود متوسل می‌شود: «چنین می‌پندارم که بر سر یکی از سفره‌های هزار و یک‌شب نشسته‌ام.» وانگهی، این رویای روستایی کوتاه و زودگذری است.

پس غذا در این کتاب، با جنبه‌های خوشایند و ناخوشایندش، مفهوم عاطفی شدیدی دارد و چنین می‌نماید که می‌تواند، مجازاً، جنبه‌های گوناگون روابط خانوادگی را شرح بدهد.

لباس

از لحاظ خانم و نتراس، وسیله دیگری برای نشان دادن توجه خویش به صرّفه جویی و نشان دادن اقتدار و تسلط خویش بر ژاک نیز وجود دارد و آن نحوه لباس پوشاندن به اوست. لباس در داستان طفل پیوسته و تا واپسین جمله هم به یاد آورده می‌شود. ناگفته نماند که همین لباس که علامت سلطه مادرست، وسیله همانندی انگاری و نماد مهم اجتماعی نیز هست.

لباس و پول

اشاره‌هایی که در این داستان به لباس صورت می‌گیرد، غالباً به مسأله‌های پول ارتباط دارد. پارچه گاهی به زخم دیگری زده می‌شود: پارچه‌ای که حقیقتاً زیباست و از مادر بزرگ به جای مانده است و به مبلغ بسیار گرانی خریده‌اند به کار بردن و دوختن ردینگوت دهشت آوری می‌آید که طفل باید روز توزیع جوایز بپوشد. برای وصله‌زنی هم از میان هر چه هست، چیزهایی پیدا می‌کنند و بر دوام لباس می‌افزایند. به این ترتیب، مادر ضمن آنکه شلوار تازه ژاک را با دقت برانداز می‌کند، همان دم درصدد برمی‌آید که ببیند کجا می‌تواند چیزی برای وصله زدن به آن پیدا کند. «برای این خشتک چیزی جز "فرش" اطاق خودم نمی‌بینم. این آستر را می‌توانم با پرده‌های کهنه‌ام روبه راه کنم.» خود آقای و نتراس با شلوار وصله‌داری به مدرسه می‌رود که ظاهر تصنع آمیزی به او می‌دهد. این سر و وضع هیچ رابطه‌ای با راه و

رفتار طبیعی دهقان‌ها، هر چند که شلوار کوتاه وصله‌داری «به رنگ خاک، به رنگ برگ‌ها و شاخه‌ها و گل‌ها هم داشته باشند، ندارد. رابطه بین لباس و پول در تشبیه و قیاسی راجع به لباسی نو بسی روشن و آشکارتر نشان داده می‌شود: «پارچه عجیب و غریبی انتخاب کرده‌اند، قیافه‌ای پیدا کرده‌ام که انگار سرگنج نشسته‌ام.»

لباس

علامت تملکِ مادر

خانم و نتراس، گذشته از خستِ خودش، سلیقه بسیار بدی هم در انتخاب‌های خویش نشان می‌دهد. اشاره‌های بسیاری که در مورد لباس صورت می‌گیرد، حکایت از مجموعه‌های بسیار ناهماهنگی دارد. در روز توزیع جوایز که در فصل پنجم داستان به خاطر آورده می‌شود، ژاک لباسی پوشیده است که هم لباسی مضحک است و هم هیچ ارتباطی به سن کم او ندارد. حقیقت این است که خانم و نتراس در مورد لباس‌های شب خودش هم بسیار بد سلیقه است.

اما آن چه خانم و نتراس می‌خواهد اثبات کند، تنها حس صرفه‌جویی و ذوق و سلیقه هنری خودش نیست. دواخت و دوز یا وارسِ لباس‌های پسرش، نحوه‌ای از نشان دادن اقتدار خویش است. از این رو، لباس در منطقِ روابطِ مادر و پسر حقیقتاً اعمالِ فشاری جسمی و روحی بر ژاک است. پارچه زیبای شلوار «خشک می‌شود، چغری می‌شود، پوست او را خراش می‌دهد و باعث خونریزی می‌شود». پارچه‌ای دیگر به سوهانی تشبیه می‌شود، پارچه‌ای که «چشم را می‌زند و پوست را به نحو بسیار دردناکی غلغلک می‌دهد!» این گونه لباس‌ها طفل را از تکان خوردن، بازی کردن باز می‌دارد. اسباب تمسخر و استهزاء او می‌شود و عذابی روحی پدید می‌آورد: «این امکان به من

داده شد که در آغوش زادگاه خودم، در دوازده سالگی، یکه و تنها توی این شلوار رنج‌ها و رودهای گنگ تبعید را بچشم.

لباس و هویت

لباس ژاک اغلب، به قصد و نیت یا بی قصد و نیت، با لباسی مبدل مشابهت دارد. ژاک در مورد بال کوستومه‌ای -^۱ - چنین می‌گوید: «مادرم لباسی مثل لباس زغال فروش به من پوشاند». ترکیب کلام به خوبی نشان می‌دهد که طفل در این انتخاب مشارکت نداشته است. در نتیجه اشتباهی رخ می‌دهد و ژاک که نوکری پنداشته می‌شود، شب را به ظرف‌شویی می‌گذرانند... این لباس‌های عجیب ممکن است باعث شک و شبهه در هویت او بشود: کسانی که برای دید و بازدید به خانه می‌آیند او را می‌بینند که با لباسی مثل لباس ساندریون^۲ مشغول رفت و روب خانه است. «تمی‌دانند که من پسر هستم یا دختر». اختلال‌های روانی و آشفتگی‌هایی را که این شکل‌ها و شبهه‌ها در وجود بچه‌ای برمی‌انگیزد، می‌توان به تصور آورد. تنها یک دفعه، لباسش به کار تشخیص هویت می‌آمد و آن یک دفعه هم به ضروری به درد تشخیص هویتش خورد: و آن چه مایه چنین چیزی شد کلاه خاکستری خنده آورش بود که باعث کشف ماجرای عاشقانه‌اش با چیزی عاشقانه‌اش با خانم دووینول شد و رشته این ماجرای را گسست.

لباس همچنین می‌تواند نشانه‌ای از تعلق به طبقه بورژوازی، نشانه‌ای از پیشرفت اجتماعی باشد که پدر و مادر در آرزوی آن به سر می‌برند. بدین گونه ژاک در برابر همدرس‌های خودش گاهی سلطنت طلب، گاهی هوادار ناپلئون بناپارت و گاهی «بورژوازی شهروند» نمایان می‌شود. انتخاب لباسش طریقه‌ای است که مقامی در اجتماع

1. bal costumé

2. cendrillon

بدوی تحمیل می‌شود. آشکارا، شخصیت ژاک بر اثر اقتدار مادر از میان می‌رود. پس تعجب آور نیست که جوان در نخستین انتخاب‌های شخصی خویش به لباس توجه داشته باشد. کاری که پیش از هر چیز انجام می‌دهد خرید بند شلوار گلی رنگ بسیار مضحکی است که پول آن را از محل چهل «سو» می‌پردازد که در پرتو کامیابی‌های خویش در زمینه درس و مشق به دست آورده است. چندی دیگر، با پول درس‌هایی که داده است «یک دست لباس دوخته» می‌خرد و این امر بسیار اسباب دلخوری مادرش می‌شود، زیرا که مادرش حس می‌کند که پسرش از چنگش در می‌رود. زیرا که مادرش حس می‌کند که پسرش از چنگش در می‌رود و با پول کتاب‌هایی که به رسم جایزه گرفته است، «کراواتی که مضحک نبود» برای خودش تهیه می‌کند و بدین گونه شخصیت خودش را اثبات می‌کند.

لباس، شاخص اجتماعی لباس، گذشته از آن که رابطه اجباری ژاک و پدر و مادرش را نشان می‌دهد، نقش دیگری هم در داستان دارد و امکان می‌دهد که از راه کنایه حرفه‌ها و وضع و موقع اجتماعی «افراد» نشان داده شود. بدین سان شأن و مقام معلم‌ها به دو طریق نشان داده می‌شود: پیش از هر چیز، از راه استعمال کلمه «رداء» که معنی ضمنی کهنی دارد، به یادآوری شأن و منزلت معلم می‌پردازد. اما رو در روی این شأن و منزلت آرمانی که ژاک یادآور می‌شود، فقر واقعی، شلوار وصله‌دار، به چشم می‌خورد. حرفه‌های دیگری هم به نظر ژاک یادآور می‌شود، فقر واقعی، شلوار وصله‌دار، به چشم می‌خورد. حرفه‌های دیگری هم که به نظر ژاک ارزش بیش‌تری دارد، به وسیله لباس اهل این حرفه، نشان داده

می‌شود: مثل «پیش بند چرمی» کفش دوز و «بلوز کتانی کوتاه»^۱، یعنی نیم‌تخته کتانی آبی که به حروفچین چاپخانه تعلق دارد. این شرح را هم را داستان می‌خوانیم: «بلوز و ردینگوت سر یک میز می‌نشستند و گیلایس‌هایشان را به هم می‌زدند و به سلامتِ همدیگر شراب می‌خوردند». این جمله برادری اجتماعی را که برای ژاک خوشبختی کوتاه و زودگذری است به خاطر می‌آورد. به نحوه دلخوشی همه این کارگران که به خلاف وی توی محیط خودشان و توی لباس‌های خودشان خوش هستند، ارج می‌نهد.

پول سراسر داستان طفل را فرا می‌گیرد. بر اقتصاد خانواده، بر سر بازگیری، بر اخلاق، بر زندگی روزانه، و بر سرنوشت همه، به ویژه سرنوشت طفل حاکم است.^۲ این اظهار نظر روزه‌بله^۲ کلیدی برای خواندن این اثر به دست ما می‌دهد. ژول والس به نشان دادن پیچیدگی روابط در اندرون خانواده یا اجتماع خرسند نمی‌شود، علل این پیچیدگی را می‌جوید و درباره پول به عنوان وسیله اعمال قدرت و نفوذ حقیقی در دیگران بینش نوی عرضه می‌دارد.

۸. فضا

سرگذشت دورانِ کودکی ژاک وانتراس در مکان‌هایی بسیار واقعی، دهکده‌های ناحیهٔ وله^۱، شهرهای پوئی و سنت اتین و نانت که پشت سر هم محل اقامت خانوادهٔ وانتراس هستند و سرانجام در پاریس، جریان می‌یابد. اما والس هرگز از روی ترتیب و روشی معین به توصیف مکان‌ها نمی‌پردازد. اشاره‌ها و یادداشت‌های کوتاهی را که در خلال داستان می‌آید، ترجیح می‌دهد. بدین‌گونه از گُند کردن جریان داستان می‌پرهیزد و تأثیر محیط را در شخصیت نشان می‌دهد.

فضاهای بسته

به خلاف خاطره‌های بسیاری از نویسندگانی که بر دورهٔ کودکی‌اشان حسرت می‌خورند، خانه‌هایی که ژاک توی‌شان سکنی گزیده است، اغلب با جنبه‌های منفی‌اشان به خاطر آورده می‌شوند، در شهر پوئی، خانه‌ای که محل تولد اوست، به چند منزل تقسیم شده است و محل رفت و آمد آدم‌های بسیار مشکوک و ناشایسته‌ای است.

۱. Velay: ناحیه‌ای است که شهر پوئی را در میان می‌گیرد. ساکنان این ناحیه ولاؤ

vellaves خوانده می‌شود.

این خانه در خیابان کثیفی واقع شده است، خانه شهر نانت خانه‌ای است که انگار «خانه لعنت زده‌ای» است.

والس، برای توصیف این منزل‌های نکبت بار، در ثبت و ضبط حسیات، سر و صداها، خفه، بوی‌ها و خلاصه، احساس زندانی بودن، قدرت بسیار دارد. خودش را توی این خانه‌ها تشبیه به سیب زمینی می‌کند که «توی ظرف در بسته، با بخار پخته می‌شود: نه هوایی هست و نه افقی...» پس، خانه تقریباً هرگز پناهگاه و مأمنی نیست... چیزی بسیار بیش تر و بالاترست، زندانی است که طفل نمی‌تواند توی آن شکفته شود و آرزو دارد که از آن در برود.

... به نظر طفل نخستین مدرسه‌اش جای شورانگیزی است، برای آن که سرشار از روح و هیجان است. اما توصیف کالج پوئی و مدرسه‌های دیگری که محل تردد و تحصیل ژاک شد، رعب آور و نحوست بار است. کالج، مثل خانه‌ها، با بوی‌هایش، با فضای بی‌روح و مرده‌اش، به خاطر آورده می‌شود. بوی مُرگب، بوی پوسیدگی، بوی کهنگی از آن برمی‌خیزد. آن جان‌نشان‌های از روح و حیات نیست، هر واکنش انسانی در آن جا خفه می‌شود، درسی که در آن جا داده می‌شود دور از زندگی واقعی است و به همان گونه هم محل و مکان به هیچ وجه با احتیاجی که بچه به زندگی و حرکت دارد، تطابق نیافته است. به علاوه، جایی بسیار مخوف و تاریک و خارج از اندازه است. «تاریک است، باد می‌آید؛ گاه به گاه، باید از طبقه‌ها بالا رفت، راهرو درازی هست، پلکان تاریکی هست، درست مثل این است که به سفر می‌روی... با این همه، ژاک که رفته رفته بزرگ می‌شود، بیش تر از پیش به این فضائی که اندک زمانی قبل رعب آور بود، تسلط می‌یابد.»

... نقش مایه زندان به نحوی مداوم در داستان به میان می‌آید. خانه دوران کودکی، از همان زمان، نزدیک به زندان است. آیا باید این امر را

نشانه‌ای از سرنوشت بدانیم؟ زندانبان یکی از دوستان خانواده است و مقایسه زندان و خانه خانوادگی به سود این یکی به سود خانه خانوادگی نیست و تفوق و امتیازی برای خانه خانوادگی فراهم نمی‌آورد.

خانه اغلب مجازاً یا قیاساً با زندان مقایسه می‌شود. اراده پندرو مادر وی را که در آن زندانی می‌کند یا مجبور می‌گرداند که جز برای گردش‌هایی که دقیقاً تحت نظارت باشد از خانه بیرون نرود. زندان شاید ارجح باشد: «دلم می‌خواهد توی زندان معجزه باشم، به پای میزی، به حلقه دیواری بسته شده باشم. اما شامگاهان با خانواده‌ام به گردش نروم.» انزواء ممکن است آزادی و اختیاری باشد: این بچه که بیرون از اندازه تحت نظر و محروم از آزادی است، گاهی بر آن می‌شود که دور از نظام در پی کمی استقلال و تنهایی باشد. بدین‌گونه، پس از مرگ لوئیزت اکوچولو، ژاک برای بیرون ریختن غم و غصه‌اش به انبار تاریکخانه مانند‌ی پناه می‌برد.

این وسوسه حبس زمانی روشن می‌شود که بدانیم که ژول والس، به درخواست پدرش، مدت دو ماه در تیمارستانی محبوس ماند: زیرا که در ماه دسامبر ۱۸۵۱ در تظاهراتی که برضد لوئی ناپلئون بناپارت صورت گرفت، مشارکت جسته بود و این تعهد سیاسی به مذاق پدرش خوش نیامده بود. از این تجربه که برای جوان نوزده ساله‌ای تأثیربار و تشویش‌آورست، در *ثلاثه طفل - دیپلمه - شورشی* جز به وجهی غیر مستقیم سخن به میان نیامده است: والس این وضع دردناک را [در فصل سیزدهم دیپلمه] به یکی از رفقایش اسناد می‌دهد.

کوچه‌ها

«کوچه» کلمه کلیدی در آثار ژول والس است. در سال ۱۸۶۶، مجموعه‌ای از مقاله‌هایی را که قبلاً در روزنامه‌ها انتشار یافته است، تحت همین عنوان منتشر می‌سازد. سال بعد، نخستین روزنامه‌خویش را که هفته‌نامه‌ای به نام «کوچه»^۱ است، بنیاد می‌نهد. دلیل این افسونزدگی و شیفتگی عشق و علاقه او به زندگی و حرکت و جستجوی برادری انسان‌هاست.

کوچه رشته پیوندی در میان خانه و دنیای خارج است. طفل، حتی در دوره‌ای هم بسیار کوچک است، پیش از هر چیز به وسیله کوچه از زیر سلطه مادر در می‌رود. مناظری که کوچه عرضه می‌دارد بسیار و گوناگون هستند. ژاک به آن میزانی که به ویتترین‌ها و لوحه‌های دیدنی سر درهای دکان‌ها علاقه دارد، به ابنیه و آثار و موزه‌ها علاقه ندارد. سودگران و پیشه‌وران: واکس زن در شهر پوئی، کفش دوزان، کاباره پر از سر و صدا و پر جنب و جوش کوچه را به صورت محلی جادوگرانه و افسونگرانه در می‌آورند. طفل که در خانواده محبوس مانده است می‌تواند توی کوچه وجوه زندگی دیگری و محیط‌های اجتماعی دیگری پیدا کند.

وقتی که قرار بر آن می‌شود که از شهر پوئی روانه سنت اتین بشود، حالتی می‌رود که حقیقتاً دل‌کندن از دوره کودکی است، علی‌الخصوص که نخستین تصویرهای این شهر که طفل در ببحوحه زمستان به آن راه می‌برد، بسیار کراحت‌بار است. دنیایی که طفل در یکی از شب‌های زمستان کشف می‌کند، دنیای سفید و سیاهی است. هیچ جای تعجب ندارد که سوانح در جریان نخستین شب ورود به این شهر «پر از برف و اندهبار» به روی هم توده شود. سیاهی، سیاهی

«ولایت زغال سنگ» است، سیاهی ولایت معادن است که نویسنده به آن شخصیت می‌دهد: «با کارخانه‌هایش که پاهایشان «کثافت» گرفته است، با کوره‌هایش که پشتشان غم‌انگیزست، با آن ستون‌های دود و دم، با کبره و کثافت معادن و افقی که دود و دم گرفته است و باید به ضرب جارو زفت».

همه این چیزها به سنگینی بر دل طفل فشار می‌آورد. با همه این چیزها، وقتی که به گذشته می‌نگرد، به نحو مثبت‌تری دربارهٔ شهر داوری می‌کند: «سر و صدای گاری‌ها، مجاورت آهنگرها و آتش کوره‌ها را دوست می‌داشتم و شایعه‌هایی دربارهٔ بدبختی‌های معدن و خشم‌های کارگران معدن بر سر زبان‌ها بود» و کوچه‌های سنت اتین بی‌گمان به او امکان می‌دهد که در برابر وضع زفت‌بار و سراپا مسکن کارگران، گرفتار نخستین حساسیت بشود.

اما کوچه فضای دو پهلوی و دو گونه‌ای است: ممکن است محل آواره‌گری و پرسه زنی باشد: به خاطر بیاوریم که ژاک و پدر مادرش با آن باروبنه‌ای که دست و بالشان را گرفته بود، چه طور توی اوزلشان نو میدانه دنبال مسافرخانه‌ای می‌گردند. و به موجب مضحکه تکرار، این صحنه، به صورت تقریباً همانند و یکسان، زمانی وقوع می‌یابد که خانم و نتراس به قصد دیدن پسرش به پاریس می‌آید: «مادر نمی‌تواند توی شهری پا بگذارد و راه را بند نیاورد!» پاریس هم در مرحلهٔ نخست به نظرش شهری ملامت آور و اندوهبار می‌آید. در برابر آن چه کتاب‌هایش، با تطویل و تعریضی بر طمطراق «بابل بزرگ» می‌خوانند به شدت دستخوش سرخوردگی می‌شود. برای آن که بتواند به زیبایی پاریس پی ببرد باید صبح بسیار زودی را در روی پللی به سر آورد که آفتاب خنک صبح آرام و بی‌رفت و آمد، روشنش کرده است. و در این جاست که به منظردای از شهر راه می‌برد که به وجهی غریب منظردای

تقریباً روستایی است.

پس کوچه فضای ربط و وصلی در میان دنیای در بسته خانواده، مدرسه، وابستگی و فضاهاى پهناور آزادی است.

فضاهای باز

ژاک، پس از عبور از حومه پوئی، «ولایت باغبانان سبزی کار» که جایی غیر سالم و محل بروز بیماری است، در دیدارهایش با خویشاوندان خود دنیایی کشف می‌کند که گاهی خشک و سختگیر است، دهکده شودیرول^۱ که محل زندگی عموی پدرش، کشیش، است، در کوهستان جای گرفته است و باد، در آن جا، بسیار شدید است. اما وقتی که به این خشونت خو گرفته شد، به خوشی‌ها و شادمانی‌هایی دیگر راه برده می‌شود: خوشی‌ها و شادمانی‌هایی که خوشی‌ها و شادمانی‌های فضا، روشنائی، سکوت و عظمت عقابی است که در فضا بال می‌گسترد.

اما خوشی و شادمانی روستا، خوشی و شادمانی زندگی سالم و بی روی و ریاء و انباشته از رفاقت و خاطرخواهی‌های زودگذر است. «همه‌اش به یک ماه تعطیل احتیاج داشتم که با گاو ماده‌ای که به صحرا می‌بردم، راه‌هایی که در مزرعه‌ها می‌پیمودم و گردش‌هایی که یکه و تنها صورت می‌دادم، افکار و دلم باز شود!» جهان بینی او از این رهگذر عمیقاً تغییر می‌یابد. غذاهایی که توی مزرعه با هم خورده می‌شود و جشن دهکده تصویرهای رنگین و تابناکی به وجود می‌آورند که با تصویرهای زندگانی شهری تضاد دارند.

در نتیجه مقایسه‌ای میان زندگانی وی و زندگانی پیرونی^۲ کوچولو، گاوچران، بچه‌ای خوشبخت و آزاد پدید می‌آید. ژاک دنیای مدرسه و

1. Chaudeyrolles

2. Pierrouni

دنیای روستا را رو در روی هم می‌نهد: علوفه‌بندی را بر خواندن دستور زبانم و پرسه زدن توی اصطبل را بر ول گشتن توی سالن مشق نویسی و درس خوانی ترجیح می‌دهم.» اقامت در خانهٔ کشیش نیکدل شودیروول به رویایی شکل می‌دهد: خوشبخت هستم! [...] چه می‌شد که من دهقان می‌شدم» این رؤیای آفتاب و آزادی در همهٔ سال‌های دردناک دوره، نوجوانی‌اش باوی همراه می‌شود.

در دشوارترین لحظات، خاطره‌های خوش به این طفل بسیار تنها و بسیار محروم از مهربانی امکان می‌دهد که بر محنت‌ها غلبه یابد. اغلب اوقات که مشغول نوشتن مشق‌ها و یادگرفتن درس‌های خویش است و اغلب اوقات که واقعیت بیرون از اندازه تلخ و دردناک است. در ذهن خویش خاطره‌هایش را باز می‌یابد. و به همین گونه هم، وقتی که در پاریس، یکشنبه شب، توی خوابگاه موسسهٔ شبانه روزی لونیانیا یکه و تنهاست، به عالم رؤیا فرو می‌رود و می‌گریزد.

مخیله‌اش از خواندن رمان‌های پرحادثه و سفرنامه‌ها هم نیرو می‌گیرد. بارها عناوین کتاب‌هایی را که، مایهٔ شیفتگی و افسوس‌زدگی‌اش شده‌اند به خاطر می‌آورد. اما کتاب جادو در میان همهٔ این کتاب‌ها، کتابی که سرما و گرسنگی و تنهایی و بی‌کسی را از یادش می‌برد رابینسون کروزوئه^۱ است، رمانی که این همهٔ مایهٔ خیال و رؤیا می‌شود. «در مخیله‌ام گوشهٔ نیلگونی پیدا شد، در نثر زندگی‌ام که زندگی طفلِ لت زده و تازیانه خورده‌ای باشد، شعر رؤیاها هستی یافت و دلم بادبان برافراشت.» صفحه‌هایی که والس در فصل یازدهم طفل به قدرت جادوی کتاب خواندن تخصیص می‌دهد، صفحه‌های بسیار زیبا و درخشان و گیرایی است.

دریا که شناخت ژاک درباره‌اش ابتداء شناختی کتابی است، به

گمانش توانایی آن دارد که محمل رؤیاهای عزیمت وی باشد. از این رو وقتی که پدر و مادرش از سنت اتین به سوی نانت اسباب‌کشی می‌کنند، سخت شادمان می‌شود. چنین می‌پندارد که به زودی در آن ناحیه دنیایی را پیدا می‌کند که کتاب‌هایش توصیف کرده‌اند. در واقع، سخت گرفتار سرخوردگی می‌شود: «همه توهم‌هایم درباره اقیانوس بر باد رفت. همه رؤیاهایم درباره طوفان‌ها نقش بر آب [...] شد!» نانت بندر تجاری بسیار مبتذلی می‌نماید که از شور و اشتیاق عظیم دوستدارانِ رمان بسیار دور است.

و وقتی خانم دووینول ژاک را به تئاتر نانت می‌برد، باز هم تصویر جزیره است که احساس خوشبختی وی را نمایان می‌سازد: «در جزیره افسون‌زده‌ای بودم...» خیالی که به نقش‌مایه جزیره و جزیره‌نشینی ارتباط دارد، چندین بار در رمان نمایان می‌شود: «سیاه پوست بودن! او! چه مدت درازی آرزو داشتم که سیاه پوست باشم!». اگر چه جزیره غیر مسکون رمان‌ها، به حصرِ معنی، فضای بسته‌ای است، در مخیله نوجوان با توسیع عالم خودش و فراری به دور از واقعیت تلخ مطابقت دارد.

نحوه دیگری از فرار به سوی فضاهای غیر محدود شیفته «معرکه گیران» و «بندبازان» شدن است. ژاک در فصل هشتم طفل به تداعی و توصیف تأثر و هیجان خویش در برابر نمایش سیرکی می‌پردازد، نمایشی که در شهر کوچک غیرعادی و غیر مألوف است. این موجودات خارق‌العاده، زن چابک‌سوار و دلّک، تجسم آزادی هستند.

۱. ژول والس در این جا از «نقش بر آب» [شیرین] شدن، سخن گفته است و بعد نوشته است که «زیرا که آب شیرین بود». از آن جا که شهر نانت در اعماق مصب رود لوآر Loire در ملتقای این رود و رودهای اردر Erder و سور Sèvre جای گرفته است و تا خود دریا - اقیانوس - مسافتی فاصله دارد، چنین می‌توان گمان برد که خواسته است همین معنی را برساند.

وانگهی، این گونه افراد از آن پهلوان مردان و پهلوان زنان ادبی هستند که در آن اواخر قرن نوزدهم بسیار باب روز بودند.

به حسب منطق، رؤیا با نوجوانی شکل می گیرد: از عالم کتاب پای به مرحله عمل گذاشته می شود و آزادی شکل ملوان شدن و برکشتی نشستن و به دور از فشار و زورگویی خانواده روی به دریا آوردن پیدا می کند. طرحی که این دفعه ریخته می شود، طرحی گروهی است که با دو طفلی که مثل ژاک از محبت و آزادی محروم هستند صورت می پذیرد. افسوس که شکل گرفتن طرح های بزرگ در خلال صفحات کتاب آسان تر از شکل گرفتنشان در عالم واقع است و این رؤیای زیبا چندان دوام نمی یابد. برای آن که بتوان مردی آزاد شد، باید از مرحله دیگری هم گذشت.

در پاریس، رؤیای دیگری سرانجام به امیدهای وی شکل می دهد و دیوارهای همه زندان ها را در هم فرو می ریزد: این رؤیا، رؤیای انقلابی است که مردم را آزاد ساخت. ژاک که در اندیشه خویشان و کسان روستایی یا پیشه ور است، آزادیخواهی ایشان را به آزادیخواهی خویشان پیوند می دهد. ژاک که «شورش» بعد باشد راه خویش را پیدا می کند و به اختصار این سه چهار کلمه ساده را به پدرش می نویسد: «می خواهم کارگر بشوم».

فضای داستان طفل را سلسله ای از دواير متحدالمركز تعريف و توصيف کرده اند که دنیای طفل به آن وسیله اندک اندک از خانه خانوادگی به «دیگر جایی» جغرافیایی و تاریخی و اجتماعی گسترش می یابد. در واقع، این کتاب را از فصل اول یعنی «مادر» تا فصل آخر یعنی «رهایی» می توان رمان موجودی تعبیر کرد که اندک اندک با مشکلاتی بسیار از فضای بسته و خفقان آور به کشف بی کرانی دنیا

روی می آورد و می تواند خوشبختی خویش را در آن عرصه به دست بیاورد.

۹. سبک والس

دیدیم که مضمون طفل به مقیاس بسیار جنبه حسب حال دارد. اما والس اثری هنری، اثری هنرمندانه، پدید آورده و برای پدید آوردن چنین اثری، تجربه خویش را به روی کاغذ آورده است، نه تنها برای آن که قوت و رسایی کلی تری به این تجربه بدهد، برای آن که شکلی بسیار شخصی هم به این تجربه داده باشد. این سرگذشت سرگذشتی عینی و زنده و جاندار و از حیث جزئیات حسی بسیار پرمایه است. والس در این جا فن و صنعت روزنامه‌نگاری را، به مقیاسی که در خور رمان باشد، از سر گرفته است. خلاصه نویسنده در این داستان زبانی بسیار پرمایه و متنوع به کار برده است.

حسیات

یادداشت‌های بسیاری در این رمان به حواس پنجگانه ارتباط دارد و در این یادداشت‌ها تأکید خاصی درباره بوی‌ها و رنگ‌ها صورت گرفته است. این ملاحظات به خاطره‌ها قوام می‌دهد، و مایه جان گرفتن حالت‌های عاطفی گذشته می‌شود.

بوی‌ها

چنین می‌نماید که والس از حس بویایی بسیار بسیار گسترده‌ای برخوردار بوده است، زیرا که از بوی‌ها به تواتر سخن به میان آمده است. صفت‌هایی که برای تعریف و توصیف این موصوف‌ها به کار برده می‌شود، اغلب مجرد و غیر مجرّد را برای ارزیابی به هم درمی‌آمیزد.

بوی‌های ناخوشایند بوی‌های دنیای خانواده و دنیای مدرسه‌اند که هر دو خفقان‌آور هستند. کالج بوی کپک‌زدگی و «بوی گند مرگب» می‌دهد، چیزی که نویسنده روی هم «بوی کهنگی» تعبیر می‌کند. همین کلمه در مورد خانه نانت هم به کار برده می‌شود. و این بوی، بوی زننده و نفرت‌آور مستراح کالج، بوی «گل پخته» حیاط خانه عمّه انیس^۱ نیز هست. این دنیای نکبت‌بار واکنشی برمی‌انگیزد که همانا وازدن از لحاظ مادی و معنوی است.

درمقابل، بوی‌های خوشایند فراوان هستند. و این گونه بوی‌ها، بوی‌های خویش غذا، بوی‌های بازار و سقط فروشی هستند، از لحاظ طفلی که غذای کم یا غذای بد به او داده می‌شود، موضوع در اینجا پرکردن خلای - به نحو وهمی - است. اما یادداشت‌ها در زمینه حس بویایی امکان تفسیر و تشریح ذائقه‌ها و انتخاب‌ها را هم می‌دهد: بدین‌گونه بوی واکس که چندین بار به آن اشاره می‌شود «عطر» خوانده می‌شود. دباغخانه پوئی هم برایش خوشایندست، «من این بوی تند، خردل‌گونه و اگر بتوان گفت این بوی «کبود» را می‌پرستم».

خلاصه، برخی از بوی‌ها نیروی تخیل را تحریک می‌کنند و در دنیای دیگری را می‌گشایند: بوی میخانه‌ها، بوی شراب، به همراهی سروصدا، نشان می‌دهد که برخی خوشبخت هستند و به تفریح

می‌پردازند. بوی تمشگی که پوست دختر عمه پولونی^۱ می‌دهد، باعث تشویش طفل می‌شود. وقتی که سن ژاک بالا می‌رود، بوی‌هایی که در ثاتر نانت استشمام می‌کند، برایش نشانه دنیای تجمل می‌شوند. و وقتی که در پاریس، به زندگانی کارگری راه می‌برد، بوی چاپخانه با خاطره‌های خوشی که از روستا در دل دارد، درمی‌آمیزد: «بوی لاستیک و مرگب تازه‌ای هست. این بوی به اندازه بوی پهن خوب است.» به این ترتیب می‌بینیم که اشاره به حس بویایی همیشه با واکنشی عاطفی ارتباط می‌یابد.

طفل برای همه این حسیات مهیاست و حتی با حرص و ولع، با همه حواس خویش نیز جویای این حسیات است. «چشمم چهارتا می‌شود و حیرت‌زده نگاه می‌کنم، پره‌های بینی‌ام را و می‌کنم و گوش‌ها را تیز می‌کنم.

رنگ‌ها

در سال ۱۸۷۴، گروهی از نقاشان جوان پرده‌هایی در پاریس به معرض نمایش گذاشتند که افتضاحی به پا کرد. اشاره‌های قلم موی نقاش رنگ‌ها را به مقادیر بسیار بسیار کم در روی پرده‌ها بغل همدیگر نهاده بود. این نهضت را به حسب تابلوی کلودمونه^۲، یعنی تابلوی «امپرسیون^۳، طلوع خورشید» امپرسیونیسم^۴ خواندند. وقتی که نحوه ارائه رنگ‌ها را در رمان ژول والس هم بررسی کنیم می‌توانیم سخن از امپرسیونیسم بگوییم.

رنگ‌هایی که خاطر نشان می‌شوند، اغلب مثل رنگ آبی، رنگ برگزیده ژاک، روشن هستند. این رنگ، رنگ آسمان و فضاها بزرگ،

1. Polonie

2. Claude Monet

3. Impression

4. Impressionnisme

رنگ رودلوار^۱ به هنگامی است که جریان می‌یابد و ناگفته نماند که آب این رود نزدیک سرچشمه‌اش مثل اشک چشم است. و این رنگ رنگ چشم‌های دختر عمه پولونی و رنگ نواری است که دختر عموی فاره‌رولی^۲ می‌دهد. پس رنگ آبی اغلب یادآور عشق و مهربانی و آزادی است.

رنگ سبز و رنگ سرخ در تصویرها و صحنه‌های زندگی روستایی و شادمانه با هم پیوند یافته‌اند: خانه‌ای در روستا «که کلاهش قرمز و کفشش سبز است، یکشنبه‌های خوش را نزدیک سنت اتین پناه می‌دهد. شاخه ساده نسترنی در روی سفره سفید غذای کاملاً ساده‌ای را به صورت لحظه خوشبختی در می‌آورد. اما رنگ سرخ می‌تواند معنی و مفهوم خشونت‌آمیزتری هم داشته باشد و آن رنگ خون است، مضمون اصلی و مهمی که در سطور آینده بررسی خواهیم کرد، رنگ سرخ کلاهی هم هست که مظهر انقلاب کبیر فرانسه است و ژاک در اواخر دوره نوجوانی‌اش به وجود آن پی می‌برد.

همه این رنگ‌ها در صحنه‌ای که به توصیف بازار پوئی تخصیص یافته است، برق می‌زنند: جمله‌ای، تعبیری یک مشت مسندالیه و مسند را بغل هم می‌چیند: «زنان روستایی با پیش‌بند سبز و دامن‌های قرمز؛ پنیرهای آبی رنگ [...]، تربچه‌های گلی، کلم‌های سبز!» - گو این که نحوه عمل اندکی روش ساخته و پرداخته‌ای به قصد معین است، امر مهم اعاده احساس زندگی و آسایش به وسیله رنگ‌هاست.

اما گاهی، رنگ‌ها روی به تباهی می‌نهند، جلوه روشنشان را از کف می‌دهند و به احساس‌ها و تأثرهای بسیار ناخوشایندتری ارتباط می‌یابند. بیابید و رنگ زرد پارچه‌هایی را که خانم و نتراس برای پسرش یا خودش انتخاب می‌کند، یا بشره زرد نبوی شخصیت‌های

نفرت آوری، چون آقای برگونیار^۱ را به نظر بیاوریم. تکمه‌های سبز ردینگوت ژاک که گاهی به دانه‌های زیتون و گاهی به خیار تشبیه می‌شوند، فشار و زورگویی مادر را در همه چیز به خاطر می‌آورند. خلاصه رنگ بنفش جای ضربه‌هایی را که ژاک خورده است و علامت مشخصه او را به وجود می‌آورد، خاطر نشان می‌سازد.

پس تضادها در میان رنگ‌های روشن و رنگ‌های بی‌فروغ فراوان و اغلب پر معنی است. اما دو تضاد و تناقض، تضادهای سیاه و سفید و تناقض‌های سیاه و سرخ بسیار شدت دارد.

دنیای دردناک سیاه و سفید

شهر سنت اتین نخستین بار در یکی از شب‌های زمستان به صورت «شهری پر برف و اندوهبار» بر طفل نمایان می‌شود. این شهر، شهر معادن است و خاطره‌های ژاک اغلب با رنگ زغال سنگ همراه است. شهری هم هست که در آن رنج بسیار دیده است و رنگ سیاهی که به سفید درمی‌آمیزد برایش بازگویی همه بدبختی آن دوره است: آن غم و اندوه سیاه خانه [...]. آن خشمی که رنگ رخ مادر از شدت وحشتش مثل گچ سفید می‌شد... رنگ سفید می‌تواند در موضوع لوئیزیت کوچولو، رنگ پریدگی او شال تابوت او، یادآور مرگ هم باشد.

سیاه و سفید می‌تواند نشانه سرنوشت هم باشند. مهره‌هایی که به هیأت داوران باکالورا امکان می‌داند که رأی خودشان را بدهند، برای اعلام ناکامی سیاه و برای اعلام کامیابی سفید بودند. پدر و پسر هر دو، در ناکامی شریک هستند و آن وقتی است که شوخ چشمی بر در خانه‌اشان چنین اعلان می‌زند: «مهمانسرای مهره سیاه...»

مرکب و خوان

دو جنبهٔ زندگانی ژاک و نتراس به وسیلهٔ رنگ‌های مرکب و خون تلخیص می‌شود. مرکب دنیای منفور مدرسه، میز تحریر پر از لکه است. زندگانی پر از درد و رنجش تجربه‌ای برای او به ارمغان آورده است که از تجربهٔ محدود دانش‌آموز فراتر می‌رود؛ «زندگی را با انگشتان پر از مرکب لمس کردم».

زندگی در *رمان طفل*، بارها و بارها با مضمون آمیخته به وسوسهٔ خون نشان داده می‌شود. در فصل اول کتاب، پدر در اثنای ساختن بازیچه‌ای زخمی می‌شود و مادر به خامی و ناپختگی، ژاک را مسؤول این زخم می‌شمارد. این خونی که ریخته می‌شود به طرز نمادی، در فصل آخر کتاب بازپس داده می‌شود. ژاک برای دفاع از آبروی پدرش دست به دوئل می‌زند و شلوارش خون‌آلود می‌شود و این امر مادر را سخت غمگین می‌سازد. در میان این مقدمه و این خاتمه که با یکدیگر تقارن و تطابق دارند، تصویر خون مکرر به میان می‌آید و مراحل دستیابی و وصول به سن مردانگی را نشان می‌دهد. اگر طفلی را عذاب دهند، «دل نمی‌تواند این عذاب را فراموش کند، و بی‌گمان لکه‌ای سیاه یا جریحه‌ای سرخ، غمی یا خشمی در زوایای خود نگه می‌دارد».

پس رنگ‌ها در *رمان طفل* تنها نقشی هنری یا توصیفی ندارند، اغلب حاملِ سمبولیسمی قوی هستند و این نکته تا واپسین جملهٔ *ثلاثه [طفل - دیپلمه - شورشی]* ادامه می‌یابد. ژاک و نتراس پس از قلع و قمع کمون پاریس می‌گریزد: «آسمان را در سمت پاریس می‌نگرم. رنگ آبی تندی دارد، با ابرهایی سرخ... گویی روپوشی گشاد و آغشته به خون است.»^۱

۱. شورشه، فصل سی و پنجم، جملهٔ آخر.

سبک روزنامه نگار

ژول والس، در سراسر حیاتِ نویسندگی اش، علاقهٔ آتشینی به روزنامه‌نگاری داشت و پیش از تأسیس روزنامهٔ خودش، متناوباً مقاله‌نویس و پاورقی‌نویس و منتقد ادبی بود. به ارتباط مستقیمی که جراید در میان نویسندگان و خواننده برقرار می‌کنند و نوشتهٔ گرم و بَرّاکه باید موجز و گیرا باشد، علاقه دارد. این ویژگی‌های سبک روزنامه‌نگاری را در رمان‌های او باز می‌یابیم.

ایجاز و سیلان

یکی از نمایان‌ترین ویژگی‌های سبکِ طفل، به طور کلی، کوتاهی جمله‌هاست.

روز شنبه فرا می‌رسد.

مدیر وارد می‌شود. شاگردان بلند می‌شوند.

معلم می‌خواند

«ترجمه از زبان مادری به زبان یونانی»

- شاگرد اول: ژاک و نتراس».

به خلاف تصوّری که ممکن است مثالِ چنین مجزّایی به بار بیاورد، موضوع در این جا ابتدالی سبک نویسنده نیست که جستجوی تأثیر و نفوذ کلام است: داستان یکسره به سوی اصل مطلب می‌رود. شمارِ جمله‌ها و تعبیرهایی که از مثنوی مسندالیه و مسند ترکیب می‌یابند در این متن بسیار زیاد هستند. البته، برخی از جمله‌ها درازتر و گسترده‌ترست. والس طبق روش‌های معانی و بیان پرورش یافته است و به مقتضای وقت این روش‌ها را به خاطر می‌آورد. این جمله‌های گسترده علی‌العموم به بیان تأثرها و هیجان‌ها و تجزیه و تحلیل روانی اختصاص دارند.

والس، برای آن که این آهنگ تند را به کتاب بدهد، اغلب فی حذف و القاء به کار می‌برد. حذف عبارت از اسقاط کلمه‌ها یا جمله‌هایی است که هر آینه می‌تواند باعث سنگین شدن جریان داستان شود، بی‌آن که خبر و اطلاع مهمی به ارمغان بیاورد. اما باید دانست که می‌تواند پا به پای از میان برداشتن مرحله‌ای زمانی تأثیری چون تأثیر حادثه غیر مترقبه‌ای به وجود بیاورد. بدین گونه، و نترایس دانش آموز بر سبیل تنبیه و مجازات در سالن تمرین و مطالعه‌ای بازداشت می‌شود و در آن جا کتابی پیدا می‌کند که به جای مانده است:

عنوان کتاب را نگاه می‌کنم:

رابینسن کروزوئه.

شب شده است.

ناگهان متوجه این امر می‌شوم. چه مدتی

مستغرق

این کتاب بوده‌ام؟

حذف زمان مطالعه کتاب در این جا امکان نشان دادن افسونزدگی را می‌دهد که کتاب به وجود می‌آورد.

در مواردی دیگر، حذف می‌تواند قدرت القایی داشته باشد. خواننده از خلال کلمه‌هایی ساده به تفکر و تأمل خوانده می‌شود. مثلاً در دزسی که راجع به احترام نان به بچه داده می‌شود، پدر چنین نتیجه می‌گیرد: «خواهی دید چه قدر و قیمتی دارد.» و راوی بزرگسال داستان از پی این حرف‌ها چنین می‌گوید و بس: «این معنی را دیدم». وقتی که اهمیت درد و زنج و گرسنگی را در ثلثه [طفل - دیلمه - شورشی] بدانیم، این کلمه‌های بسیار کوتاه قدرت تأثر بسیاری پیدا می‌کنند.

ایجاز و سیلان از راه استعمال بسیار متواتر سبک مستقیم هم به دست می‌آید. والس هرگز گفتگوهای درازی را نقل نمی‌کند، که به

گزارش تعاطی‌هایی مختصر و جمله‌هایی کوتاه می‌پردازد. اغلب در استعمال جمله معترضه صرفه جویی می‌کند، چه مکالمه‌ها بسیار بسیار کوتاه و محدود و مختصر به عبارت‌های گیرایی است که به اختصار به توصیف خلق و خصیصه‌ای می‌پردازند و این خلق و خصیصه اغلب خلق و خصیصه مادر و به ندرت خلق و خصیصه طفل است که می‌توان گفت حقّ تکلم ندارد.

سبک غیر مستقیم آزاد هم روشی است که نویسنده بسیار به کار می‌برد. این سبک امکان می‌دهد که حرف‌های شخصیتی در داستان به وجه غیر مستقیم به روی کاغذ آورده شود و از این راه مسأله جمله تابع از میان برداشته شود. پس جمله از این راه سبک‌تر می‌شود.

فن چاپ

والس مثل کسی که همیشه روزنامه‌نگار بود، راه استفاده از امکان‌های فن چاپ را می‌داند و از این راه‌هاست که شکل ظاهر صفحه پر معنی می‌شود. پیش از هر چیز تواتر جمله‌ها و عبارت‌هایی را می‌بینیم که از سرسطر آغاز می‌شوند. متن به صورت قطعه‌قطعه دیده می‌شود و صفحه فضای باز می‌گردد که چشم به آسانی در آن دور می‌زند.

نه تنها رمان طفل، به سبب آن که اوّل به صورت پاورقی انتشار یافت، به بیست و پنج فصل کوتاه و دراز تقسیم شده است، که این فصل‌ها هم، اغلب با عنوان ثانویه‌ای قطعه‌قطعه شده‌اند. فاصله‌ها و فضاهای باز بیش‌تری عبارات مختلفه‌ای را از هم جدا می‌کنند. گاهی یک سطر نقطه چین حذف زمان بسیار مهمی را نشان می‌دهد.

استعمال حروف ایتالیک این امکان را می‌دهد که کلمه گیرا و شایان توجهی خاطر نشان شود یا اصطلاح‌هایی از زبان زرگری

دانش‌آموزان مدارس بازسازی شود: «دعا کرده بودم، - با روزه^۱ که نیرومندترین بچه حیاط کوچولوها بود، شاخ به شاخ شده بودم. این کار را به زبان زرگری دانش‌آموزان Y faire می‌گفتند.» حروفی که «حروف درشت کوتاه» هستند می‌توانند وسوسه آوانویسی دیگر باره‌ای برانگیزند. در دو کلمه «پسرجان^۲» که خانم وتراس در آغاز توزیع جوایز به زبان می‌آورد، می‌توان تمام غرور مادی را دریافت. بدین‌گونه جمله‌ای که اهمیتی بسیار دارد، در پایان کتاب به جلوه می‌آید و این جمله یعنی جمله «می‌خواهم کارگر بشوم» به عصیان‌ژاک در برابر محیط خانوادگی شکل می‌دهد.

ارزش زمانی

نویسنده مثل روزنامه‌نگار خوب هم در بند آن است که سلسله روی‌دادهایی را که باز می‌گوید بسیار کنونی و نزدیک به خواننده گرداند. و برای این منظور، چیره‌دستانه با زمان‌های افعال و داستانگویی بازی می‌کند.

رمانِ طفل که - چنانکه دیدیم - تا اندازه‌ای جنبه حساب حال دارد، مضارع اخباری را به عنوان زمانِ تقریر و تعبیر به زبانِ راویِ بزرگسالِ داستان به کار می‌برد. اما مضارع اخباری ارزش مضارع «راویت» را هم که در این رمان تواتر بسیار دارد، پیدا می‌کند. این استعمال مضارع اخباری در داستان که حوادث بازگفته را بسیار نزدیک می‌سازد، در داستانِ طفل مداوم و مستمر است.

اما، گاهی، بازیِ زمان‌ها پیچیده‌تر می‌شود. خودِ طفل است که نقش راویِ داستان را به جای می‌آورد. بیاید تا داستانِ توزیع جوایز را از این لحاظ بررسی کنیم. ابتداء حادثه‌ای که در شرف وقوع است اعلام

می‌شود: «توزیع جوایز سه روز دیگر صورت می‌گیرد». سپس داستان دوخت لباس بازگفته می‌شود و راوی داستان چنین یادداشت می‌کند: «شامگاه دیروز، ردینگوتم را پروو کردند.» بعد روز روشن فرا می‌رسد: «باران آمده بود. [...] توی سالن رفتیم [...] اینک یکی از رکاب‌های شلوار خش‌خش می‌کند.» پایان قصه بدینسان زمان «تاریخی» ماضی مطلق و مضارع اخباری روایت را متناوباً به کار می‌گیرد.

دوبار در زمانِ طفل، روایت حتی به اندازه‌ای از نزدیک جریان سرگذشت را دنبال می‌کند که با همه احتمالِ حقیقت مثل یادداشت‌های خصوصی به نظر می‌آید، یادداشت‌هایی که ساعت به ساعت [به قید تاریخ] به روی کاغذ آمده است. شب «فاجعه» سنت اتین که طفل پس از شام پرهیجانی در خدمت آقای لوریه کارپرداز منتظر پدر و مادر خویش است و داستان امتحان‌های با کالورا هم از این گونه موارد است... و همین جاست که به فاصله سه سطر چنین می‌خوانیم: «روز دوشنبه. امروز صبح رسیده‌ام. فردا ترجمه از زبان یونانی به زبان فرانسه داریم. من در این ترجمه شاگرد دوم هستم»^۱.

استفاده از این روش‌ها، در صورتی که دقیقاً به بررسی‌اشان پردازیم، ممکن است چنین به نظر آید که ضبط و ربطی ندارد. با این همه - و همه سلاست سبک والس در همین جاست - خواننده، بی‌آن که متوجه این روش‌ها بشود، مجذوب جریان روایت، مجذوب جریان داستان می‌گردد.

غناي زبان

واژگان ژول والس در داستان طفل بسیار گسترده و بسیار گوناگون است، و این نکته یکی از جاذبه‌هایی است که خواندن این کتاب

۱. در آن زمان تعداد داوطلبان به اندازه‌ای کم بود که نتایج امتحان بلافاصله اعلام شد.

دربردارد. عرصه‌ها و موضوع‌های بسیاری در این جا بغل همدیگر می‌آیند و وسیله شرح و تفسیر تجربه‌های گوناگونی می‌شوند که پهلوان مرد داستان دیده است.

کلمه‌هایی در این کتاب می‌بینیم که تعلق به زادگاه نویسنده دارند و به زبان دیگر در زادگاه نویسنده به کار می‌روند.

در سایه والس کلمه‌ها و اصطلاح‌هایی که تعلق به گویش ناحیه یا اقلیمی دارند و در سال ۱۸۷۹، یعنی در همان هنگام نوشته شدنِ طفل هم در معرض تهدید و انقراض بوده‌اند، زنده و پابرجا مانده‌اند. بدین‌گونه از داتل باف‌هایی سخن می‌گوید که لباسی مثل راهبه‌ها می‌پوشند و در پیرامون چهارگویی پر از آبی که در میان‌شان شمع‌ی روشن می‌کنند و این شمع نور سفید و کوتاهی با پرتوهای زرین می‌دهد، گرم کار می‌شوند... از بالشتکی حرف می‌زند که «کار» روی آن گذاشته می‌شود و این بالشتک بر سبیل تعریض و کنایه به همه زنانی گفته می‌شود که با هم کار می‌کنند. گویش ناحیهٔ اوورنی^۱ توی حرف‌های مادر به میان می‌آید که گاهی با ستیزه‌جویی از اصل و نسب خودش دم می‌زند. این گویش مثل گویش نوکرها و پیشخدمت‌هایی که توی «کمدی» می‌بینیم، گویش ساختگی نیست که عبارت از کلمه‌هایی درست و برخوردار از اعتبار است... مثل کلمهٔ «انین» *anyn* که صیغهٔ محلی فعل امر «برویم» *allons* است. یا مثل کلمهٔ «فوشترا» *fouchtra* که به وجه احسن اوورنی را به یاد می‌آورد (کلمه‌ای که به معنی بچهٔ اوورنی... ساکن اوورنی است) و تلفظ برخی از کلمه‌ها هم - مثل شونو *cheux nous*^۲ - که باز هم از دهان مادر شنیده می‌شود - لهجهٔ مردم اوورنی را نشان می‌دهد.

1. Auvergne

۲. به جای *chez - nous* به معنی خانهٔ ما، ولایت ما...

اصطلاحات حرفه‌ها که مبین کشش ژاک به سوی دنیای کنارگری است، از ابزارهای کفش‌دوز، گزن و ذرفش و سوزن و نخ نام می‌برد. والس، چنان که در سطور گذشته دیدیم، اتحادیه‌های کاری را هم با «شاهکارهایشان»^۱ به خاطر می‌آورد. کلمه‌هایی هم که تعلق به دهقان‌ها دارند، مثل کلمه «کارکان» *carcan* - یابو - که در مقام دشنام دادن به اسب بد به کار برده می‌شود، یا مثل کلمه «پیکوتن» *picotin* - جیره‌جو - دوسر - برای تغذیه اسب و کلمه «فله نو» *fléau* - خرمنکوب - بوجاران گندم در گرما گرم کار و بسیاری از اصطلاح‌های دیگر که دنیای روستاییان و سنت‌های آن را بازسازی می‌کنند.

البته دنیای مدرسه برای این رمان کودکی عرصه واژگانی بسیار گسترده‌ای فراهم می‌آورد که لغات و کلمات بزرگسالان را پایه بانی زبان زرگری دانش‌آموزان مدارس در بر می‌گیرد.^۲ بچه‌ها برای خودشان زبانی

۱. هر کارگر با پیشه‌ور برای آنکه در صنف خود پذیرفته شود باید کاری صورت بدهد که نشانه مهارت او باشد... این کار استادانه شاهکار خوانده می‌شود.

۲. لغات و کلماتی که تعلق به بزرگسالان دارند و والس در داستان طفل می‌آورد، لغات و کلماتی هستند از قبیل:

humanités = زبان و ادب روم و یونان باستان

spondée = وتدی که دارای دو هجای دراز باشد

dactyle = وتدی که یک هجای دراز و دو هجای کوتاه دارد.

و برخی از لغات و کلماتی که والس از زبان زرگری دانش‌آموزان مدارس بر می‌گیرد لغات و کلماتی هستند از این قبیل:

chien = به معنی ناظم سالن مطالعه و تمرین یا ناظم شبانه روزی (به جای این کلمه اکنون کلمه

vache به کار برده می‌شود).

rossr = به معنی خشن و سخت‌گیر و بی رحم ←

bouzinier = اهل هیاهو و قبل و قال

y faire = نزاع و زد و خورد

bûche = زدن، برخوردن.

دارند که معنی آن اغلب از روی قرینه، از روی پس و پیش مطلب، روشن می‌شود. برخی از این کلمه‌ها هنوز هم در زبان زرگری امروز مدارس به کار برده می‌شوند، برخی دیگر از میان رفته‌اند، برخی اشاره‌های فرهنگی هم در زبان والس نمایان می‌شود، مثل این اسم‌های خاص ساخته و پرداخته و خیالپرستانهٔ اگریپینوس Agrippinus و اسپازیوس Aspasios که صیغه‌های مذکر نام‌های زنانهٔ شناخته‌ای هستند.^۱ در واقع، والس، در صورت لزوم، هیچ تردیدی در توسل به نشولوریزم^۲ [واژه‌سازی و واژه‌پردازی] به خود راه نمی‌دهد، و کلمه‌های تازه‌ای می‌سازد. بدین‌گونه می‌توان تشکیل کلمهٔ کوکیسید coquicide - کشتن جوجهٔ کوچکی توی تخم - و بروتیکول Bruicule - بروتوس Brutus کوچولو - را خاطر نشان کرد. کلمه‌ها و اصطلاح‌هایی چون لاتیناسری latinasserie و گره‌کایی grécaillerie با پسوندی که دارند، معنی تحقیرآمیزشان را نشان می‌دهند. این‌جا هم، به همان گونه‌ای که در کلمهٔ «باشلری bachelier» دیده می‌شود [کلمه‌ای که از دایی ژوزف به عاریت گرفته شده است]، نفی تمام آن فرهنگ ساختگی را می‌بینیم که اتحاف کتاب نقاب از چهره‌اش برمی‌دارد.

خلاصه، والس در مورد برخی از بندها که نشانه‌ای از واکنش عاطفی و انفعالی دارند، بارها و بارها به تسمیهٔ تقلیدی - تسمیهٔ آوایی توسل بسته است. این تسمیهٔ آوایی ممکن است برپایهٔ آتکاء به متون کهن [کلاسیک] باشد: «تا این‌جا طبلی بوده‌ام که مادرم ضربه‌هایی برای بارآوردن تحریری بسیار کوتاه و آوازی خفیف به ضرب دست راست و

۱. زنانی که نامشان Agrippine و Aspasie بوده است و در تاریخ روم و یونان باستان

شهرت بسیار دارند.

آوازی شدید به ضرب دست چپ بر آن نواخته است.» یا برای گویایی بیشتر به دست نویسنده ساخته و پرداخته شده باشد: «ولن! ولان! زون! زون! -! Vlin! Vlan! Zon! Zon! اینک پسرک^۱ را تازیانه می‌زنند!». بدینسان زبان والس بی‌اندازه غنی و روشن و گیراست. کلمه‌ها که بسیار گوناگون و رنگارنگ هستند دنیاها را بغل هم می‌چینند که عالم متنوع و متناقض طفل را به وجود می‌آورد که جز به ظاهر ساده نیست و خواننده را به شدت شریک عاطفی و انفعالی خاطره کودکی می‌سازد.

۱۰. طنز

موضوع رمان طفل موضوعی وزین و حتی موضوعی گیرا و جگرخراش هم هست. با این همه خواننده بسیار زود متوجه می‌شود که این سنگینی لحن هرگز مدت درازی تسلط ندارد. خواندن این رمان اغلب مایه تبسم می‌شود و گاهی هم می‌خنداند. طنز در هر صفحه‌ای هست، و شایسته است که راجع به روش‌ها و نقش آن در این اثر سؤال‌هایی از خودمان بکنیم و جواب‌هایی به دست بیاوریم.

روش‌های طنز

تمام زیر و بم و سائلی که به حصول لبخند - و بالمآل عاطفه خواننده تخصیص دارد، در این کتاب پیدا می‌شود. و این امر از اصل خنده به اشکال دیرینه‌اش تا طنز به معنی اخص فرا می‌رود. تحریف معنی معانی و بیان مدرسه به طعنه و سخریه و استهزاء از طنز سلاحی می‌سازد.

مضحکۀ حرکات و مضحکۀ اوضاع و احوال

داستان طفل اوضاع و احوال اضحوکه گونه بسیاری دارد که

حرکات در جریان آن باعث خنده می شود. یکی از این موارد شرح عید سنت آنتوان^۱ - روز تولد آنتوان و نتراس است که ژاک به آن مناسبت گلدانی به پدرش می دهد و با همه دقت و مواظبتی که برای تهیه و تدارک امر به کار بسته شده است تبدیل به سانحه می شود. به طور کلی، روابط پدر و مادر با طفل اغلب با حرکاتی نافرجام و خامدستانه همراه است: «درق!» - به یکدیگر برمی خوریم - مثل دو آدمک خیمه شب بازی بلند می شویم! - باز هم حرکت نابه جایی صورت می گیرد - درق، درق! - حرکت هایمان هماهنگ است.»

خامدستی های ژاک، و ناپختگی در روابط خود با پدر و مادرش به حیطة ساده ترین اضحوکه خرسک بازی تعلق دارد. بدینسان در سنت اتین، در اثنای پروودت و مشاجره ای میان پدر و مادر، بچه روی پوست پرتقالی سر می خورد و نقش زمین می شود و قلاب عکسی را به دنبال خود می کشد که بر زمین می خورد و می شکند. راوی داستان در آن اوضاع و احوال خودش را به «حیران نمایش های لال بازی» تشبیه می کند. اضحوکه در اینجا اضحوکه دلقک هایی است که آن همه مایه افسونزدگی والس شده اند.

اضحوکه اوضاع و احوال هم به مقیاس وسیعی در داستان طفل دیده می شود. اغلب اوضاع و احوال و حوادث تکرار می شوند و باعث خنده می شوند. مثلاً این نکته را می توان در مرافعه های خیابانی با مادرش، در اورلشان و نانت و پاریس دید، مرافعه هایی که راوی داستان تقارن و توازی و مشابهتشان را خاطر نشان می کند. مبالغه خنده آور هم فراوان است. مثلاً چنین می نماید که پاک کردن هفتگی گوش ها عواقب دردناکی به بار می آورد که تا مرحله کوی مطلق فرا می رود. اما مبالغه به اندازه ای است که این تأکیدها به جد گرفته نمی شود.

طفل گاهی در سلسه جنون آور علت‌ها و معلول‌ها گرفتار می‌ماند و بدین‌گونه توده‌ای از اوضاع و احوال خنده‌آور به وجود می‌آورد. توده‌شدن سوانح در دومین قسمت فصل سیزدهم داستان طفل، یعنی قسمتی که عنوانش «پول» باشد از این‌گونه اوضاع و احوال است.

طنز در زبان

طنز والس بیش‌تر از هر چیز دیگر در راه و رسم او برای نقل حادثه به لحنی است که با معنی حرف‌ها مطابقت ندارد. در این زمینه مثال‌های فراوانی در کتاب هست. می‌توان «نوع» مضحک و «نوع» جدی - هزلی را تشخیص داد. «نوع» مضحک عبارت از بازگفتن حادثه‌ای سترگ یا پرابهت به لحنی خودمانی است. توزیع جوایز که از مراسم بزرگ زندگانی آموزشی و حیات مدرسه است از دریچه چشم کودکی نگریسته می‌شود، کودکی که خود لباس بد و مضحکی پوشیده است. نگاهش روی جزئیات پیش پا افتاده لنگر می‌اندازد. اولیای مدرسه و اولیای امور اداری و اولیای کلیسا به بازیگران سیرک یا حیوانات تشبیه می‌شوند. این تغییر شکل و تغییر موضوع و این نقل و انتقال تند و طعنه‌آمیز است. روش «نوع» مضحک می‌تواند نحوه سهمگینی در کاهش ارزش آن چیزی باشد که دعوی مهابت دارد.

به عکس، «نوع» جدی - هزلی چیزی را که کاملاً عادی و مبتذل است مثل قضیه‌ای استثنائی بازمی‌گوید. زدو خورد خیابانی بچه‌ها در سنت‌اتین مثل پیکارهای قهرمانانی که ژاک در ترجمه‌های خود از زبان لاتینی به زبان فرانسه می‌بیند، یا مثل حماسه‌ای بزرگ، نبرد مازاگران، در سال ۱۸۴۰، بازگفته می‌شود.^۱

۱. Mazagran رسم ناخیه‌ای است در الجزائر - در سال ۱۸۴۰ صد و سی نفر سرباز فرانسوی که به محاصره ۱۴۰۰۰ تن از جنگجویان عبدالقادر درآمده بودند، به مقاومت ظفر

مضحکاتِ زبان ممکن هم هست به جهلِ طفل که معنی کلماتِ دوپهلوی بزرگسالان را در نمی‌یابد، منوط باشد. آن وقت راوی داستان خودش را به در این تجاهل می‌زند و کشف معنی نهفته را به خواننده وامی‌گذارد. بدینسان ژاک می‌شنود که زن آقای برینیولن^۱ - شیمی‌دان - رفیقه آقای وئتراس است و «سر شوهر همشه توی قیغ و انبیق است». و از پی این حرف‌ها چنین می‌گوید: «حتی متوجه شدم که هر وقت این کلمه را به زبان می‌آورند، می‌خندند.» سبک والس که آن همه ایجاز دارد، هرگز درباره این گونه چیزها تأکید نمی‌ورزد.

تحریر معانی و بیان

وسيله دیگری برای سرگرم ساختن خواننده وجود دارد که وسیله پرمعنایی نیز هست و آن عبارت از استفاده‌ای است که والس از معانی و بیان می‌کند. ژاک وئتراس به درس‌های معلمینش خوب توجه داشته است و روش‌های این معانی و بیان را که در برنامه‌های مدارس اهمیت دارد و این نکته را در صفحات گذشته دیدیم کاملاً فرا گرفته است.

مجازهای جانشینی که در زمان گذشته tropes خوانده می‌شدند - [و عبارت از استعمال لعنت به معنی مجازی و به زبان دیگر به معنایی جز معنی حقیقی آن بود] - در رمان فروان است و در حدود ۲۵۰ فقره تمثیل و تشبیه - مشابهت و مقایسه و مواردی از استعمال لغت به معنی مجازی - در آن پیدا کرده‌اند. این مجازها اغلب بر قهرمان داستان اطلاق می‌شوند که به شخصی - اغلب با معنایی شوم (قاتل، خودکشته، افگانه، ناقص الخلقه) تشبیه می‌شود یا از حیواناتی چون سگ که گاهی نمونه آزادی و گاهی نمونه بردگی است، میمون و

نمونی برداختند.

حیوان‌های بسیار شگفت‌تری چون حربا و پلنگ و گوساله و ظوطنی قیاس گرفته می‌شود. اما اغلب اوقات هم قهرمان داستان از راه مشابهت و مقایسه به صورت چیزی، به صورت شیء زودشکن یا از ارزش افتاده، ظرف سالادخوری بندزده، دیگچه سفیدکرده، طبلی که مرتباً ضربه می‌خورد، درمی‌آید. طنز، در این جا، در میزان بُعد و فاصله‌ای است که میان تشبیه کلاسیک [که اگر بسیار مبتذل باشد چیز پیش پا افتاده‌ای می‌شود] و موجود غیر مترقی که نویسنده برگزیده است وجود دارد.

درکنایه یا مجاز تضمّن^۱ جزء جایگزین کل می‌شود. بدین گونه، طفل اغلب به نشینش که محلّ ضربه‌های تازیانه مادر باشد - محدود و منحصر می‌گردد. این مجاز سبک ممکن است فرصتی برای استهزای زبان پرمدعای ممتحن‌هایی چون مدیر مدرسه باشد که این گونه اظهار لحنیه می‌فرماید: «چنین می‌نماید [...] که برای شما روی زانوان کله‌ای دانشگاهی لالایی خوانده شده است». ژاک، از راه اطلاق معمول به علت و به عکس، استعمال ظرف به جای محتوی، استعمال علامت به مفهوم خود شیء و خلاصه مفهوم مجرّد به جای شیء مادی، ممکن است محدود و منحصر به لباس خودش گردد و این امر چنان که دیدیم از حیث معنی غنی است.

مجازی که تعریض در کلام و تلمیح و به زبان دیگر حسن تعبیر خوانده می‌شود در داستان طفل جای مهمی دارد. این نحوه تلطیف در تقریر فکری که پیش پا افتاده یا زننده شمرده می‌شود از ویژگی‌های تعلیم و تربیت «بورژوازی» است که خانم و تراس خواهان آن است و بدینسان از آن «چیز» بطری حرف زده می‌شود و پرندۀ روی کلاه مادر «مبتکار روی به پایین و آن چیزش روی به هوا» نگاشته می‌شود.

1. synecdoque

موضوع در اینجا موضوع تحریف زبان است. والس با تعدد معانی کلمه هم بازی می‌کند: «دستی به ریکار Ricard می‌زنم - وقتی که می‌گویم دستی می‌زنم، مجازی حرف می‌زنم». از این تعدد معانی که پولیسمی^۱ گفته می‌شود، می‌توان مجاز زوجمالات^۲ zeugmal یا اتلاژ^۳ attelage را استخراج کرد و معنی حقیقی و معنی مجازی کلمه‌ای را در متن به هم پیوست: «مادرم همیشه دستی روی ژیکو و پایی توی گور داشت».

مجاز کنایه می‌تواند تأثیر طنزآلودی به بار بیاورد، زیرا که در میان دو جزء مجاز شکاف مفروطی^۴ هست. آقای برگونیار^۵ که از لحاظ ظاهر و باطن موجودی نفرت‌آور است خودش را این گونه وصف می‌کند: «من عقل سرد و یخزده و تسکین ناپذیری هستم» و همکارش انتوان و نتراس را به تخیل تشبیه می‌کند.

اطناب جای مهمی در نمونه‌های تعبیر و بیان مدرسه دارد. تعلیم می‌دهند که به جای «یک گیلان شراب»، «شیرهٔ باکوس Bacchus»، «شراب خدایان» - اساطیر - بگویند. دانش‌آموز و نتراس به نام بچه‌ای به باد سرزنش گرفته می‌شود که همیشه «تفنگ» نوشتن را بر نوشتن «سلاحی که از لوله‌اش مرگ بیرون می‌ریزد» ترجیح می‌دهد. بدیهی است که افراط در این اطناب‌ها مثل دورهٔ زنانی^۶ که زیان و کردار و رفتارشان سراپا تکلف و تصنع بود، مایهٔ استهزای کسانی می‌شود که بدین گونه حرف می‌زنند... مخصوصاً معلمینی که ژاک دارد!

1. polysémie

۲. ترکیبی که عبارت است از خوداری از تکرار کلمه با مجموع کلمه‌هایی که در جمله‌ای بلافاصله آمده است و ذهن می‌تواند بازسازی کند

3. Bergognard

۴. les Précieuses که در قرن هفدهم در فرانسه پدیدار شدند - مولیر Molière
نمایشنامه‌ای در استهزای این زنان دارد.

سخریه و استهزاء

چنان که در مورد مسائل حسب حال نویسی دیدیم، این کتاب به سبب امتزاج دو آوای روایی طفل و آوای روای بزرگسال، ابهام و تعقیدی دارد. و به سبب همین امر هم، برخی از جمله‌ها ممکن است هنگام بیان عقائدی که می‌توانیم خلاف عقاید روای بزرگسال بپنداریم، استهزاء‌آمیز تعبیر شوند. موضوع بیش‌تر از هر چیز دیگر موضوع جمله‌هایی است که رفتارهای پدر و مادر را باز می‌گویند: «مادرم خوب کاری کرد که لَتم زد». سخریه و استهزاء، این‌جا در داوری روای بزرگسال است. بندی از مطالب که دورتر از این جمله است. باز هم لحن را تشدید می‌کند. ژاک از پدران و مادرانی حرف می‌زند که می‌گذارند بچه‌هایشان به آزادی بازی کنند: «قاتل‌های ترسو! دیوها! که جرأت غرق بچه‌هایشان را ندارند... به دارحلقه و تاب حواله‌اشان می‌دهند!» این‌جا سخریه و استهزاء به وسیلهٔ پارادوکس^۱ [تشبیه بازی کودکان به خطر مرگ] و مبالغه نمایان می‌شود.

پس دانش‌آموز توانست، به اسلوب خودش، وسائل شناخت عملی و یژگیهای سبک را که معلمینش به او آموخته بودند به کار ببرد. اکنون جا دارد از خودمان پرسیم طنز در این کتاب به چه منظورهایی به کار برده شده است.

نقشهای طنز

شرم و آرزم

نامه‌های بسیاری که به دوستان نویسنده نوشته شده است، از این نکته آگاهمان می‌کند که والس چیزهای بسیاری از زندگی خودش در ثلاثه خویشتن و به ویژه در داستان طفل آورده است. اما این نامه‌ها

1. paradox

دربارهٔ حفظ لسان و نگهداری جانبِ حیا و رزانت تأکید دارد. رنج‌های درونی‌اش به متن این آثار انتقال یافته است. اگر در جستجوی اشتراک خواننده است، اشتراک در خنده است، نه اشتراک در اشک‌هایی که ریخته می‌شود. صحت این نکته را می‌توان در بسیاری از وقایع کتاب دید: وقتی که تأثر بیرون از اندازه شدید می‌شود، وقتی که رفتار پدر و مادر یا معلمین ممکن است خشم خواننده را برانگیزد، چرخشی زبانی، جناسی برای شکستن این تأثر به میان می‌آید و ما را از جریان داستان دور می‌کند. رنج‌های درونی راوی داستان بدین گونه در پس نقابی نهفته می‌شود و به سطحی همگانی‌تر می‌رسد و نگرشی انتقادی در خواننده برمی‌انگیزد.

انتقاد ارزش‌های بورژوازی

شیوه‌های بسیاری برای اظهار شک و شبهه دربارهٔ یقین‌های اجتماع هست. اما ادبیات از دیرباز نشان داده است که طنز یکی از ریشه‌ای‌ترین وسایل برای نشان دادن جنبهٔ ساختگی برخی از رفتارهاست.

روابط پدر و مادر و طفل در این جا آلودهٔ قراردادهایی است: بوسه‌هایی که بی محبت و عطف داده می‌شود، برگزاری جشنی که هیچ کس را سرگرم نمی‌سازد. آن وقت اضحاک حرکات امکان می‌دهد که نشان دهیم موضوع تا چه حد موضوع تشریفات میان تهی و بیهوده‌ای است که گویای هیچ احساس حقیقی نیست. «موهایم را گرفت و مرا به طرف خودش کشید و چنان بوسه‌ای فتری به من داد که به سینۀ دیوار پرتم کرد و کلام میخی را در آن فرو برد. او! امان از دست این مادرها! وقتی که محبت گریبانشان را می‌گیرد!» و در این جا باید به استعمال صیغهٔ جمع در جملهٔ دوم توجه داشت که موجب

تعمیم می‌شود.

آموزش مدراس هم مبتنی بر دروغ و ظواهر است. طنز پرده از روی این استفاده غیر سالم از زبان برمی‌دارد، تکیه بر خودکارانه‌ای که از دانش آموز خوب طوطی ساده‌ای می‌سازد. این دانش آموز وقتی بزرگ شد می‌تواند زبان را به کار ببرد، نه دیگر برای تکرار... که برای آفرینش ارزش‌های خودش و شکایت از بیدادگری‌های دنیا...

خلاصه طنز شیوه‌ای است که از خواننده برای خویشتن متفقی ساخته شود و درباره حماقت و سفاهت «حسن ادب و حسن سلوکی» که بی‌تمیز در مدرسه درس داده می‌شود، و حماقت برخی از رفتارهای اجتماعی و دنیای اعیان و اشراف و به ویژه، درباره معایب اجتماع و از جمله درباره جایی که به بچه‌ها داده می‌شود، به تفکر و تأمل برانگیخته شود.

در این نگرش، نگرشی چون نگرش ولتر^۱ هست، اما والس ولتری است که رقت و شفقت را هم می‌داند. طفل کتابی است که خنده و اشک در آن به هم می‌آمیزد. تصویر زندگی است و به همین سبب است که امروز که بیش‌تر از یک قرن از انتشار آن می‌گذرد همچنان تأثیری در ما به بار می‌آورد و ما را به تفکر وامی‌دارد.

پایان